UNIVERSAL
LIBRARY

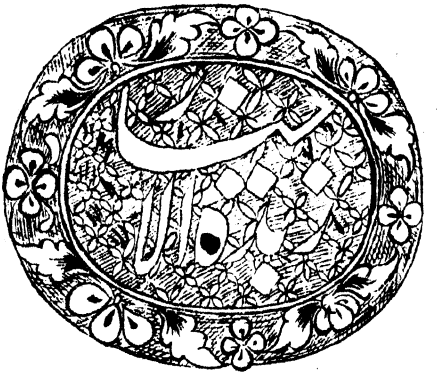
OU_228236

UNIVERSAL
LIBRARY

THE BOOK WAS DRENCHED

تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر

بفضل خالق لیل ونهار این جریده لطیفه لآلی بدایه مبین آثار فلکیات واوداد واضباء بلاد وامصار المسمی



از مولفات علامه روزگار قدوه فضلای بلاغت شعار فخر الشعرا جناب مولوی ابو محمد حسن شهرت

در مطبع چشمه نور طبع ارتسام پذیرفت

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افسر ابیاض دیده و لعل لا بصاکه مطلع بلند آفتاب را آرایش دیباچه سخنسازی و پس از نعت شگافنده معمای ماه که تا آرایش غزل سلسله بند گیسوی مشکبوی تفسیر واللیل اذا سجی توضیح معانی پرداخته فقیر الراجی بالطاف الله الصمد المدعو بعبد الاحد الموسوی الملقب بدریای القادری متخلص ببرک عفی الله عنه این سیادت و مشیخت مرتبت سید جمال الدین ابن سید نعمة الله بغفرانه بعرض خوان الصفا و خلان الوفا میرساند که کتاب تبیان الاخبار از تالیفات و تحقیقات افصح الفصحا ابلغ البلغاء علامه زمان فهامه دوران اعجوبه عصر نادره دهر شرافت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه ذخر الفضلا فخر الشعرا جناب مولانا ابو محمد حسن قادری شعری تخلص مدظله کتابیست دلکشا و مجموعه ایست روح افزا در علم مسالک و ممالک جامع اقوال و احوال ملل متضاده و تحقیق و تبیین امصار و دیار در غایت جامعیت و نهایت جزالت باسلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیده حور بقلم نور بر صفحه اوراق بشعور مسطور نمایند اولیست این دعوی و بلا حظه فیض عام و خیر تام خواهد بود که از قابلیت طبع زاید در نظر اعیان جلوه گری نماید و لا بندی از احوال مولف موصوف که بمقام دیباچه تواند مرقوم نمودن لازم نمود مخفی نماند که جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول شعرای

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشارتش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عبارتش مانند زلال تسنیم مدبر بزرگوارش
عوالی نشان خواجه صدرالدین محمد اعیان کشمیر بوده فایت و مواضع متعدده
از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب ارجمند
و مدارج بلند فایز بوده او از قوم بنج هاست بای موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی
کر آن قبیله ایست از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بآن
زد و ضرب المثل آن دیار خلد آثار اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و رؤسا
گذشته اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان و
نواب عبدالاحد خان اکبرآبادی و نواب ابوالبرکات خان صفدرجنگ و محتشم خان
و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله صدر تسخان و امیر نجابت علیخان
شرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان
ترکستانست در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر
رسیده عمر در امارت گذرانیده در محله گوجواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فرد
از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را: حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و عرفی و مالی عطا کرده بود
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند با بجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
شعرے در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان
آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار
خلیل نوشته اند نموده یا ستعداد خداداد در فنون علم و ادب سرآمد نمایان بهم رسانیده
در صغر سن که هنوز عالم ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت مشحون
بنظم میرسانیدند چون ورزش شیون علم و ادب ملکه و محاوره نظم و نثر و خط و تحریر
و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ محمد مستعلی
طاب ثراه برادر بزرگ ایشان که در اول شباب وفات یافته باوجود آنکه از مادر
اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشمیر
بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خواجه
حبیب الله غفا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار
گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف و آبای
خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند
آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال است
در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین ارجمند دارد چنانچه
بتقریب تجارت سیر بلاد هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم خواهم چو شانه
دست بزلف بتان کنم ۞ سیر سواد اعظم هندوستان کنم ۞ با مستعدان روزگار طرح
محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده هریکی از لطایف صحبت او مستفید
و محظوظ گردیده بملاحظه علو پایه او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیازمندی

میداند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقعشده چنانکه خود
از تاریخ تولد خود خبر می دهند فرد چو من زادم بی تاریخ آن سال پدر کفتا
نهال باغ اقبال اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشان را آفتاب شیر صبح
شیب است تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکرے
بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضاری وافر قریحتی وقاد و طبیعتی نقاد ذکاے
مفرط و ذهنی صافی و جودتی کافی دارند لهذا اوقات دیده شد که در یک ساعت کاغذ
طویل و عریض را اشعار هدایت شعار مملو از لآلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
رسا و سعی موفور در عرصه یک روز بلک یکهفته از عهده یک دو بیت مثل آن نتواند برآمد
در جمیع اقسام شعر از قصائد و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما
و لغز و صنایع و بدایع و نثر مرجز و عاری و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات
دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخرین
معجونی مفرح قرآداده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
بجلوه آورده در غزل شیوهٔ نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات و
شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند فرد
ز فکر معنی باریک چون موئی شدم شعرے کزان تاب کمر آموختم نازک خیالی را
در رقعات و مکتوبات و دیباچه های کتب و سفاین و رسایل و نسخه لطائف
و ظرائف سنجیده رسانیده اند چون نمک خوان عشق مجازی بے شور

معاف جلوه حسن حقیقی مره ندارد و در خاندان عرش آشیان علیه قادریه مریدی نهد ابقه
وضخامت یکدیوان متوسط در نعت و منقبت و قصیده ترتیب داده اند ما و جوزیت از خدمت
حقایق آگاه خواجه محمد خلیل قادری بزرگوار بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
در گردیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان مقبول سیستانی عاهل تسلط و افتاده در کتابهای
و هندوستان و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ فتح قلعه پیشاور و آثار برجی
ریل و احداث منارهٔ ساعت انگریزی و حدوم حکام عالیشان انگلستان و دیگر امور را
بتعلق بهذا الظهور آمدن که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سکوت بر دهان بیان نهاده اند
ایشان را ساکنان ماوراء النهر و خراسان و ایران بشوق و شغف تمام تحفه میفرستند و نسخ نفاس
و سفائن مینماید بکمال وسعت مشرب از منهل عذب اخلاق ایشان هر فرقه راضی و مسرور است
و تعصب و مغایرت از خلق ایشان بغایت دور باهر یکی گرم میجوشند و همچو کس را سرد نمیگویند
بر صانع کرده از صنع کراهت ندارند که ع خوشنویس و نخواهد بد نوشت : انشاء الله
تعالی متعقب بانطباع تصانیف دیگر ایشان گوش و گردن سلمای روزگار موشح
نموده آید و الله الموفق و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه طراز نسخهٔ آفرینش و افتتاح مجموعهٔ دانش و بینش حمد صانعیست که دایرهٔ آسمان
حلقهٔ چشم موسیست در صحرای منهای قدرتش و بیضهٔ زمین دانه ریگی در دریای بیدا
کنار عظمتش سپاس بقیاس از احاطه و هم بشری بیرون است و حمد بمجد او از حوصله

عقول ناقصه فزون جائی که فرازنده لوای کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
نوای لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک نوازد و برزند طلعت لولاک
لما اظهرت الربوبیه صدای سبحانک ما عرفناک حق معرفتک آغازد سرمگان
ظلمت دهٔ امکان را چه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه بمنزل سپاس چنانکه شاید برند
حمدی که سزاوار عظمت ادست خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال اوست خود تواند سفت که
تنگ مایگان بی بضاعت را جز دست تهی وسیلهٔ نسبت و گرفتاران سلاسل طبیعت را جز اظهار
عجز دست آویزی نه رباعی یارب بشناسائی خود راه نمای : از نور یقین دلم منور فرمای
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم : بر عاجز و ضعیفی من بخشای : و درود نامعدود و بر سرمدار
مقام محمود که ذله خواران مائده جود طفیلی و جودا ئیند صلوات الله وسلامه علیه وعلی
آله الطیبین الطاهرین واصحابه الراشدین المهدیین واتباعه الی یوم الدین
اما بعد ابجد خوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوقع بالطاف کارسازی
وظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشرری عفر الله وله والدیه واحسن الیهما والجمیع
بعرض خوان اصفا و خلان اوفا میرساند که چون در ایام صباوت و نمای نهال طبیعت بآبیاری
سحاب تربیت جدی مادری فضیلت حقایق پناه معارف دستگاه خواجه خلیل قادری وصله الله الی
الغایت المراد در ذرا فزون بوده و ایشان بغیر از والده فقیر والدی ندیده و از سنین حقیر
یادگاری نمانده و بحسب قضا در طفولیت گوهر آغا بنمی بر چهره ام نشسته لهذا این کمترین را
در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بار و مطرح الطاف سرشار داشتند
همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این تنگ بال میبودند و در هنگامیکه قلم ملوع رقم بتکلیف

هنوز ناتمام گذشته بود اشعار موزون ضایع مشحون بی تکلفانه از خاطرم سر میزد
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
الوف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت و اقعش بحمد الله والمنة
گاهی بان بمدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی آورده بگوشهٔ خود راضی میبودم نظم دلیهٔ من ز مایهٔ هنر است
دستم از آبله پر از گهر است ۰ نان من از خود است بدر مثال ۰ نوم خم به پیش کس چو هلال
نان کشکین خود خورم بخوشی ۰ میزنم دست رد به پنجه کشی ۰ حامی خود خدا شناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس ۰ لیک با نیک و بد بیا سانی ۰ صبح وارم کشاده پیشانی
هر که آید رضای او جویم ۰ هر که بنیم دعای او گویم ۰ تا نگه بفوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فضلا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که وارد دین آنسرزمین بودند طرح مجالس و
مشاعره انداخته و صوت افاده و استفاده دست داد و احیانا با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع آثار و اخبار آنقوم آمد و شد اتفاق
می افتاد و آن گرو نیز چون قدر دان فضلا از خصوص صیاو لایات و کتب خود مطلع
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هـ علی صاحبها السلام بیک هزار دو صد و شصت و
موافق با ۱۸۴۷ عیسوی هم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید این قطعه ازان مخبر است قطعه
دوش ازین نکته ها راندم ۰ با خرد از کمال استعداد ۰ گوش پر دُر چو کرد رخت گهر
زآفرین بر من و زبان بکشاد ۰ بهر تاریخ هجری نبوی ۰ گفت تالیف نسخه زیبا باد

وسنه ۱۸۴۲ع یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
این قطعه ازان خبر میدهد **قطعه** باخرد گفتا م که شعری کرده خوب تضمینی از نکو فالی
سال تاریخ و حال آن تصنیف ۰ تا چگونه است باز گو حالی ۰ بهر تاریخ عیسوی گفتا
داد ترتیب نسخه عالی ۰ بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کره ارض و
ما یتعلق بهاکه قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگریزی که بالفعل سه بار سیر اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علما، فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و امریکاست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده **ولکل وجهة**
هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزبدة الاخبار است بر
چهار باب اتفاق افتاد **والله ملهم السداد** و هرگاه جهة تزئین کلام قدری
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زاده طبع راقم حروف اند و سوای مقدمه
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و ان در ایضاح مرام ما مینماید هیچ
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده **نظم** از گل و لاله باغ پر دارم ۰ رو بباغ کسان چرا
آرم ۰ پیش من هر چه جنس نیک و بد است ۰ کیست زان کس ازان خود است ۰ گل
زبیوش عیان شده عیب ۰ بوی از موی مستعار چه زیب **باب اول**
در بیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
و مساحت کره ارض بالاجمال موافق ارا د حکمای اسلام و فرنگستان **باب**

باب دوم در بیان اسامی کثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار
دادموره خان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین کرشیا
ویورپ و افریکا و امریکاست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
در ایراد بعض عجایبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله
الاستعانة و علیه التکلان باب اول در بیان احوال
افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان بدانکه
اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گویا یک فلک هستند مانند پیاز
پیاز بریکدیگر پیچیده و هر قومی فلک علیحده است و سطوح آنها باهم متلاصق اند درمیان
فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک
نزد اهل هیات بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان
قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیات حاجت بفرجه بین السماءین متحقق نشد ازان جهته
اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع را سیر و دور ملایکه مابین هر دو آسمان معلوم شد
اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان
ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه اما این
مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یراکه اهل هیات داخل شخن آسمان داشته اند
شاید بعض آنرا در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و مابقی را شخن و
مطبری فلک تفع التراع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و
تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار در زیر فلک واقعشده

که سطح محدب کره نار مماس مقعر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک و آب زیر
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و هوا گرم و
و خفیف مضافیست و آب سرد و تر ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است

فلما اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیم آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز ناشی شده اند
موالید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائنات الجو و مرکبات
غیر تامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
بنیان عقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب یا بتاثیر بعض کواکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صوتی نپذیرد کار او سیر و سیر و راست و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روایح و رشاهد و اصوات و رسامعه و رطوبت و یبوست
و برودت و حرارت و لامسه علی هذا القیاس و آتش همان هواست که بسبب حرکات عنیفه
و شدیده یا بتاثیر آفتاب اشتعال یافته بهیئت گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بکار نشده است و بمنزله مصالح غذاست که فی نفسه
در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
خرق و التیام هر آسمان و ستاره ها نیز همین قبیل است که بی دلیل قطعی محض
بنابر اوهام ظنی ممتنع پندارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره بر

که در افلاک سبعه خرق و التیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند
جایز نیست اما اصح آنست که در افلاک تسعه خرق و التیام جایز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که اورا
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتملست بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب
بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است که
تحت الارض است و دایره که بمنطقه فلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهة آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز
مساوی میگردند **و زمان** عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع
حرکات است چنانکه **دور** عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدأ معین بحرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بسبب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی از نیجهة مسمی است
که اول حرکت که دریافته میشود اینحرکت است و فلک الافلاک باینحرکت خود تمام
افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بری آرد و بسرعت
گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است که

که هشتاد هزار سال و کسری را بیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
شد آنحضرت از و پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده است یا نه در جواب باین دو لفظ
لا و نعم معا متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا و نعم چه
معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود
گفتم لا و در نیمقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد سالہ راه قطع کرده
وقت پیشین شد گفتم نعم **فصل** و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر بر خلاف فلک
اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس
هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم
از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی الشیانست که از مغرب
بمشرق بر خلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شبانروزی
تقریبا یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
مخافة لاطناب متصدی ایراد آن نشد و **فلک دوم** که در تحت این فلک
اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند
و این کواکب با جمعها در سطبری و ثخن فلک هشتم مرکوز و مغرقند بحیثیتی که قطر
آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

از انجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطوءست گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آن ها علی الدوام بر وتیره واحد ثابت است که هرگز تغیر نمی یابد بخلاف سیارات و منطقه
این فلک هشتم را منطقة البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج ا
عشر میگذرد چون دایره منطقة البروج از دو دایر عظام اقاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله و از این
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد شمالی میشمرند از
معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملست که چون آفتاب آن
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود از و بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
نقطه اول میزانست که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هریکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بحسب
محاذات ایشان با فلک البروج بر بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم این دوازده
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذهان بنی آدم القا
شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هنود
وغیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ا ربع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربیع و خریف و صیف و شتا هر فصل را ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم
آن فصل در بحالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب را در مدت یک دوره تمامه خود دوازده
نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک نهم می آیند و
هر اجتماع ماه قمریست لاجرم فلک را بعد اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند
و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از برج دیگر دیده اند
آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که
کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعف
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال
گویند مثلاً هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزان است
خواهد بود و علی هذا القیاس وبال در برج خانه است و شمس و قمر هر یکی یک برج دارد
باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها دران برج
پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل ۱ و ثور ۲ و جوزا ۳ و سرطان ۴ و اسد
۵ و سنبله ۶ و میزان ۷ و عقرب ۸ و قوس ۹ و جدی ۱۰ و دلو ۱۱ و حوت ۱۲ و هر یکی ازین بروج
بمقدار ایام حرکت آفتاب بسی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را ازان برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم ازان درجه دقیقه می نامند که در لغت
هندی مدت قطع آنمقدار را یک گهڑی گویند و هر دقیقه را نیز شصت قسم منقسم گردانیده
ثانیه گفته اند که در هندی انرا پل نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده اند ثالثه

نامیده که در هندی آن را چهن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی
و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج
اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی
عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن
باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصه الحال
بدانکه این دوازده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
حمل که بفارسیش بره بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف
آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفیر
و برج منقلب و برجی و شمالیست بصوت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب
مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت
صوت او واقع اند بیست و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق
دارند گویا خارج از صورت واقعند اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی
فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند
خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی
سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او
بجانب مغرب است و صوت وی از نتی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر
مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صوت او تعلقی دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت
و بانگریزی اپریل گویند **جوزا** که بفارسیش دوپیکر و بهندی متهن خوانند خانه
عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم
و تر و دموی و ذوجسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان
و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
و مغرب و شمرده ۱۸ ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و منفعه
و غیرهما باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی
گویند **سرطان** که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرگ خوانند خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سر و تر بغی و مونث و لیلی و بیخ منقلب بصوت
خرچنگ است که هندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی
تیر و بانگریزی جون گویند و **اسد** که بفارسیش شیر و بهندی سنگه نامند خانه
شمس است و وبال زحل و دردی شرف و هبوط نیست و مذکر و نهاری و حار و
یابس و صفراوی و نابات است و بصوت شیر است که از بیست و هفت ستاره ترکیب
یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با او تعلق دارند و مدت ماندن
آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولای گویند و **سنبله** که
بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطار د و وبال
مشتری و هبوط زهره ذوجسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی
بر شکل زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب دنبال آویانهای

او بجانب میزان واز بیست و ششش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست او و خوشه در آن دست و او ستاره ایست که او را اسماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند **میزان**
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصورت ترازو
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی ستمبر
گویند **عقرب** که بفارسیش گژدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر در برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصورت گژدم است
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مگر مند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصورت بزغاله است
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذبح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند **دلو** که بفارسیش سبو و بهندی کینه خوانند

خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را در وشرف و هبوط نیست برج ثابت و
گرم و تر و مذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده در دست
گرفته آن دلو را و از گون ساخته آب از زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو
ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری
حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد
و هبوط او و شرف زهره و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین بر شکل
دو ماهی است که با هم پشت و شکم چسپیده افتاده اند یکی از انها اسمک مقدم خوانند
که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند
و الله اعلم **فصل** بدانکه نور قمر مستفاد از آفتاب است و افلاک چون کروی اند
و سیر قمر در غایت سرعت است دو شبانروز و نصفی تقریبا یک برج قطع
میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و گویند
و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریبا دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از
تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشد و هلال برآمده
بنابر کرویت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و یک
کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان از هلال مینامند
هرچند آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهة انکه جرم قمر بیشتر محاذی
آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابله افتاب رسد که شش برج تمام است

و آن چهارده منزل باشد درمیان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر در محاذی آفتاب روشن شود آنحالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله در گذرد نور
قمر بنقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد و آن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مدار لیست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدتین مینامند و جوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشد و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آنعقده را که ماه چون از و بگذرد شمالی شود راس مینامند و آنعقده دیگر را
که چون ماه از و بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند از آن که در شکل بسر و دم اژدها
مانند دارند و راس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت و نحوست آنها
بدست کواکب شبیه تجربه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطی دارند و با
این دور فلک را که دوازده برج است به بیست و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن ها را منازل قمر گویند که در روز ماه در یکی از آن منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بیست و هشت حصر هر برجی دو منزل و ثلثی
باشد اسامی منازل بیست و هشتگانه این است شرطین بطین ثریا دبران

هقعه ۵ هنعه ۶ ذراع ۷ نثره ۸ طرفه ۹ جبهه ۱۰ زبره ۱۱ صرفه ۱۲ عوا ۱۳ سماک ۱۴ غفر ۱۵ زبانا ۱۶
اکلیل ۱۷ قلب ۱۸ شوله ۱۹ نعایم ۲۰ بلده ۲۱ سعد ذبح ۲۲ سعد بلع ۲۳ سعد السعود ۲۴ سعد اخبیه ۲۵ فرغ مقدم ۲۶ فرغ موخر حوت ۲۷

فصل بدانکه ستاره **زحل** برجی را در دو سال و نیم قطع میکند و **مشتری** برجی را بیکسال و **میرنخ** چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را در بیست و شش روز و **آفتاب** برجی را بیکماه و **زهره** نیز چنین و **عطارد** نیز چون مستقیم و سبک رو باشد برجی را بشانزده روز و **قمر** برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و **ثوابت** بقول بعضی متاخرین در دو هزار سال دور رنگ نیز مختلف اند که رنگ سیاه تعلق بزحل دارد و رنگ کبود تعلق بمشتری و سرخ بمیرنخ و زرد بآفتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بعطارد و رنگ سبز بقمر علی هذا القیاس و در سعادت و نحوست و ذکورت و انوثت و تعلق ایام و عوام و امثالهما بر تفاوت اند چنانکه مشهور است **قاعده دریافت تحویل آفتاب در برج حمل که نوروز نامند** مشیر خان منجم میفرماید که از ایام شبعه یک روز باید افزود مثلاً اگر امسال نوروز در روز شنبه بود سال آینده در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید کرد که در اینقاعده تخلف نمیشود نه موافق عرض بلد آنجا که تقویم نوشته باشد بکار بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده **وعبد الرحیم منجم** جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی که باشد از تحویل دوازده گانه در حمل یا ثور یا جوزا و غیره انقسیم است که اگر این بار تحویل روز شنبه شد

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گهڑی وسی و سه پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آینده بفاصله ده روز بعد چهارده گهڑی وسی و سه پل روز بلند شده روز یکشنبه تحویل خواهد شد **تحویل قمر** در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است **نظم** زسه هرچه باشد مثنی نمایے ۔ برو پنج روز دگر بر فزایے
بهر پنج ازان خانه ز آفتاب ۔ بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یک و از ماه گذشته باشد دو گیر و اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج پنج فزای بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر برج پنج پنج و طرح نمای تا بآن برجے که در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه در ستاره شهاب در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد و مردم متردد اند بعضی باعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کرهٔ نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفا می پذیرد اگر غلیظ است چند روز بصورت تیره بایستاده و مدتها دیگر اشکال پایدارے ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و ازان کره احیاناً بسبب حرکت اشتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات فلک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین میآید و در طبقه دخانی که فی مابین کرهٔ نار و هوائی است صرف نمود میکند و مانند ستارهٔ دوان بنظر می آید و چون

بطبقه زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجهات
زیرا که نوری که از این ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی باشعله
ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت
تامه بانور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره
منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعدیا انتشار جسم نار که هبوط
کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از چپ براست و از راست بچپ
میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را تعطیعی نیست بلکه قاصدی از ذوات
الارادة والاختیار آنها را بقصد میدواند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستاره
های دوان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که
که استراق سمع میکنند و این را دو وجهست اول آنکه شیاطین از مادهٔ دخان
مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی
میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک
می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را
بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان
که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش
در آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل کوئی درست کرده
در پی شیاطین میدوانند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت
آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت کوئی که از نفخ یعنی اثر
شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجم و کوکب کویند و در توپخانه
گلوله را بنام توپ مسمی نمیکنند و در قرآن مجید این فوایدا نخم جا بجا مذکور است
واللّٰه یقول الحق وهو یهدی السبیل **فصل** بدانکه اعتقاد حکما
آنست که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند متبخین و متخیر عناصر محرک آینه
دیا هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از خیز هوا و آب
بالا میرود و بحد کره نار میرسد و مشتعل میگردد احیاناً تا چند روز آن اشتعال
باقی می ماند و بصوت شهاب و ستاره مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
شدن عقب رب ایل میگردد مد شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق
میگردد علامات سرخ و سیاه ما بین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود
بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد
که انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی مکاثف
می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر
گویند و ان قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گونه
ثقلی داشته باشد باینجهت بسیار صعود نمیکند بسبب برودت آخر شب بر دو مجمد
شده آنرا شبنم گویند و گاهی بواسطه شدت برودت هوا بخار کثیف که نزول

می یابد در راشنائی راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان
و غبار بحد برودت میرسد بخار سرد میگردد دخان در راشنائی آن تعقل میکند
آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب کثافت و برد منجمد شده
بر زمین می افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب دیگر هم بدستور
جمیع کارخانجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله که
بر این مواد موصوفند مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملایکه و فرشتها خوانند
و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب بدیهه و صوریه از
انتخاب همین اراده و خواستیاست لهذا شارع علیه الصلوة والسلام اتمام این
کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملایکه نموده و ملایکه را
تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی دانسته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آرند
اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب بدیهه و صوریه هر چیز تعمق و تفحص نماید بکمال
غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب هرگز میسر نشود
اگر نفی اسباب مطلقا نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت
اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانك ما خلقت هذا باطلا
پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت
حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسباب بنا بر اجرای
عادت خود میفرماید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم گیتی
را حکمت کرده ایجاد سبب شروز را پوشیده در حجاب مسبب قدرت خود ساخته تا کاهی

عیان ۵ صورت اسباب برده از میان ۵ پس باید دانست که آنچه حکمای
فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض برای تصویر صورتی
از صور واقعه بقدرت الٰهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف با دراک
جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفسرین
و مجتهدین شکر الله سعیهم چنین روایت کرده اند که ارتفاع آسمان
دنیا از زمین مقدار پانصد ۵ ساله راه است و همچنین مابین هر دو آسمان از آسمانها
هفتگانه همین مقدار است و ثخن و سطبر آن آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلندی
آسمان هفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب هیأت را در عالم ابعاد
و اجرام بر مقدار ثخن و سطبر ی آسمانها طریقه دیگر است که براهین و دلایل هندسیه
بر آن قایم ساخته اند و چون راه پانصد ۵ ساله که در روایات صحیحه وارد شده
متعین و مشخص نیست که تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
صعود نسبت بقطع مسافت هموار دشوارتر است و زمان قطع مسافت
اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکه در رفتن برزمین
هموار و بالا برآمدن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل ها تقدیر ابعاد
کرده اند در نصورت احتمال دارد که روایات شرعیه و براهین هندسیه تطبیق یابند
و الله اعلم بحقایق الامور **فصل** فاما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
آسمان و زمین و ثخن و بُعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
الصدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طرفین روشن شود
و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدرسه علم هیات
شکل آسمان و زمین را از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر هیچ بر هیچ چون پایه گردون دوار را به میانه تهی یکی بر
دیگری وضع شده طبق بر طبق و تبه تبه نیست اگر چنین میبود ندیکی بر دیگری
حایل و حاجب میبود و ستاره های ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور
و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
لهذا اورا نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و شصت هزار
کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بآفتاب. در شعاع پوشیده میماند
و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد قریب برابر
زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار
کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه بنظر
می آید اما از زمین یکهزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرور و پنجاه لک
کروه از زمین فاصله دارد از روی دوربین بالای جرمش چند داغ ها بنظر
می آیند و زحل از آفتاب هفتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و شکل

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره بر شکل را دیده است
لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل
لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود عیسوی دیگر یک ستاره
سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضاً چهار ستاره سیار اول سیرش دوم
پالش سیم چونو چهارم ستاین در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند
سیرش و نشاین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و چونو
از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالش آنقدر بعید واقع
که تا حال بعد مسافتش متعین نشده و چهار سیار دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر دو
بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چندین قمر اند چنانچه برای
مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
نیز حیرت افزای هوش ربا اند بملاحظه آن که با همدیگر بستی دارند آنها را
ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بعضی بچشم بشری فقط قریب سی هزار بنظر می آیند
مگر بوساطت دوربین زیاده از لک که شمار آن در واهمه نگنجد مرئی میگردند
و تیز روی و بعد آن ستارگان را محیط و هم بشری بیرون است و از جمله آنها
ستاره ها ایکه قریب بزمین اند فاصله مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
ممکن میبا شد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف
میرود از اینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسید

آن ستاره‌ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اهل هیئات آن
ستارگان را نیز میدانند که هریک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهریک لک و شصت پنج کروه میگردد دوگرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد دو سرعت گردش این
ستارگان انچنان است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا در تیرروی
باستاره های دمدار هیچ نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دایره بآفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
بآفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گوبا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته برآورند بلکه بهزار مرتبه زیاده تر درخشندگی
دران باقی ماند و هرگاه یکی از انها [illegible] خود از آفتاب [illegible]
فاصله فی مابین بانصد و شصت کرد [illegible]
بهم رسانند بیست و شش لک و چهل هزار کروه [illegible]
نجومی است قطع میکنند و آفتاب در تمام روز [illegible]
و ماهتاب که سریع السیر است در یک لحه شش صد و شصت [illegible]
دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند [illegible]
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه [illegible]
که ما بروی ساکنیم آن هم یک [illegible]

بنوبت وفاصله گرد آفتاب میگردند واز روشنی اقتباس مینمایند وزمین گرد
مرکز خود در بیست وچهار ساعت یکبار میگردد وسبب شب وروز این است و
هر حصه زمین که پرتو آفتاب می افتد در انحصه روز میشود و در حصه که آفتاب
نباشد در انجا شب است وگردش روزمره زمین از جانب مغرب طرف مشرق است
از نیجهت شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در انجا صبح میشود وهمان
شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد وچون شعاع بجدیه
افتاد در انوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در
ملک بنگاله آفتاب طالع میشود وزمین بسبب گشش آفتاب معلق است در یک
دقیقه گهڑی سیصد وچهل کروه گردش مینماید ودر سالی یکبار ته وبالا میشود
لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس وفرنگ درباب گردش آسمان وزمین
متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی وهندسه وحکمت
خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر ما الکلیه نمیشود هرگاه از گردش زمین بروج
افلاک نزد دنیا آید گویند عمل فلان برج است وهرگاه عکس آفتاب ومهتاب
وستاره های سیاره بمقابل دنیا وبروج تابان شود قیاس نمایند که فلان ستاره
در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان وزمین
در مدرسه علم هیات ساخته اند وشکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش
جهته مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دسته
چرخه میگردانند دنیا بحرکت در آید واسمان ها ساکن باشند ونقش اقالیم سبعه

فوق و تحت و چپ و راست بیضه زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
آسمانهاست و مرکز آن ها و حضیض بدلایل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم
افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان و ماه و خورشید و ثوابت
سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
دیگر سرزمین زیر ما و آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود آن
بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
چنانست بلکه متحرک سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از اقوال
حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی الشروع در بیان مساحت زمین
و ایراد اقالیم سبعه ایجازاً و اختصاراً میرود **فصل در بیان مساحت**
کره ارض و ما یتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه
منقول است که حق تعالی اول زمین را بسیاخورد آفرید و در وی رگهای کوه
پیدا کرد و دران رگها حرکتی داد که بسبب آن آنهار انجوشیدن میکنند و چشمه ها
جاری میشوند و تقدیر اقوات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهمین فرموده مقدار که
هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا بمنبسط
و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده ان اول بیت
وضع للناس و شهر مبارک که مکه را از نیجهة ام القری نامند و باتفاق
محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش
بودن زمین را بر فرشهای مألوف خود قیاس کردن بکمال غلط است کره زمین
باوجود کرویت و استدارة چون جرم بزرگ دارد و اطراف بایم بتا
کلی دارند وارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید تا فرش بودن است
بلاشبهه همچنان دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
قطعیه این مدعاست آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
سابق هم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیا
و بطلوع قطب طاهر و سقوط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال
و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت
انگلند بر جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا روی
نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود و باین منوال نمیرسید لهذا محققین قدما
علیهم الرحمة در فتاوای خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر
بمیرند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و بالعکس زیرا که
طلوع آفتاب در چین متقدم بطلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
برادر چینی متقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل متعلقه
براین مکلف است آنست که اوقات صلوة را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف وجوانب اقالیم مختلفه
عام وشامل باشد واین معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید وزمین قدری
از طرف جنوب وشمال منجذب است لیکن بعضی مایل بمربع وشلث گفته اند اما بتحقیق
رسیده که بهمچو کل قدم مدور کل است مقدار دوره زمین بیت ویکهزار ودویست
وهفتاد وپنجکروه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کروه وبراین
کره هرگاه که دایره معدل النهار که منطقه فلک الافلاک است وخط استوا نیز
خوانند وقاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
جانب قطبی است که دارالنبات النعش واقعست شمالی میخوانند ونصف دیگر را
که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هروقت
که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم و
میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمایند هریکی ازان دو نصف
زمین را بدو قسم میکند چنانکه کره زمین باین دو دایره مفروضه متقاطعه یک
دیگر بچار ربع میشود بدو ربع شمالی ودو ربع جنوبی وازین دو ربع شمالی
یک ربع که بالای افق است مسکون ومعمور است وآنرا ربع مسکون خوانند
حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند
زیر آب مستور است ویکحصه دیگر بر منصه ظهور بصورت بیضه که در آب افکنند
وازین حصه مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده ونهایت
جانب شمال هم آب دارد دو گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر اند انقطه

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی بآن دو طرف نرفته
پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوه و بیابانها نیز از بنجمله بسیار اند
لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب
مفروض کرده اند و هر شهر یکه بر بین خط بود شب و روز در انجا
برابر باشد و سالی هشت فصل در آن دیار بوقوع آید دو بهار و دو تابستان و دو
زمستان و دو تیرماه کثر اوقات در صحاری و میادین آن بلدان گل و ریحان
باشد اعدل تقاطع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
صد سال راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد از بنجمله هشتاد
سال راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
زیر آب آمده و بیست سال راه باقی مانده و ازین بیست سال راه نیز چهارده
سال کم آمده چه از طرف شمال هفت سال راه بواسطه شدت سرما و سردی
هوا ذی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت سال راه بسبب
گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش سال راه مانده و اینقدر زمین را هفت
قسم کرده اند و اقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
زمین سیصد و شصت درجه است چون گرویست یکصد و هشتاد درجه تحت
و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
محترقه و کوه های برف است در انجا جانداری نیز پیدا و امکان آبادانی ندارد
و بیست و هشت درجه از جملهٔ سیصد و شصت درجه که باقیمانده قابل زراعت
و آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون هفتاد و هشت
هزار کروه است و تمام بر و بحر سه لکهه و دوازده هزار کروه گرد کرد دنیا
کوهی است بلند ترین کوها زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روی زمین
از آن دره بمحیط که آب بسیط است میرود و آنجای را کام شیر خوانند
هر کسیکه بآن دره رسد بزور آب بمحیط میرود و صورت بازگشت ندارد و بالجمله
زمین منقسم با قالیم سبعه است طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بخط
استوا نزدیک است درازی او از پهنای او زیاده است و باتفاق
واقفان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از خلیجات باآنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه مجاری
بحور دیگر در این ربع است اما بواسطه انکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیرپنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضاً پنج کوه وسیع و
رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

ونزدیک بدو صد و چهل انهار و جوی بزرگ باشد که عبور ازان ها میسر نشود
بکشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ و دانایان بی ریوور
بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یکحصه خشکی است
و مقدار دوره انقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یکهزار و هشتصد
و هفتاد و پنج کروه است و کنجایش مدوره ان هفت هزار کروه بحر عظیم زمین
سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکا را از سواد ملک
امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب آنست سیم
بحر عظیم پرسانت ساگر که آن زمین اشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگذارد
اینهمه بحرها از آب شور مالا مال اند مابین این ها مقدار هشتصد جزیره کلان
واقعشده و خدیرها دو سه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
ازان ها دو صد و شصت و چار کروه است و جانب شمالی ملک پارس
خدیریست نیز رگی بحر و در ملک هندوستان نیز خدیریست معبد هنود و نشان
خدیر آنست که با بحر عظیم ملصق و ملحق نباشد و رود بار آنکه ازکوه ها بر آمده
جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بچهار
حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول اشیا دوم یوروب
سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا نیکی دنیا و دنیای نو نیز گویند اشیا نسبت بدیگر
سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمیناً
مقدار هفتاد کرور مردم اند در اشیا پنجاه کرور در افریکا دو کرور در یوروب

شانزده[۱۶] کرور در امریکا دو[۲] کرور و هشتاد لکهه مردم اند و بر روی زمین چهار[۴] دین و کیش دارند اول اهل اسلام اعنی هم الله دوم[۲] نصاری سیم[۳] یهود و مانند آن چهارم[۴] اقسام مذهب بت پرستان و غیر ازان بسیار مردم اند که هیچکس را نمیپرستند بت پرستان دو[۲] کرور و بیست[۲۰] لکهه اند و مردمان هنود که در میان انها شعب و قبایل بسیار اند شش[۶] کرور و پرستندگان کینوس و شاکموتی که مردم چین اند سه[۳] کرور و دیگر متفرقه مردم که بعض دیوانرا میپرستند هفت[۷] کرور و مردم یهود نابهبود سی[۳۰] لکهه نصاری عیسوی نوزده[۱۹] کرور و مسلمانان بیست و چهار[۲۴] کرور و پنجاه[۵۰] لکهه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاده شده میروند سلطنت و برو وزور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمامست

والعاقبة للمتقین والسلام علی من اتبع الهدی **نظم** خیز شعری بر کشا چون باز باز ٭ خویشتن را با سفر دمساز ساز ٭ گر شدی در خطهٔ کشمیر میر ترک این سر منزل دلگیر گیر ٭ در جهان انکسکه او انسان زاد ٭ در همه عمر است چون شمشاد شاد ٭ پند پنداری تو ای ناکام کام ٭ کشتهٔ چون خاک باآرام رام ٭ چشم یاری از دل بیدار دار ٭ بند بر سیر جهان یکبار بار

باب دوم در بیان اکثر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالا ایجاباً بموجب قرارداد مورخان ایران و توران

الاقلیم الاول

این اقلیم منحل منسوب است حامیه این اقلیم سودا اللون مجعد موی اند ابتدای این اقلیم از

جانب شمال جزیره یاقوت که بگیواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال و
سرندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان
و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و شصت و
شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و یکهزار و
سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعض بلاد مشهوره اکتفا مرود و شروح
بولایت یمن که بحکم الایمان یمان تیمنا میشود یمن دایتی است در غایت نزاهت و
نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین اورده اند که چون از نابیه یمن ابن قطن
بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است یمن اشتهار یافته و برخی
اعتقاد آنکه چون بر یمین مکه معظمه واقعست هر آینه یمن مشتهر شده بهر تقدیر بقعه مبارکه
و بامنیت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه
السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام ابن نوح آنولایت انظر احتیاط دیده همت
سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در انمقام عمرها لوای مقاومت افراشتند
امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروفه
یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در انجا انبیه و حمامها
نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت نیست در شهر مخا یال
فرانسه رایج است و یک یال را سی صد خماسی می آید و خماسی نهاست خورد و بار یک مثقال
کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یکلم در میان مخا و جده جائیست که میقات
حج است و حجاج یمن و هند از انجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس سرّه در مخا واقعست و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت
بر تعمیر آنجا گماشته و در آنجا درختی است که آنرا فات مینامند و برگش از عالم افیون
کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک میرسند دیگر
صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سایر امصار
مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در آنجا
میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاعاتش دو بار بعمل می آیند چنانچه
از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و **قصر عمدان** در
صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
در آنخانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میباشد
و در چهار فرسنگی صنعا **صفوان** نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر منخورده بعد از چندگاه پسری
که پدر را از آن شیوه مرضیه باز داشت هر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را مجال طیران و وحوش را قدرت جولان نبوده و اینقصه در سوره نون مسطور است

دیگر از مضافات یمن سبا است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار ازان آثار جز نامی باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام نباشند و دیگر حضرموت است و آن نیز شهری بنام بوده و ناحیتی بانزده دارد گویند در انجا آبیست هر که ازان بیاشامد مخنث گردد و ایضا عدن است که در ازمنه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بنجا منتقل شده و تا مخا سه روزه راه است تا بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از جمله خلیجات بحر هند است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقعشده هر آئینه باین اسم موسوم گردیده و بعضی عمارت نیز در داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش سرمای سخت شود احیانا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس که بحر عمان و بحر نصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع بسیار رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما گردابی دارد که چون جهاز دران افتد دیگر خلاصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد و شصت و عرضش یکصد و شصت فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلزم پانصد فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بتیها دران ساکن اند هیچ بلده ایست میان عمان و عدن دران ناحیه نشانی بسیار است و آن جانوریست مانند نصف بدن انسان که یکدست و پای و یک چشم دارد دست دیگر او در سینه اوست

وبزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رسیدم
وبسر او آمدم و گفتم که من شناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نشناسی آمده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس من بآنغلام گفتم او را بگذار
دکفت بکلام او دیر نقشه شوم من قبول نکرده او را رها کنانیدم او چون آواز من بیرون رفت و
اعلم و نیز مانع ارم شداد عاد در یمن با بن صنعا و حضرموت است و کیفیت آن آنست که چون
عملیق بن عاد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزمین بابل فرستاده اند تا جمشید را قمع کرده
املاک را گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا علیه السلام بشداد
و قوم او مبعوث گردید و وعده بهشت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود متعین کرد دو هزار نفر همراه یک یک از انها مقرر کرد و در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت امتعه دن درست کرده بفرستید و گنجهای مدفون زمین آکنده برآورد
متصل کوه عدن شهر ارم ذات العماد را بجوانب که دور آن چهل فرسخ کرده بود بنیاد نهاد اول فرموتا
اساس آنرا کنده آب سایند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس بر روی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را برآورد ند ارتفاع دیوار صد ذراع متعاف آنوقت ساختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره میشد در میان چار دیوار شهر
یک هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه با نواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده و در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بکوشکها و سراها روان

کرده وصحن آن نهر و جداول بریزه‌ای یاقوت و پاره‌های زمرد و دیگر جواهر پر کرده و بر کنار
انها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زمرد و بجای شکوفه گلهای یاقوت
و مروارید درست کرده و در میان میوه‌ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام آن
باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک اذفر و عنبر شهید با
گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زر و جواهر تعبیه کرده دگر داگرد
هزار مناره از زر و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالین‌ها و فرشهای ابریشمین زرتار
و ظروف زر و نقره مقرر کرده در بعضی نهرها و حوض‌ها آب شیرین و در بعضی شراب
و در بعضی شهد و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین را نیز از پرده‌های زرتار و منقش
آراسته اهل حرفت و صنعت را فرموده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلویات
در مطبخ‌ها مهیا ساختن فرمود که بر سم راتبه و الوش از سرکار بادشاهی بنام اهل شهر رسیده
باشد در عرصه دوازده سال این شهر باین کیفیت بپایه کار گیران تمام عالم تیار شد بالجمله
در وصف و زیادتی این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت رب العزت باو صف احاطه
علم او بجمیع معلومات در حق آن باغ میفرماید ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد والقصه بعد اتمام امکان شداد خواست که قدم در آن عمارت نهد
که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شداد با سپاهش جان بمالکاد وزخ
دادند آیه کریمه فاذا هم خامدون دلالت براین
قصه میکند بعد هلاک شداد و لشکریانش آن شهر از نظر مردم پوشیده شد مگر آنکه در بعضی
شبهای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابشی و درخشندگی از انجا بنظر می‌آید

ومیگوئیدکه تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
وحکومت معاویه ابن ابوسفیان یکی از اصحاب سالت باب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم
عبدالله بن فلابه الصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در بیابان عدن
بشارستانی عظیم رسید چون دران شارستان درآمد متحیر شد دروازه های آن از زر سرخ
بود گوشکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود برد آن کوشک بسته خود داخل شد
عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری برداشت که بهای عنبر
نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی زان برفته ندانست که چیست بگمید و نیز از انها
برگرفت نزد معاویه آورد وی آن مروارید های بزرگ وانواع جواهر که در آن مانکسی
مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد و آن گوی راشکسته بود ازان ظاهر شد که مجلس معظم
گشت بعد ازان معاویه کعب الاحبار را طلب نموده ازوی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قران مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الایه وکیفیت آن
بنوعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
عبدالله نامی بنجا رسد و به بیند و نشانه ازان بیارد بعد ازان تا قیامت هیچ آدمی بانجا
نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد ازان معاویه گفت اینک عبدالله نشانه اورده است
عبدالله را تشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پسرش مرثد بن
شداد بحضرت هود علی نبینا و علیه السلام گرویده و در حضرموت بآنحضرت او فات
زندگی بانقضا رسانید و از لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق یمنیت

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وسیع شمال آن امصار مملکت یمن است وجنوبش بیابانهای بی پایان شرقیش
ولایت نوبه وغربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی
کند زلفت ز آزار دل نارم شبی هرگز غمی در خاطر زنگی نگیرد حکما سبب
فرحت وخرمی آنجماعت را از ظهور وطلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب بر ایشان
طالع میشود وجمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند وآنجا
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت اورا بخورند وهمچنین اگر از
بادشاه خود برنجند واز آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور وحلیه خود را
از آهن سازند وگویند هرکه آهن با خود دارند دیو وجن بروی دست نیابند وشجاعتش
افزون گردد وگاو آندیار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند وغذای خود بیشتر
از گوشت فیل وزرافه سازند گویند در آنولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب بیندازند فیلان آزان آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش از بدت هشت ماهه روز
قطع کنند وسکنه آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود گوشت
شتر بسیار بکار برند وزرافه بسیار در آنمحل باشد مملکت نوبه مشتمل بر بلاد واسعه آن
ودر آنجا طلا از ریگ روئید وهوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود بیرون آمده طلاها بدست آرند متاع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
آن دیار روند چون رسند بآواز طبل آنها را آگاه نمایند و امتعهٔ خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب بر سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهة ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته راضی
نشوند بصناعت از ثمن دورتر نهند و باز گردند و شب باز آنمردم آنجا آمده پاره
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در سلک انبیا انتظام یافته اما از
فرزندان او احدی بمرتبهٔ نبوت نرسید بعث آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود او در ستر آن تهاون ورزید بلکه بخندید ازین
سبب رنگ اولادش سیاه گشت از پیغمبر ما بویس شدند و حام را نه پسر بود هند
زنج نوبه کنعان کوش قبط تیربز حبش چین و الله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و از انها مبلغی گران بحصول میپیوندد و از جملهٔ معاون یک
معدن طلا از برآوردن زر ممنوعست که بر مرد کلالی ظاهر گشته لهذا گمنام شده
مسلسل است و در چین معدن شنگرف هم هست و زعفران خوس رنگ هم در انجا
و کار مصور و نقاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از انجا برخاسته
و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم تبت باو گرویده اند و از کمالات وی
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گز بودی بدست

رقم کردی چون پرکاربدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیدی همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع ثلثه ربع غیر مسکون در
گوئی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیدی غریب تر ازینها آنکه ویرا نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیدی نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیدا گشتی اورا
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبد القادر بدایونی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشخاش سوره اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و پیراهن شریف یکدانه خشخاش را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده و در دانه بر پنجی صورت سواری مسلح و جلودار و پیش و پس و دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطرز تصنع آورده
و شاکمونی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقه او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بملاحظه
استدراج او را پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و وحشی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکمونی قبل از
هجرت بیکهزار و شصد و بیست و دو سال بوده و از و استدراجات بسیار سر میزده
کرور در کرور مردم از پیروان و بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بیشتر
اوقات بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند و اهل چین جمیع ساکنان بلاد مسکونرا

مورمیانند الا مردم بوم را میگویند که آنها بچشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی
یکنوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان بر داران پاره چوبی
در میدان افکنند هر کس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی
هیأتی بحصول پیوندد که متصوران روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک
قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آنولایت گردونی از چوب
ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی
اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت
متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک
آن سرزمین را ماچین خوانند و رودی عظیم در میان شهر جریان دارد از
متاع لطیفه و نفیسه آنجا رجای فرحت افزای است که در وصف کیفیت آن زبان تحریر
معترف است و لسان تقریر بقصور متصف زهی مفرح روح پرور و منشط و
منعطر کدائح آن پخته عطر گلاب است و بخور بخار آن ریخته کیفیت می ناب محبوب
صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر هماران را دواست و تندرستان را غذا تریاق
افعی غم را مقاوم سم است و شکستگان را مومیائی و مجروحان را مرهم یار شب زنده
داران ملت و آفتاب روز باران کارپشته را گره کشائی است و آشتی آموز آشنایی
چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمائی جوانی پردازد
نظم زهی شراب جلالی که عقل افزاید * شباب آورد و ضعف بزداید * کز خاف

چو عنین بخاطرش آرد بیک اشاره او فتح طلها آید و اینچنین جنس عزیز اقسام
بسیار دارد و بعضی ازان قسم است که درچین هم وزن طلا فروخته میشود و از مستر
گارڈنس انگریزی شنیده شد که چای عنقیم است اول گفته بود که برگش نهایت
خوزد و ریزه و مدور در طبخ سبز آید بچه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسرخی است
و این بهترین اقسام چای است و از دیگر اقسام گران بها آنرا امپریل یعنی شاهانه
چای نامند دیگر ایسن برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد و رنگ سبز است
در طبخ آبش مایل بسرخی بود دیگری موسوم به گرین که مثل ایسن باشد باندک
تفاوت دیگری مسمی به الجوفری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش
سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه اش تلخست و وجه تسمیه این
برگ بجای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا دود را ضعف معده و قصبه الریه
کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بروزی بادشاه در بالا
نشسته بود اتفاقاً زاغی که بهتر از هزار رها بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در
منقار داشت آنجا انداخت و بپرید بادشاه آنرا برداشته بخواهش طبیعت همه
برگ ازان خائیده فرو برد دفعة تخفیف فاحش یافت مردمان کار دیده باطراف
ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدن جوشنده
آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
چای نهاده چه بزبان چینی زاغ را گویند و چون مردمان منافع آن تجربه رسانیدند
شروع در تشرب قهوه چای فرمودند و فضلاً در طبخ آن تصرفات بکار برند

تصرفات بکار بردند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیالهای چینی لطفی
نداشت آنها را از املاک ست دادو نیز یکی از نفایس چین از ظروف واوانی چینی است که
تتبع آن از ممتنعات است و مادهٔ آن سنگیست که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ را
آس کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه ثقیل و دُرد باشد در ته حوض نشیند
و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و بر هم زنند همچنین چند کرت این فعل را بعمل آرند
تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار بادشاهی ضبط نمایند و ظرف فغفوری و پای تختی آن را
بحصول می پیوندد و باقی را بسایر مردمان گذارند در عجایب بلدان مسطور است که در
یکی از قرای چین غدیریست که سالی یکمرتبه اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن اندازند
و بر اطراف آن ایستاده اسپ را از برآمدن مانع آیند مادام که اسپ در آب باشد باران آید
چون بقدر کفاف بارش شود آن اسپ را برآورده ذبح کنند و گوشتش را بر قلهٔ کوهی که
نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و نیز در حدود چین چشمه ایست
که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر اجلش رسیده باشد فی الفور بمیرد والا بفور نیک شود
و همچنین در یکی از مضافات آسیائیست که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ
اعلی ساکن و زیر آسیا آردبی سبوس و سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر اصفر نیز
گویند طول آنرا پانصد و پانزده فرسنگ و عرض دویست و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر
چین معادن طلا و یاقوت و دیگر جواهر باشد از آنجمله جزیره الراسج است که طول آن
نهصد کروه است و مردم آنجا پادشاه را مهاراج گویند هر سال ششهزار من طلا از محصولات
بجزیه اش عاید است و آن بادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بر زمین

گشنده در آنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آنطایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آنجزیره نافرة المسک وطاؤس باشد و مشک
از روباه در آن جزیره پیدا شود که فیل وگاومیش افرد برد **جزیره ولواق متصل**
جزیره رایج است و در آنجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند **جزیره کاه و سوره** خط استوا در حدود شرق
از میان این جزیره گذرد معدن قلعی در آنجا بسیار است و در آنجا ماران باشند که گاومیش را
فرو برند **جزیره محکوب** در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه
در سیصد کروه است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه باشد بصورت انسان
چون آن صورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو باد و سر پستان که شیر
ازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت ازان پستان شیر مکند تا مقدار
یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول
دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوندد و حیات یابد اگر بقدح عمیق آبی ازین
گرم بگیرند هر کس را که استخوان او اندام بشکند چیزی از آن بر شکسته بندند و از آن آب
بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد **جزیره یاقوت** جزیره ایست
که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنرا
از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و در آنحدود جزیره دیگر است که در محل جریان آنش قطعات
نقره افتاده باشند از یکمثقال تا نیم من **جابلقا** شهریست در نهایت مشرق از
ابن عباس روایتست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا از اولاد عاد و آنها یهودیان

برآنند چون ولاد موسی از بخت نصر گریختند حق تعالی ایشانرا در آن شهر انداخت و انجا
در انجا اقامت نمودند و از جا بقفا و جا بسار روایات دور از عقل می آرند شیخ اکبر و محققین
می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است نه در عالم شهادت سراندیب که بنگالله
هم مشهور است جزیره ایست معظم از بحر هند که دوره آن دو صد و چهل کروه است در بعضی جزیره یاقوت
سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی انهار آن جزیره الماس هم میباشد و بعضی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نقل میکنند که از بین بقاع مکه معظمه خوشترین مساجد مسجد
اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سراندیب و انجا کوهیست موسوم بدیهون که نزول حضرت آدم
صفی الله علی نبینا و علیه السلام از بهشت بر آنکوه بوده و اثر قدم آنحضرت در آنکوه ظاهر است
هر شب چندان باران بارد که اثر قدم شسته شود و از صباح ظاهر باشد همیشه روشنائی
در انکوه بغایت بنظر میرسد گویند در جوار سراندیب درختی است که هر صبح ورقی ازان فرو افتد
که در یکصفحه کلمه طیبه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر صفحه دیگری آیتی از قرآن مجید
نقش باشد و پادشاه آنملک آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که بکار برد صحت قرین
گردد و الله اعلم جزیره ملی در انجا درخت فلفل بسیار بود گویند که بر سر هر خوشه فلفل
برگی بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا باران بران نبارد
و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه بر خیزد و الله اعلم و چون شمه از بیان اقلیم
اول بنوک قلم داده شد شروع در تحریر پاره از حالات اقلیم دوم کرده آید نظم چون
نه غواصی دریای نخست * دامنم پر شد از گوهر چیست * غوطه در بحر دگر خواهم خورد *
خویشتن آن در مکنون آورد * گوهر هم نیز جهان خواهد بود * دوره اقلیم دوم بیان خواهد بود *

الاقلیم الثانی این اقلیم مشتری منسوب است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و گرز گذرد
بعد ازان بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد دوقه و افرنقیه و شمال بربرستان و جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو
هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ و یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از انجمله بهند
شهر مشهور اکتفار که آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طائف
و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی فرسنگ جزیره
عرب است و ایضاً مابین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است
و این مسافت نیمی تعلق با قلیم دوم نیمی تعلق با قلیم سوم دارد چون کرسی حجاز مکه است
و خانه خداوند تعالی عز اسمه در وست هر آئینه ابتدا از آن اهتمین و تبرکاً بذکر بیت بیان داده
مکه معظمه زاد الله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر مستطیل است که طول او عرض او
زیادتی دارد کوه ها گرداگرد مانند قلعه واقعشده باوصف این احاطه سه طرف دیوار
شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب شرق است معروف بدیوار باب معلات است که مقبره
شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب و پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است
و آنرا سور باب السبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجز
نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه ۹۱۶ هشتصد و شانزده بحکم شریف آنجا که سید حسین
بن عجلان بود واقعشده طول و عرض آن شهر این است که از باب معلات تا باب ماجز
چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب السبیکه نیز همین مقدار

باز یاوت دو صد و بیست ذراع است و کوهیکه محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است قعیقعان گویند
این هر دو کوه را جنبتین مکه گویند ابوقبیس را از جنب شرقی و قعیقعان را از جنب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج شش منزله و
چشمه های جاری و چاهای سیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
فاکهی که مورخ انجاست شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند معلات و
مسفله دار الحرزان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد معلات است و دار العجله
که جانب چپ مکه است حد اسفل است و این شهر معظم و مکرم داخل ولایت حجاز است
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از انجمله است این شهر معظمه و از انجمله است مدینه منوره و از انجمله است یمامه و برگنا
بسیار باین هر شش شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا معاقب ده روز راه است
خصوصا از جانب یمن سر حدیکه واقعست آنرا ضنکان گویند و آن مسافت ده روزه راه است
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضعی است
که او خاوه صنفی نامند و آن دهی است در میان عسفان و بدر که بر مسافت یکنیم روزه راه است
و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و گرداگرد
مکه معظمه حد حرم است که در انجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آنمکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از بیرون
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی سلیمه است تا دو منارهٔ که سمت عرفه بر جد

حرم منصوب است سی و هفتهزار و دو صد و ده ذراعست از باب مغلات تا همان دو منارهٔ سی
پنجهزار و هشتاد و شش ذراع است و در جانب عراق تا دو منارهٔ که بر راه وادی نخله بنا
بیست و هفتهزار و یکصد و پنجاه و دو ذراعست و از باب المعلات تا دو منارهٔ مذکوره بیست و
پنجهزار و بیست و پنج ذراعست و از جانب تنعیم که بر سمت مدینهٔ منوره است حد حرم دوازده
هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذراعست و از دیوار باب جن تا علامت حد حرم
در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذراعست و بحساب
کرده ما دور حرم را سی و هفت کروه نوشته اند از خصوصیات حرم آنست که مذکور شد یعنی
جانوران شکاری را نه در آنجا شکار کردن درست است نه از سایهٔ آب گرفتن و نه درخت
نبات آنجا را بریدن و کندن و هرگز بخشک جایز نیست مگر از حرو سنا که بنا بر ضرورت روا
جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شده اول از ملایکه زمین بفرموده حضرت رب العلمین
که در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملایکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند
ملایکه زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای
بیت المعمور چهل سال بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت
جبریل علیهم السلام آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان این
عمارت تا زمان بنای ملایکه دو هزار سال بوده سیم بنای اولاد آدم است که در
زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
چهارم بنای حضرت ابراهیم است علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

وعاقله است وهفتم بنای قصی کلابست هشتم بنای قریش است وقریش ارتفاع خانه
کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلند تر گردانیده بیست وهشت ذرع ساخته بودند
در آن وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بیست وپنج ساله یا سی وپنج ساله بود
اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبد الله
ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصره وی بواسطه سنگ منجنیق که باشاره یزید
پلید انداخته بودند خللی بارکان خانه راه یافته بود هر آئینه عبد الله بعد از وفات یزید
شقی آنخانه را بطریقی که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد دهم بنای
حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لحجاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
عبد الملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان جاهلیت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در سنه هفتاد
وچهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد ازان
یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید بمنع بعضی از بزرگان متنبه
گردید که مبادا رسم شود که پادشاهان هر یکی در بنای آن مبادرت می نمودند وموجب گستاخی میگردید
وخانه کعبه مربع الشکل واقع شده طول آن بیست وچهار ذراع ودوازده ارش وشبری است وعرض
بیست وسه ذرع وشبری ارتفاعش بیست وهفت ذرع ودوازده ارش بجانب مشرق و
حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
دروازه کعبه چهار ونیم ذرع است از زمین بلند است وبهمین قدر فرو بان نقره که جا بجا نصب است
بپایه امثل گردون منصوب است وپهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر بروند در اندرون بهر جا

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام و استوار این
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس و پیش آن بسمت مشرق
و مغرب است بدرازی سیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذرع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چار است
از سنگ مرمر مثمن و مدور بلند و تناور یکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلای
حنفی طرف مغرب و جنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابراهیم بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد ازان که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب را بسوی حج بر میخوانده بر آن قیام نموده
و قدم مبارک توام آنحضرت در آن رفته اثر عمق قدم بیست اصبع است و چاه زمزم که از
یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است همچنانکه
تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود هر
قدر آب که از و بردارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن بآن از امراض شفا میدهد
و هرگز در آوند متغیر نشود و در شب برات بحدی بجوشد که قریب لب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در انجا مضاعف میشوند و از حضرت عبد الله عباس منقول است
که ندانسته ام شهری را که یک نیکی را در وی حساب صد کنند مگر مکه معظمه که در داخل حرم جهاد
حج و عمره ایمن است از عقوبات حرامیکه قبل از آن کرده باشد و مغفور است از جمیع

حرام الا حق الناس و از حضرت حسن بصری رض مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یک درم تصدق بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است آنست که اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ و پی جانوری می بود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده باز گشت
میکرد اصلاً داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهو و سایر وحوش و درنده را با هم مختلط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده ببام خانه کعبه ننشیند و چون در پریدن مقابل خانه رسند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم شند باهر گز نپنجال
در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج بر مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب فور قربانی تمتع و تبرکا قدری از آن بردارند
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالای آن گوشت مگس نمی نشیند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان را آفتاب خشک کرده تقدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و وبا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابو قبیس چنانکه نوشته شد
بر یکجانب مکه است از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما نقلست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابو قبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آنکوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز در این کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قبیس بخورد
تا دام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب ابو قبیس کوه خندمه است که در آنجا قبر مقتدای انبیا
و ایضاً صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردی و زنی بوده اند که در خانه کعبه
بفعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت هر دو را

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورت آنان تا زمان ما
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که بشکستن بتان مامور گشته آنها را نیز شکسته
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات فرخنده
ساعات بخلوت میگذرانیده و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بران دلالت دارد از آنجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و بحدود حمص رسد و از آنجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و سجرجان و دامغان و طوس و نیشاپور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا بهالانامرو
گردیده و بسوالک منتهی شده بجزیره سراندیب فته به محیط منتهی شود بعضی از اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جاده متصل شهر مکه نامور تا هیچ درختی در آن شهر نیست
در آنجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در آنجا هم ریال فرانسه رایج است بدستور
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سواری
یک و نیم من هندستانی بار مقرر است و خر هم که از فرط جلدروی همروزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبد الله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هند میشود بکرایه
گرفته شده بوده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

زاد الله تعالی تکریما و تعظیما در ازمنهٔ سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قابر که یکی از اولاد
نوح است آن را بنا نهاده و چون زبان حق تر جمان معجزبیان بآن نام جاری نگشته هر آئینه بدین
صفت اشتهار پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان
زیادة یکصد نام دارد و هر که در انجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک او بوی عنبر مشام میرسد فرد در هر زمین که رسید نخله
زلف او رسید ۔ بخشید صد خلق نسیمی مشام را ۔ و خاک آنجا امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما بامداد خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تب و زلزله و طاعون در انجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت بسکان آنشهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا ظهور دجال ایمن باشد و کفار هرگز
برین بقعهٔ شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلده طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم رضی الله عنه بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد منور مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الآیه
بقول اکثر مفسرین درشان همین مسجد قبا است مابین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شمامش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
کماز جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا است صلی الله علیه وسلم و مقبرهٔ بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر دا ماکن شریفه

وسقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از انها اخبار بیشمار و آثار بسیار وارد و یافته و تحریم
حرم اوست مثل مکه چنانکه در آن در احادیث بسیار وارد شده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی
که در منزل ابواء ما بین مکه و مدینه است جمله در آن بلده مینو مرتبه تولد یافته اند و نیز
که در باب آن احادیث مشهوره وارد و یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بیر المسک چاهی است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
آب دهان قدسی بیان در انجا افکنده لاجل همه این آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و روایح
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامت این بقعه والا مرتبت از ان بلند تر است که در طی تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان امت و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه
کتب بسیار تالیف رسانیده اند آما بر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البشیر است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بمزید فضل ممتاز است و مسجد مدینه
پس و پیش هفت درجه مرتب بطاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع و اکثر ستونها
لاجوردی و مینا کار رنگ برنگ و قسم بقسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهارهای کلان ملون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که بنظر اندک عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آنمرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
بموقع آویخته که هر شب همه ها روشن میشود و فرشها و قالین ها نهایت مکلف باندازه مسجد ساخته
شده و منبر در اندرون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش ریفت اعلی و بتی
های موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن سی و
پنج من یونان رومی میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزند معهذا

بطول ذرع باقی می ماند هر سال آن را برداشته شمع جدید که در روم تیار شده مرسله قیصر
بجایش نصب میکنند از جمله غرایب و قایع که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید
ابرار بآن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آخر زمان تخویف و
انذار اشرار از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و مقام
شفاعت است ظهور او در انجا در باب تخویف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود بعد از
ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت عالیمرتبت است کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند
و کیفیت آن آنست که ابتدای سلخ جمادی الاول در سنه ٦٥٤ ششصد و پنجاه و چهار هجری در مدینه طیبه
چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جمید الآخر بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد
مانند شهر بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جماعه از آدمیان او را میکشند بهر کوهی که
میرسید خاکستر میساخت و چون ارزیز میگداخت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا
جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد و
از روشنائی آن نار صحرا و حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مصباح
ایام از کار رفته و انخساف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ و عرض یک فرسنگ
و ارتفاعش سه مناره و جریان او مثل سیل و تموج او چون دریا بود و از سنگها که از تاب آن
بگداز رسیده بود ند سدی عظیم در وادی پدید آمده و احجار را میخورد و اشجار را آسیبی
نمیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف
آن خارج حرم بود و نصف خارج را آتش خورد و چون بنصف داخل حرم رسید منطفی گشت آورده اند که قاضی و اهل
مدینه و ساکنان حرم شده و بتضرع و ابتهال و توبه و انابت و استغفار در مظالم و اعتاق مماليك

ممالیک گشته تصدق و خیرات داده و گرد و خرمشهر نقبهٔ بسیرهای برهنه لوازم تضرع
بجا آورده حق سبحانه بمن و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سیلها
و موجهای او با نخد و دردی آورد و مدت بقای این آتش سه ماه بود و العظمة لله الملک
المعبود **طایف** موضعی است در میان کوههای مکه دوازده فرسنگ و در هوای نیک دارد
گاهی در زمستان آب آسیاب بند دود در مملکت حجاز غیر طایف جائی یخ نشود و در نخلستانها
بسیار است و سجن عازم انجاست و آن جائی است که عبد الله ابن زبیر محمد حنیفه را انجا محبوس داشت
و مردم بزیارت آن بسیار روند بمامه منسوب بیمامه بنت مره بود و لایتش حدی بحجر و حدی
بهمان و حدی بحجر دارد ساکنانش در غایت حسن و ملاحت می باشند و حذاقی در ان
ولایت یک لکمه دینار به بیع و شری میرسد و دیگر گندمی است که آنرا بیضاء یمامه گویند از غایت
سفیدی آن کندم را بعد از خرد شدن خرمائی آنمقام نیز بنام است مردمان عجب از ملک
برخاسته اند مثل نمرود مردود و چه از فراغنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل
احساس شعاع میکرد و سیلمهٔ کذاب و مجاعة بن یوسف و رافع شیبب و ابو نواس فرزوق هر سه
از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای امر شیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته
موسوم بهرمز گردانیدند و چون از زهگذر زردان و مفسدان خلقی در آن راه می یافت ملک
قطب الدین نامی به بندر جرون که بحال هرمز عبارت از انست رفته متوطن گردید بعد از ان
در سنه ۳۰۰ پنجاه بتصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک دانش و بینش مخفی نماند که
مملکت هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون در کهن
و گیرات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از ان ولایات بیان کرده

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بآن اقلیم دارند کور ساز دد کهن مملکتی است وسیع و زرخیز که در
دلایاتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر در نظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطر ها رفته و هوائش غنچه دل را شکفته و در کهن ترین عصر و قدیمی ترین دهر قلعه و مرساست که سر تعلق بقله
قلعه سما و قمه قبه جوزا برافراخته اند که پای نظر صعاب جا بسنگ آید تا بشرف آن رسد و کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوندد و احمد انگر بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهر های دکهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در هند بعمل نیامده پیوسته بصورت
جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت نزهت و هر یک ضلعه شهر قلعه است رفیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و در میان که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت تتبع کرده در سنه منزل احمد انگر واقعست دولت آباد در از منه سابقه بدیوگیر
شهرت داشته پیش از زمان اسلام همیشه دار الملک بوده و مرمش اکثر نساج اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ آنمقام نیز با نام است چه بعد از مردم خاتون کبر
بدون لطافت و صفا تتبع آن پیشه نموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
در مقبره عالمگیر بادشاه بمتانت تمام در آن واقعست جونیر شهرست مشتمل بر آبهای خوشگوار
و اثمار حلاوت آثار و در انجا نیز قلعه ایست که اساس آن بر تری و بارهٔ اش بر ثریا رسیده
جیول بر ساحل عمان واقعشده از بنادر مشهورهٔ دکهن است تلنگانه ولای است مشتمل بر
مضافات بسیار در زمان سلف همیشه یکی از رایان معتبر هندستان بود اکنون ضمیمه مملکت فرمانروا
بود اکمال دار الملک آن کلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی مردم و

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هندوستان و ساکنانش از غث و ثمین همه رنگین

احمد آباد دارالملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایات هندوستان

دارد و نزاهت و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلدان است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این

عظمت و آراستگی شهری بنا نیافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد و کنگره

دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور شک افزای پری

و حورند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخنده شکر ریز جان میبخشند نظم همه کافران

مسلمان فریب ۰ بتان سهی قامت جامه زیب ۰ مغان پر بچهرهٔ شعله خوی ۰ سمن بوی و

بت روی و زنار موی ۰ ملاحت نمکوار رخسارشان ۰ طلاقت زبان دان گفتارشان

بعشاق داده بوقت حرام ۰ بایمای ابرو جواب سلام ۰ و احمد آباد از شهرهای جدید است

سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشت در طبقات اکبری

آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت با استصواب

حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر

نمود در سنه ثمان عشر و تسعمایه بفاصله ۲۳ دو سه کروه بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار

های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه نزدیک ۳۰۰ شصت و پوره مشتمل بازارها و مساجد آباد ساخت

چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در ۱۲ دوازده کروهی احمد آباد شهری

بنا نهاد و محمود آباد نام کرد اینوقت آبادی دارد و از احمد آباد تا انجا بازاری دور و دراز ساخت

و مردم را فرمود تا بر اطراف آنجا عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود

و در کتاب عقول العشره می آرد که بیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

که در وقتی از اوقات سلطان مظفر پدر سلطان بهادر در احمد آباد مقدار بضیه مرغ خانگی
نگرگ بارید و ما عجب داشتیم و در این اثنا از کینایت خطی آمده که این طرف ژاله دو گز و دو نیم گز
افتاد کتابت را بمجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که
فلان روز در اثنای ما بریدن ژاله یکبارة قطعه ابری متوجه زمین شده ما خیال کردیم که بر سر
قریه خواهد افتاد گریخته بیرون قریه رفتیم اما آن قطعه از بالای ده گذشته بر زمین مزروع
افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه ژاله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد و
بیست در عرض و در عرض پنجاه گز و ضخامت وسطی بیست گز بود و الله اعلم بالصواب و از
مضافات این اقلیم بندر سورت و گیاست که در خوبی سیم ندارند و بندر سورت که از
بنادر مشهوره است قلعه دارد که ثانی آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور است صورت
نبسته نظم قلعه ایست آسمان پیوند ۔ رفته چون فکر فیلسوف بلند ۔ یافت از برج آن بلند حصار
گرده خاک حکم کرهٔ نار ۔ در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی
که خداوندخان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع
فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن نمکان می بودند و در آن ایام که خداوندخان بعمارت
آن پرداخت و فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند
چون قلعه باتمام رسید چوکندی بزیر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگالست شروع
نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چوکندی
نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده درعست و ارتفاعش بیست درع نابر
رعایت استحکام هر دو سنگ را بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

آن پخته و کنکره انداز و سنگ انداز تبوعیت که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدستور
قلاع و بلاد دیگر هند بتصرف فرنگیان انگریزیه در آمده و جزیره بمبئی و این ایام آبادی تمام دارد
و در بمبئی قلعه ایست در غایت استحکام و متانت و چون هندوستان بتصرف بادشاه انگریزیه
در آمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هند و آتش
پرستان زردشتی در آنجا گونت و رزیدند چنانچه هولاری شک که در علم سیاق و تواریخ مهارت
تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده در یکی از انها مینویسد که زردشت حکیم
کشمیری الاصل است و او برهمنی بوده از براهمه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده
در سال بیست و دوم جلوس گشتاسپ پیش او رفته و چون در سخن و نیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسپ
و پسرش اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض
میرود از بیروان زردشت بسیار مردم در جزیره بمبئی ساکن اند که محاصل یومیه بعضی انها کم از
لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور و شصت لکهه روپیه میشود و میرزا ابو طالب خان در مسیر
طالبی می آرد که آتش پرستان بمبئی بسیار بحسن صورت متصف اند و دختر خواهر ایرانی گرفتن
در کیش آنان درست است اگر احیانا اصل آتش آنها را آتشکده مرد باید که آتشکده یزد بخرج
هزاران هزار روپیه آتش بو سیله اند و آتشکده خود را گرم دارند و سنه نود و شش بیونت دو هزار
و دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و الله اعلم تر ملی تحصر بیت
آباشاکنانش اکثر مسلمان اند از انجا ببندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست
مشابه بهرموز و مسلمانان انجا اکثر کافر اند و تبعی از اهل اسلام نیز در انجا مقام دارند دو مسجد
جامع بتکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوتها از ناف

تا بالای زنا نوشته هر کافری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پسر و برادر را هیچ
ندارند اگرچه سکان انجا بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روش علیحده است و
قومی ازان قلیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موئی از مؤنات آنرا متعهد
و اوقات شبانروزی درمیان شوهر کاشترک است و اگر یکی از انها پیش آن زن باشد نشانی
بر دروازه گذارد و اگر شوهر دیگر در انحالت رسد آن نشان را دیده باز گردد در بابی
مغرور مشو خواجه باین نقره و زر تا چشم ببندی رود از پیش نظر تو این روپسی لچن که
نامش دنیاست تن و ده با آغوش هزاران شوهر هیچ انگر شهریست در نهایت تکلف
و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهر پناه دارد گرد یک
دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق
و دکاکین بی شمار و بازار های آنجا بغایت کشاده در بیجانگر پیوسته گل میباشد و در دکاکین
آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین انجا مانند خوردن طعام هفتم گل را ضروری
دانند خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه بر
سفیدی را سیاه کنند و او را داده مهره زنند و سنگ نرمی را که دران پیدا میشود
شبیه دسته قلمراش برداشته بآن بنویسند و ازان سنگ رنگی سفید برین جنس سیاه ظاهر شود
و این خط دیرپای است و خرابات انجا نیز تکلف بسیار که هندو صنمان زنا موی و سنگ
پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها بآرایش و فور و زیور نامحصور آخر روز بر
بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش برآید گلور بندر لیست از
بنادر هند در سر حد بیجانگر در سه فرسنگی آن بتخانه ایست مربع ده گز در ده گز ارتفاع

پنج گز جدار آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم او یاقوت احمر در نهایت صنعت که گویا یکمین می نگرد. بارام نیز در آنحدود است و در آن بلده مردیست بریک پهلو خفته و بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و از وی صدای ظاهر شود و همین علامت ارزانی و فراهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سرپل بلده ایست و در آنمنده که زعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر مناره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند از خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمعشده منع و زجر نمایند کلنار نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفه الغرایب در آن بلد مناریست از مس که بالای آن صورت بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود در آنچشمه تمام بیاشامد سن بعد ازان بط چندان آب متشرح گردد که تا یکسال مردم انجایی را کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان آنجا از ملاحت بهره اند هانسی نیز مقامی است با نام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار شهر بیست در اقلیم بدیل کنهڈ در اطراف آنکوه پاره ها و اقعشده قلعه قویی دارد که دست هیچ یک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و قلعه بالای کوهی واقعست و سطح آن نهایت دارد و توپهای کلان از دهانشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از نیمه ناجیل در انجا افتاده و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و بر نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دار الملک شده و در زمان تسلط رایان مرتبه چهاونی و لشکرگاه بوده چون اجه انجا در ان سکونت ورزیده و شهر کلان شده و شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در انجا کارمندگی بهار

تمام است و دستار و سندیل انجا نام و علم موسیقی را خوب می ورزند چنانچه تانسین که بار بد
وقت خود بوده از نمک خراسته دیران انجا باهر کس گرم میجوشند و زمان اعیان هر شبه ماه
کمال نیاز و غنای سواره اکثر اوقات در جلوه گری شبنم و در آن ایام که او وارد آنشهر
ملاحت بهر بوده باین ابیات خود ترنم داشت نظم درد کهن گرچه گلرخان هستند ۰ دلبر نازنین و
ماه وشند ۰ همه گلپیکران تسکین موی ۰ همه غنچه دهان نسترین بوی ۰ نیست زانها ولی بهر
جای ۰ بهر ما بجز تماشای ۰ کاینهمه سرو و گل که قد افراشت ۰ باغبان از برای دیدن کاشت
دهاولپور شهر ریست کوچک بر لب دریای چنبل که تالب آنخدود گوالیار است الحال از آن شهر
بجز نامی نمانده سومنات شهر ریست بر ساحل دریای عمان در بتخانه آنشهر بتان بسیار بوده و بت برنگ را
منات میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم آن بت را از خانه کعبه آورده
بهندوستان آوردند و بر ابر جواهر زر بهندوان فروختند آنها بتخانه جهت وی ساخته سومنات نام کردند بعضی را
اعتقاد آنکه این بت از دریا برآمده و برخی را معتقد اینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی در
قصیده که در مدح سومنات بنام سلطان محمود غزنوی گفته اینمعانی بیان کرده اما از کتب سلف
برآمده معلوم میشود که این بت از زمان آجه کرشن که چهار هزار سال میشود بهر سیدنا کور
شهر ریست معروف ساکنانش ستقرلاط تبع نموده بهتر از شهرهای هندوستان میسازند جزیره
سیلان که صابان آنرا سیلون خوانند به سمت گوشه نیرت مندر اس لفاصله پنجاه کروه است
واز پهلچری نزدیک از کناره دریا بکرد رکشتی میتوان رفت شیخ اعتصام ساکن بنجور متعلقه
پرتاب گذه رشکر فنامه می آرد که دوره جزیره سیلان اقتصد کروه است و تمام آن معمور
صوبه بنگاله بدانکه بنگاله از غنیه بنگ بن هند بن حام بن نوح علیه السلام است در زمان

سابق اینملک را ملک بنگ میگفتند و لفظ آل که باوی ترکیب یافته است که آل زبان بنگالی شیشه
کلان است که گرد باغ و زراعت وغیره بجهت انتفاع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلطنت
رایان بنگاله در زمین نشیب بشنه نامبدستور بلوان بارتفاع ده دست و بعرض دست و در حدود بیلسا خنند
و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتی است
در غایت وسعت از اسلام آباد عرف چاٹگام تا بهتیلاگهری شرقاً و غرباً چهار صد کروه است
دارد و از گوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی این صوبه است دو صد کروه عرض دارد شرقاً
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج کهنڈا بشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش بولایت کوچ هنتی میشود و جنوبیش پرگنه جوشه است که مابین او و سیوه و بنگاله
واقع شده و از متعلقات بنگاله است و درین صوبه بیست و شش سرکار و هشتاد و هفت محال است
و دراز منه ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکهه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکهه و شصت و یکهزار
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری یک روپیه سکه میشود و بست و سه هزار
و سیصد و سه سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده و ایمی و یکهزار و
یکصد و هشتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد منزل
کشتی معین میبود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و
فوفل و دار فلفل است از میوه انبه و کیله و اناناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
موسوم بگوله که مشابهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لکشن است و آن
برابر گردگانی باشد و از وطعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام برچون دست

مدام برچون دست کریان دربار یدست واز غایت بابش تمام آنملک گویا دریاچه است و
مدار آن برکشتی است وساکنانش نساجی را نیک تتبع کرده اند چه خاصهٔ آنملکت بانام است
وتار ریسمان خاصه وطل را هم وزن طلا بیع وشرا مینمایند محمد یوسف هروی میگوید آردک ورنی
دریکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچهٔ میبفروخت که مدققان باریک بین انجنس پارچه ندیده بودند
بلکه نشنیده و لطافتش بغایتی که کتان برتو ماه در مقابل آن سطبری نمودی وزرقت شعاع
مهر در برابر آن ضخیم بودی در اثنای ماجرا صاحبش آن پارچه را برداشته بر بالای دیوار
برآمده از هم کشوده یکسر آنرا بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت وآن تا
دو ساعت چون غبار در هوا ایستاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود وهم او
آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان حاکم بنگاله جهة ملا غزالی دستاری فرستاده که
بیست و هفت درعه عرض داشت و پنجاه درعه طول هر گاه درشت گرفتندی پنهان شدی
وجنسی از خاصه میباشد که هزار روپیه هند قیمت یک تهان آن میباشد اما پشه در بنگاله
نهایت پرزور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
رفتن امکان ندارد که هر پشه خیال نمرودی در سر دارد او نیز تومانیست از بنگاله ما آلوده
آن پنجلکهه نود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه است و در بعضی برگنات این تومان ابریشم
بعمل میشود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورات هر ابریشم کرآدمی چیزی
از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را بدبر قبل استعمال کرده رفع آلودگی نمایند
هر چند بگام سعی کرده اند که این همه را باین عادت متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
سازند صورت نیافته و ایضاً مدران است و دریکی از مضافات بنگاله هیبپور نام کان الماس

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک سامیکارند و گاه آنرا که هنوز سبز
دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و سلت
گام کنبان در مشهور است داخل این تومان است و در آنجا خاصه و صحن و دیگر قشمه مهین بحصول می
پیوندد سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهور است و دیگر از مضافاتش
محمود آباد نام فلفل دراز را بهای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد
و در این تومان فیل بسیار باشد سند کالوسی ۳۰۰۰۰ لکهه و سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ملل قشنگه و گنگه جل آنمقام بنام است و
تومان دیگر سری هت است که متوطنانش اکثری فرزندان خوذرا خواجه سرا میسازند
جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چوتاپر موتی درین تومان میشود و مالده که از تفاسیر
در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گوگه لکهنوتی است که در
ازمنهٔ سابقه دار الملک بنگاله بود هم داخل این تومان است و قلعهٔ گور از قلاع معتبره سند و
چه در غربی این قلعه آب گنگ واقعشده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد
و فاصله فی مابین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمقش بقدر
که فیل از عبور آن عاجز آید کورکاٹ سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم
و فوفل باریک نیز تومان علیحده است نیشکر و فلفل دراز و فوفل در انجا بیک میشود
خاصه و ملی و صحن آنموضع نیز نامبردار است و خاصه شهباز پوری خاصهٔ آن تومان است
ملک تیره متصل حدود شمالی چاتگام است رایان آنجا خطاب نانگ و امرا خطاب
نرائن دارند و راجه انجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میدارد و سواری ایشان

بهم میرسید مابین شمال و مغرب بنگاله بایل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقاً
و غرباً از ابتدای پرگنه پهترسندکه داخل ممالک محروسه است تا پاٹ کانو که سرحد ملک مورنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه تاج هاٹ که از جمله ممالک محروسه است تا بوتان
پیوسته متصل کهوتنا کهات است پنجاه کروه جریبی و اینملک در غذوبت و گوارائی و اعتدال و
لطافت هوا و نزاهت امکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آنموضع را شام میگویند
تا ولایت کوچ بیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا و انجا آمد شد دارند و ابریشم هم در انجا بعمل
میرسد و سنجاب فلفل در آنملک بیشود و بخشش بارک و شاخهایش را بالای درختها تا رسیده تا
و خوشه هایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و انجا سکه بر زر میزنند و روپیه
مضروب آنملک را نرائنی گویند و رایان عظیم الشان در انجا بوده اند و یکهزار سوار و یکلک لکصد
پیاده علی الدوام ملازم رای انجا بوده و در ولایت غاریست که بعقیده ساکنان انجا مسکن
دیو است و ناظر آن دیوای و مردم آنديار را بدستور دیو پرستان بای اعتقاد بسیار است در
سالی یکروز عید کنند و دران روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد میکشند و
ثواب آن بای عاید میسازند همچنین بهوگیان را نیز در آنروز به قتل میرسانند و بهوگیان بجائی
که جان خود را فدای راه آی میکنند و میگویند که ما را آی طلب کرده از آنروز که آنها بهوگی
پیشوند هر چه میخواهند میکنند و بازن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آنروز
کشته میشوند **ملک کامروپ** که آنرا کانودیر گویند در تحت حکومت رایان انجا بوده
مردمان ملک کامروپ خوبصورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افشارند

اکثر حکایات انجا را عقل باور نمی تواند کرد چنانکه از نباتات انجا میگویند که بوی گلها تا پنده
برستور اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور انگور برتار پای بالا و میوه انبه خوب میدهد
کوهستان بهوتان که مسکن بهوتیه است درسمت جنوبی کوچ بهار واقعست اسپان تانکن و
بهوتی و آهوی مشکین در انکوهستان می شود و در وسط آنمک نهری در میان دره جاریست
عرض کم دارد اما بسیار عمیق است زنجیری از آهن بالای آب بسته و هر دو سر زنجیر را
بسنگهای طرفین محکم بسته و زنجیری دیگر مخالف زنجیر مسطور بر فوق آن بارتفاع قامت آدمی
تعبیه نموده میدارند متردد بین پای بر زنجیر اسفل نهاده و دست بر زنجیر اعلی زده عبور
مینمایند طرفه تر انکه اسپان تانکن و جمیع احمال اثقال را نیز ازین آب بر همین زنجیر میگذارند و هر
این ملک سرخ و سفید تنومند میشوند و موی سر میگون از اطراف روی و گردن فرو
هشته دارند لباس غیر از یک لنگ که ستر عورت توان کرد دیگر ندارند اناث و ذکور انملک
بهمین هیات و وضع میباشند و گویند کان فیروزه هم درین کوه هست و مابین شمال و مغرب ممالک
بنگاله پیوسته بملک کامروپ و ولایت شام واقع است و نهر مهابهتر در وسط آن از مشرق
جانب مغرب جریان دارد طول انملک شرقاً و غرباً از کوآتی تا سدیه تخمیناً دو صد کروه
جریبی و عرض شمالاً از کوهستان قوم مری مهپی و قلعه ولاندهٔ تا جبال قوم تانکه فیابانت
هشت روزه راه است جبال جنوبش تا کوهستان کچاو کشمیر در طول لاحق و در عرض
باداو مسکونهٔ قوم تانکه لاحق و کوهستان شالیش در طول باراسی شام کامروپ پیوسته
و در عرض بشیر و کوههای سابق قوم و قلعه ولاندهٔ کشیده سر زمین ساحل شمال بحر برهما
پهتر را اوترا کول و اراضی کنار جنوبش را دکهن کول خوانند طول اوترا کول از کوآتی

تا سکن موم مری مچهی و امتداد دکهن کول از ملک رنگتی رانی تا موضع سدیت و خرد
جنگی آنملک و از حریف نمی تابد اگرچه معارض او قوی و بزرگ باشد آنقدر بجنگد که
مغز سرش پریشان شود و بمیرد فیل کلان متساوی الاعضا در صحاری و جبال استجاد از
ریگ دریای برهمپاتر طلا حاصل میشود دوازده هزار اشامی بر بیکار مقرر اند
هر سال فی یک نفر یک تولهٔ طلا بکار راجه داخل میسازند اما طلای کم عیار که یک تولهٔ
وثلثه روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه انجاو خرمهر رایج است
فلوس مس رواج ندارد و راجه خراج دیگر از رعیت نمیگیرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر
بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او تخلف نمی ورزند و اگر تخلف
و انحرافی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشد و پا بر زمین نمیگذارد
و اگر پای بر زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آنمردم انکه آبا و اجداد
راجه بر آسمان می بوده اند و قتی از بالای نردبان طلا از آسمان بزمین فرود آمدند
لهذا او را راجه سرگی گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بهشت است و
گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خدم و حرم ها و خدمتگاران ذکور و اناث بعد
از استعمال تجمل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوایج ضروری با چراغی بکلان
پر از روغن با او در دخمه مدفون میسازند و سر دخمه را باستحکام تمام بچوبهای قوی
می بوشند و متصل ملکا شام بست و متصل بست خطا و ماچین و در کوههای
جانب شرقی اشام معدن نقره و مس او زیر است و مابین جنوب و شرق بنگاله
ولایتی وسیع که آنرا رخنگ گویند واقعشده و چاتگام بآن متصلست و کیش و ملت مردمان

انجا خارج از کیش اسلام و هندوان است و سوای مادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
چنانکه برادر دو خواهر و پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که اورا والی
گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند بان
در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنهٔ انجا کلهم اسود اللون اند و مردها
مطلقا ریش ندارند و هذا من النوادر و متصل ملک زنگ ملک پیگو و بین جنوب و شرق
بنگاله است و در حدود آنملک کان جواهر خصوص یاقوت و فلزات بسیار است و فیل سفید
که در تمام عالم بهم نمیرسد در انجا موجود است و متصل این ملک ملک مهه است که حیوانی چند
بصورت انسان ملتبس گشته از جانوران بری و بحری هرچه بدست آرند میخورند و دین و آئین و
مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبهٔ بنگاله والا
اڈیسه واقعست مشتمل بر دو سرکار است سی و چهار لکهه روپیه جمع دارد از لانڈه دیول تا مالوه در
عهد سلطنت اکبر جلال الدین آنملک بهت حضرت میان محمد کالا پهار مفتوح شد داخل دیوان
اکبری گردید و در بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالا پهار صاحب کرامات بوده آنملک را بزور
ولایت بآوازهٔ نقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مراجعت در سر من کیون جهر در جنگلی نقاره
گذاشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آنملک احدی را بیم جان برداشت کردن آن کوس
معکوس جرات نمیکنند بالجمله در ولایت اڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
بگرفتن فیل بعرصهٔ میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلبانی دست
و پا سپ بر بساط افتخار و مباهات می تازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمیباشد
چه برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهن هیاتی راست کرده اند که یک سر آن مقراض است

وسیر دگرش مانند درفش کاویان بر برگ تار هر چه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای
دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و شصت و هشت کروه
دور است شهری کلانست بر لب آب بهاگرتی واقعشده بر هر دو کنار نهر آبادانی دارد
در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی در انجا ساخته مخصوص آباد نام
گذاشته بود خانه چند از دکانداران در انجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی اڈیسه داشته کاطلب جانی
خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیر نگر معروف داکه که از
شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و بیست کروه است در آنوقت جائے
حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص
یافته از بیشتر در انجا بود چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد صحبت خود با شاهزاده برار ندیده بجهانگیر
انکه محالات بنگاله از انجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا آمده در مکان مخصوص
مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی
خالصه شریفه را در انجا ساکن ساخته و در کلهریه که ویرانه محض بود محاسر او دیوانخانه و
کچهری بادشاهی راسته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالتاً بصوبداری بنگاله
واڈیسه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه
منصب مباهات اندوخته بعد رسیدن مخصوص آباد بنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم
بمرشد آباد ساخت و در ان ضرب مقرر فرموده در سکه ضرب مرشد آباد مسکوک گردانیدن
وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

مصارف کالی و کالی نام بتی بوده که در انجا است چون در زبان خاص اهل بنگاله کرتا و کتا
بمعنی مالک خداوند است ولهذا آن ده بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
وشرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوٹهی کمپنی انگریز چنین است که در نظامت نواب
جعفرخان کوٹهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل کول کهاٹ و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند زمین فرو شدن آفت آنها از
معاینه آن افتان و خیزان بدر رفته انان و ظه خلاص و مناص یافته و تمامه مال و
اسباب و سامان که بلاک می ارزید و قف قهر آب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر جانک نام سردار انگریز باغ نباریسی گماشته کمپنی را که در کهول
کهاٹ متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوٹهی پرداخت و طرح عمارت
تازه انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشاه
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار رفته
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه برآیند
موجب هتک پرده حرمت و بی ستری و عریانی ننگ و ناموس ما خواهد شد فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود و متعقب تمامی مغلیه و شرفای
انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفرخان
پروانه باین مضمون که زنهار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور رقمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
حکم کرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند و مستر جانک آزرده

آرزده گشته مستعد بجنگ شد اما چون جمعیت قلیل داشت وسوای یکمرتبه جهاز دیگر دولت
پیش او موجود نبود علاوه بر آن حکم نواب جعفرخان غالب و ازدحام مغلیه بسیار لهذا
دست و پا زدن را بیحاصل شمرده با مال و متاع خود بر جهاز سوار شد لنگر برداشت و آهسته
کلان آفتابی از بالای جهاز محاذی عمارت شهر با آفتاب مقابل نموده آبادی کنار
شهر را تا پندن نگر آتش زده روانه شد فوجدار بجهت تدارک این قلعه تهانه دار مکرر
نوشت که مانع جهاز شود تهانه دار مذکور زنجیر آهنی سطبر که هر حلقه آن مقدار ده آنار پخته
بود و جهت انسداد راه آمد شد کشتیهای غنیم خنک و قوم کهه این رودی دریا اندرون
ساخته بدیوار قلعه تعبیه کرده پیشتر مهیا داشته بود بر روی آب کشید جهاز بزنجیر رسید
بند شد از رفتار ماند مستر بنک زنجیر را بشمشیر قرنگی بریده راه نورد شد و جهاز را بدریای
شور رسانیده عازم ولایت دکهن گردید چون اورنگ زیب عالمگیر پادشاه در آن ایام
در دکهن با سلاطین انجا جنگ داشت و غنیم از چار طرف رسد غله بند کرده قحط
عظیم در لشکر بادشاهی روی داده بود سردار کوچی کرناتک رسد غلات بحمل جهازات
پیاپی بلشکر رسانیده مجرای دولتخواهی و نیکو خدمتی خود بظهور رسانید عالمگیر بادشاه
از فرقه انگریز بسیار راضی شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سردار انگریز
درخواست استاد و فرامین احداث کوٹهی ها در ممالک محروسه علی الخصوص بنگاله نمود
و خواهش از درجه پذیرائی یافته فرمان والا موشح بآل تمغا بمعافی محصول جهازات
کمپنی انگریز و گرفتن سه هزار روپیه در وجه پیشکش و حکم والا در باب احداث کوٹهی ها در
کل ممالک محروسه خصوص در بنگاله صادر شد مستر چایک باحکام و فرامین از پادشاهی

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل ما چانک مشهور است لنگر اقامت انداخت و
وکلای خود را بندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان فرستاده شد اجازت تعمیر
کوٹھی کلکته حاصل نموده احداث کوٹھی نوکرده بآبادی شهر پرداخت کاروبار تجارت بنگاله
بکمال رونق رو ج ساخت چنانکه کوٹھی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد
چندان نگذشت عرف فرانس ڈانکه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقعست سرداری ظرف
فرانسیس در آنشهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد سرداران انگریز در انجا عمل
و دخل ندارند چوچره متصل بندر هوگلی جانب بندر مذکور واز فرانس ڈانکه بفاصله یک
کروه جانب شمال واقع و در انشهر دخل و لندیز است و همچنین شیرام پور بر لب دریای هوگلی
چانک کوٹھی فرقه دنیا مارست و در ینجا هم سوای مالک کوٹھی که از قوم دنیا مارست عمل و دخل
دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کروه از یکدیگر واقعشده پیش ازین
ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود کوٹھی پرتگیس و دیگر تجار هم در انجا بوده چون ساتگام بسبب دریا بُری ویرانشده بندر هوگلی آباد
تمام یافت فوجداری این بندر همیشه از خصوصیات سلاطین دهلی مقرر شده می آمد و با نظامان بنگاله
چندان تعلقی نمیداشت آما نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود
فوجداری انجا ضمیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و الله اعلم و چون قدری از
احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحر سازی و جادو طرازی بازیگران انگریز نیز بسلک قلم داده میدود آلدین
جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توزکی که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
که در زمان سلطنت روزافزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

چندنمودند که پیشتر از من همچو پادشاهی او را بدین نصیحت شده و آن اینکه اول تخم اقسام
درخت بر زمین بنحیه چند بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در
اغاز برآمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و ناریل و شفتالو و انناس و انجیر و
انگور و غیره نمودار شد تدریج بقدر اندازهٔ خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده
بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و نامیوه
های مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نوا سنج و نغمه طراز پیدا
شدند که بخوش رنگی و مقبولی و غرا آوازی آن مرغان دیده نشده بعد از ساعتی آن درختان
برگ های خزانی سرخ و زرد نمودار شده و زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
دیگر در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشت و بعد
آن پیکی در گرفته آئینه جلی در میان آن برآورد که از شعاع آن شب تیره چون روز روشن
شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنجا
روشنائی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر آنان روشنائی
محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنائی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از آن بازیگران
برآمده ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان از نطق آشنا نکردند و آنها
از لشیان نوعی مزمر خوانی و خوش گوئی بظهور آمد که گویا هفت نفر با تفاق
سر انیده دیگر یکی از بازیگران بجانب تیر یکاندار حاضر ساخت دیگران تیر آورده بکمان
گرفته تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده نیز دیگری تیر اول نشسته پیکان
تا چهل تیر همچنین تیر و هر تیر یکه می انداخت به تیر دیگر بند میشد تا تیر آخر آنهمه تیر از هم

جدا ساخت و دیگر بمبنیت من گوشت و برنج و روغن و مصالح بانداز آن در دیگ بسیار کلان
انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
ساعتی که سرپوش آن را برداشتند و طعام پخته و پر حلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد نفر
طعام ازان کشیده بخورد شاگرد پیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند دیگر فواره بر
زمین خشک نصب کردند و سه دفعه بر گرد آن گشتند یکبار فواره مذکور بجوش آمده بقدر ده گز
بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب ازان میجوشید و چون بزمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیگرفت پس فواره
دیگر متصل آن نصب کردند که ازان آتش گل افشانی می نمود تا دو ساعت این هنگامه را
گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور ایستاد پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار
گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلند تر گشتند انگاه بازیگری
دیگری آمده شخص اول را معه آن شصت نفر بر داشته بر دوش گرفته تا یکمید این همچنین دوید
و دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر
بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را برداشته
در میدان گردید و دیگر بازیگر را آورده گفتند این گهکار است جلاد سر کار را حکم شود که
از بند او جدا سازد چنانکه جلاد تطع انداخته روبروی هم بند از بند او جدا ساخت پس بازیگر
آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشت آنمرد
بسلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود دیگر بازیگری مسلح و مکمل
باکلافه ریسمان بدست حاضر گشته یکسر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تا آن
کلافه نوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس همچنین مجرا کرده معروض داشت که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بجنگ آنها میروم این را گفته براه تار رسیمان با سمان عروج
کرد چندانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از اساعتی از آن ریسمان خون تقاطر کردن
گرفت اول اسلحه او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن و سر او بزمین افتاد
و در آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای
شوهر خود را از همدیگر جدا دید فریاد و فغان بگره اثیر رسانید همچنان گریه کنان و موکشان بجسته
بهزاران التماس اجازت سوختن خود با عضای پاره پاره شده شوهر خواست چون اجازت
یافت هیمه عظیمی جمع کرده در آن آتش افروخته بنوشی خاطر خانگی برسم مستمره انیقوم است با عضا
شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز بایراق دا سابیک
رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد
گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته کمی از انها که دشمن قوی بود
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود
چون بر حقیقت سوختن زوجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
که بی او زندگی بر من حرام است اگر او پیدا نشد بهتر والا خود را نیز چون او در آتش خواهم
سوخت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجه خود آتش فرو نشسته
خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه تودهٔ خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد و
دیگر گیسه آورده افشاندند هیچ چیز دران نبود بعد ازان دست در گیسه کرده دو خروس خوشرنگ
کلان برآوردند و هر دو را بجنگ انداختند و هرگاه این خروسها بال بهم میزدند آتش از
بال آنها گل افشان میشد تا یکساعت بخوبی باهم در محاربه بودند چون پرده بالای ان

دو خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده و بنیاد خوانی و قهقهه نمودند که گویا
آدمی در انجا نبوده بکمال بیخوشی نواسنج بودند بلا زپرده برروی کباب انداخته چون برداشتند
دو مارسیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش
افتادند و از نظرها غایب شدند دیگر برروی زمین کولابی ساختند و گفتند که سقایان
آنرا از آب پرسازند چون پرگشت پرده برروی آنها کشیده برداشتند آب مثل تیغ تیز بود که
میلان کوه پیکر بران گذشتند اصلا نشکست گویا سنگ بود دیگر دو خیمه برروی بهم بفاصله یک
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه ها برزده گفتند که ببینید که در میان خیمه چیزی هست
و خیمها خالی ستند ناگاه یکی از بازیگران در یک خیمه دیگری در خیمه دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه ها بیرون برآورده در جنگ اندازند حکم شد
که شتر مرغ برآورند فی الفور از ین خیمه یکی و از ان خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده در میان خیمه بردند
بعد ازان بفرمایش با باخورم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان همان دو خیمه دو نیله گاو
نر کلان دست برآورده جنگ کنانید خلاصه کلام انکه ازین هر دو خیمه هر جانور یرا
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبرند بازیگران در حال حاضر آورده بجنگ می انداختند
و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پرکرده هر زمین گذاشتند یک گلسرخ در دست
گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمایم انگاه انگلرا در آب فرو برده
برآوردند زرد و باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملا انکه هر چند بار گلرا در آب
انداخته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر گلاو بر سیمانچه دران آب فرو

برند سرخ شد باز که در آب غوطه زده برآورند آبی شد دیگر بار که در آب اندازند سبز و نیلی
گشت همچنان چند مرتبه که آن بسیمرغ در آب انداختند هر مرتبه برنگ دیگر نمودار گردید دیگر
قفس چهارم پهلو آورند یکطرف آن که ملاحظه شد بلبل خوشرنگ الوان نمایان
بود و طرف دیگر که نمودند جغد طوطی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ خنگ و خنگ نظر
در آمد طرف چهارم جغد کبک پرخط خال و خوش آواز ملحوظ گشت و همچنین هر یک از
قفس را که مینمودند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد دیگر قاعین کلان بنیت و
خوشرنگ طرح انداختند و چون آنرا برگردانیدند روی او پشت شد و پشت او روی آنرا
بطرح و رنگ دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت آنرا بر رنگ و
طرح دیگر و دیگر آفتابه گلابی پر آب نمودند آفتابه را سرنگون کردند آب ریخته شد پس دست
نگهداشتند باز سرنگون کردند آتش از ان بریخت آغاز نهاد باز چون درست نگهداشتند سر آن
زیر کردند آب ریخته شد همچنین چند مرتبه آب و آتش ریخته موقوف کردند دیگر باز گیری آمد
بحضور ایستاد و دهن را باز کرد سلری کهنه دراز دهن او بیرون آمده باز دیگر دفعه سر آن
مار را کشید چهار دفعه کشیده شد دم او برآمد باز دیگر آنمار را از دست انداخت و همین اثنا
سر مار دیگر از دهن او نمایان گشت باز دیگر نیز آنرا بیرون کشیده بر زمین انداخت تا آنکه
بیست مار بیک قامت و جسامت بصورت و یک هیات از دهن او برآمدند تا ساعتی
مارها با همدیگر جنگیده باز نظرها ناپدید گشتند و دیگر آئینه برآوردند یک گل در دست گرفته
آنگل در آئینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر ده عدد مرتبان خالی آوردند و بحضور
گذاشتند بگرمشاهده نمود که آن مرتبانها خالی پس بر سر آنها سرپوش نهاده بلحظه

که برداشتند یکی پر از عسل مصفی و دیگر پر از شکر سفید سیم پر از حبای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
آن سرپوش نهاده بر داشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنها را پاک شسته است
دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان بر آورده بدست حضار مجلس دادند که همه بینند
باز در کیسه گذاشته که برآورند دیوان حافظ برآمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده مرئی میگشت دو گز زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه و شش گز
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا راست استاد بطریقی که از جای آویخته باشد پس
سگی آوردند آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته بالا صعود کردند چون
بانتها رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری ازان ناظر نشد انگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن برمیخواست و باز سرپوش
گذاشتند چون برداشتند لنگری مذکور پر از فیول و کشمش و بادام و قیمه یافتند انگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود انگاه باز سرپوش برطاس نهاده که برداشتند
چهار بار کلان در هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین بابن دستور جانوران غیر مکرر در آن
یافتند و دیگر بازیگری انگشتری با نگینی آورده در انگشت خود کرده چون بازان برآورد در انگشت
دیگر نمود نگینش نر مرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شد و چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یک تیر پرتاب راه راشیشه‌ای بر هنه راست بالا نموده در زمین نصب کردند باز بیگر آمده بر هنه
شده پهلو بر آن نهاده غلطان ازین سر بآن سر رفت باز از انسو غلطک زده پیشتر آمد که اصلا
به بدنش آزار نرسید و دیگر باضی سراسر کاغذ سفید بدست من داد و من چون نیک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیز دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
مصور افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز
کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر مرد و زن برابر هم کشیده بنظر آمده
چندان پر تکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم بر رنگ زرد در کمال
خوبی و افشان تصویر شیر و گاو در انگشیده بود ند ورق دیگر بر رنگ سبز افشان کرده نمونه باغ
سبز با عمارت پر تکلف بران مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بران مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با هم بگیر و بجنگ و جدال مشغول بودند مجملا هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه تا دو روز و یک شب
هنگامه بازی و سحر سازی این بازیگران جادو کار و نادره کاران سامری کردار ابتدا
پیرای خاطر مقدس ما بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین با هم
دو دیگر شاهزاده ها و خوانین چندان انعام نمودند که قریب دو لکهه روپیه سوای خلعتها بانتها
رسید این جمله را ظاهر اسیما میگوید انتهی تا اینجا بعبارت جهانگیر شاه است که از خطاب نقل

برداشته شد جزیرة النار در انجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود بعضی گویند
انجا آمیت بغسل کردن در ان آب حمل گیرند همه دختران زایند و بعضی گویند انجا اصل مشک است و در
کوه انجا است سمج قریه ایست در یمن در کوه آنجا شگافیست که ولد الزنا از ان شگاف نتواند
گذشت قاع بیابان است میان عمان و حضرموت تا جایی در وقت توجه بعمان در آن
بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای متاعت اینقدر درهم است چون بعمان
درآیند مطابق آن به بیع رسد و کسی زیاده ترزان نخرد کوکم نیز از بلاد هند است که اکثر
فلفل از انجا باطراف برند و درخت بقم نیز در انجا است و آن چون درخت انار است برگ
آن چون برگ عناب جزیرة حامه نیز در آنجا بود است در انجا صنفی از آدمیانست که روی
اشیان بر سفینه آنها است و انجا کوهیست که روزانه دود عظیم زان پیدا شود در شب آتش کسی
نزدیک آن نمیتواند رفت جزیرة سلامت نیز در بحر هند است صندل و کافور انجا ببلاد عالم
برند و در انجا چشمه ایست که مسخ شود و ثقبه است که در انجا فرو میرود و قطرها یکه بر کنار ثقبه
بماند اگر روز بود آنها سنگ سفید شوند و اگر شب بود سیاه شوند طبقر قلعه ایست در بلاد هند بر سر
کوهی که بالای آنکوه آب سیماب و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت
قمری و اگر در پیش آنمرغان طعام مسموم اندازند از چشم آن جانوران دانشود و بمانند
دانهای سنگ منعقد گردد و طلا کردن آن دانه ها بر جراحات نهایت سود مند است و این
در غیر آنموضع نزنند و اگر بخانه بیارند و زیاده از یکسال نزنند مرنین نیز در انحدود است
نیستانی در انجا است هرگاه خشک شود خود بخود بزمین باد آتش در آن افتد تا بنجاه
فرسنگ تمیناً بسوزد خاکستر آن تا شش ماه شیر باشد و از انجا باطراف پنجاه قدمی از زمین اقلیم دوم

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم سیم نیز بقلم آورده شود **نظم** ار طبیعت چو در درج بخت
درّ عقد دوم را زگهر کرد پُر ۵ بر سر آنم که ز بخت بلند ۵ درج سیم را بکشایم زبند ۵ در کشم انگو
که هر یک سخن ۵ از پی آویزه گوش خرد ۵ **الاقلیم الثالث** این اقلیم تعلق بمریخ دارد و
اهالی انجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج
و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس مابصار قندار رود و بر وسط
مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط ولایت شام
بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتهی
شود چون زمین مقدسه شام بفحوای بارکنا حوله مهبط اصفیا و مولد و ماوای انبیا است تیمنا شروع
دران میرود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است ۹ قسم آن بشام است
و یک قسم تمام جهان و از خواص شام یکی آنست که هرگز از ولی خالی نبوده و ابدالان که تعداد
تن اند در شام میباشند و عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نیابند که جبرئیل در انجا
نزول نکرده باشد و یک الکهه و بیست ۱۰۰۰۲۴ و چهار هزار پیغمبر اکثر انان دیار برخاسته اند صاحب
مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش بادیه بلاست تا فرات و جنوبیش
حد مصر و تیه بنی اسرائیل است بهترین ولایات شام فلسطین است و ابتدای شام از وست دار
الملک بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل
بوده است و آن شهر را بعبری ایلیای خوانده اند و داود و سلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
تمام عالم خراب گردد الا مکه و مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

از نموده کنند و بنی اسرائیل بعد فوت والد خود از کنعان هجرت کرده در بیت المقدس سکونت
گزیدند چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صدد آبادی آنشهر گردید باتفاق علمای
بنی اسرائیل مسجد اقصا بنا نهاد و چون دیوار آن بقدر آدمی رسید خطاب بالارباب
آمد کنون دست ازین عمارت باز دارکه باهتمام دیگری زینت اختتام خواهد یافت چون
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر نبوت و خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بیت
المقدس اهتمام فرمود شصت هزار سنگتراش مشتمل دوازده سو و بنای آنشهر را از سنگ رخام
نهاد آورده اند که هر روز صد هزار سنگ گرانش در آنشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهها
سنگ میبریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگبار کرده بشهر می آوردند بعد اتمام
دیوان بمعادن و بحر شتافته جواهر بسیار و بنیاد جهت آرایش مسجد اقصی آوردند و مسجد
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجد یکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شد
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یکدست زمین
نیست که در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد و با آنکه فرشته مقام کرده و یک لکهه و بیست و چهار
هزار پیغمبر در آن مسجد نماز گذارده اند طول آنمسجد هفتصد و هشتاد و چهار در عرض است
و عرض آن چهارصد و پنجاه و چند عدد ستون هفتصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل در آن روشن میکرده اند و هزار هزار از حصیر هر سال صرف آن میشود و هفتصد
نفر فراش همیشه خدمت آن مسجد میکرده اند و پنجاه خم سنگ زرین جهت آب نهادن وضو
گذاشته بود و چهار صد منبر داشته صحن مسجد مصطبه ایست که ارتفاع آن پنجاه گز
و بیان مصطبه بقدر یکصد گز است شمس که آن را قبة الصخرا گویند در وسط قبه

سلیمان فارابی و ابراهیم بن داود دشتیری و داود بن احمد و احمد بن سهل الخواری و محمد بن حسن شیبانی
وغیره از دمشق اند و در اقلیم شام در خصهای زیتون نشانیده یونانیان تا حال موجود نزد
یونانیان در عهد سکندر و آن دیار وارد شده بود و بس عمر درختی تا این تاریخ ترتیب دو نظر
میرسد بعلبک در زدیکی دمشق واقعست قلعه در غایت حصانت داشته در زمان الیاس پیغمبر
علیه السلام فرمانروای بعلبک شخصی بوده اخیب نام و او را صنمی بود بنظر اموسوم ببعل تعظیم
حروف آن بت بامردم تکلم مینموده و آنحضرت بک میخوانده اند پس ازان بعل را با بک ترکیب
کرده بعلبک خوانده و برخی گفته اند که زمان فانی بوده آنبعل نام که بهفت اقلیم ملوک بنی اسرائیل
شهر کرده و فساد بسیار کرده و همواره با بنی اسرائیل مقام عداوت بوده اخیب نیز با غوای زنگ تیتو
از طریق هدایت دور افتاده پیرستش بعل مشغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال بدعوت
پرداخت و کس بدو نگروید مفارقت آنها از بارگاه کبریا مسلت نموده از نظر خلق پنهان گشت
و الحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و گرسنگان و گمشدگان راه را نماید در
حبیب السیر آمده که حضرت الیاس هر سال روز عید فصحی در جبل بکیا حاضر میگردید ملاقات
نموده پس ازان بتمشیت شعار خود تمام مینمود غوطه بالغت آنجا هوا نضارت کوه
و صحاریست بسیاری از ولایت شام تعلق دارد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فرموده که شما را بشارت دهم بدو فوس کبیر غوطه دمشق عقلان است حضرت او پس
شافعی غوطه است حلب از مشاهیر بلاد شام است آب و هوا نیک دارد وجه تسمیه
بر عنصر مفصلا مسطور چون حضرت ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه
گوسفندان خود را در بحامیده بوشیده و شیر را نقد قیمت میکرده هر نیمه

گشتی آن مدعی کذاب اسوختی وطور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی و
حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند واز نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از
مسجد بر آمده بکوه زیتا صعود فرمودند در انجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند بعضی بدوزخ روند واین همان
کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان برده اند و آنمکان را نصاری تعظیم کردند و میکنند و بر سر
آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته مصمد عیسی میگفته رفته
رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب بنظر میرسد و متصل آن مسجدی ساخته
وما بین آنمسجد غاریست مصفا مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آنرا بخت الحجر یوشبه التسمیه
میگویند وچون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور سینا را بر
احمد بکاری و شیخ علی بکاری بالسویه تقسیم کرده وقف نمود این دره خدهم ذی حجه سال
پانصد و هشتاد و چار واقعشده آن زمین تا حین این سواد در دست تصرف ذریات شیخین
مذکورین است **دمشق** دار الملک بلاد شام است نخست ارم بن سام بن نوح در آنحدود
باعی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد و عبارت انانست بعد
از ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آنسرزمین فردوس آئین بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ذات
العماد الی آیه کنایه از آنموضع است و گفته اند که دمشق بن فال بن مالک بن ارفخشد بن سام
بن نوح بنا بر آبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده
و سکندر رومی تجدید آنعمارت فرموده وجمعی برین رفته رفته اند که از محدثات ضحاک میوراسب

بسکه تقدیر شهر بدان لطافت نشان نموده نظم همیشه شهر خورم تازه صحراش مقام
عشرت و جای تماشا: بباغش گل بمیدان جوش لاله: مکان ساغر و جای پیاله: سرو دو
رود در هر کوی و برزن: زعالم کرده انجا عیش منکن: حضرت رسالت پناه چند کرت از نزدیک
دمشق گذشته و بقدوم خود آنشهر را شرف نساخته بزبان حق ترجمان گذرانیده که دمشق
بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا نسپرد و در آنشهر هیچ منزل و
در برزن و بازار نیست که خالی از آب روان باشد و عمارات عالی و اسواق بتکلف و حمامات
نیکو چندان دارد که زبان از کمیت و کیفیت آن بعجز اعتراف مینماید از جمله عمارات مشهوره
آنشهر یکی مسجد بنی امیه است که ولید بن عبدالملک بن مروان در سنه ۸۲ شماد و هفت هجری
آنرا بنا نهاده و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زیب و زینت نیست و نتوان
یافت غایت اهتمام بجا آورده و بعد از مسجد اقصی بدان عظمت و لطافت مسجدی ساخته
نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آنمسجد شده و این مسجد دو طبقه است تمام فرش و ستونهای
آن از سنگ رخام است سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بنقوش غریبه گردانیده اند
اگر کسی عمر طبیعی خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشر عشیر آنرا ندیده
باشد نظم چه مسجدیکی باغ رنگین بهار: بدنیاز خلد برین یادگار: بسان فلک طاق فیروزه
خشت: نمودار می از قصر باغ بهشت: زجلکاریش عقده دلکشاد: طلسمی بر و طرفتا نهاد
زسقف و جدارش بوقت عبور: نگه غوطه خورشد بدریای نور: نکند سایه در وی زبس آب و
تاب: بغلگیری پرتو آفتاب: و حاصل اوقات آن مسجد هر روزه هزار و دویست دینار زر مسرخ
بوده و دویست دینار صرف روشنائی آن گشته و در ظاهر دمشق کوهیست مسمی

تعابر انبیاء و اولیاء در انجا منارہ است کہ آن را معارج البروج خوانند گویند کہ چہل پیغمبر از
سر سنگی در انجا وفات یافتند و زعم بعضی آنست کہ قابیل و ہابیل را در انجا قتل آوردہ حضرت
ایوب پیغمبر علیہ السلام در یکی از مضافات دمشق بوجود آمدہ و انموضع الحال بمزار ایوب
شہرت دارد و چشمہ کہ از زیر آنجناب پیدا شدہ امروز جاریست محمد بن جریر طبری
آوردہ کہ من در سال سیصد و سی بہ انچشمہ رسیدم و ازان آب آشامیدم و ہیچ مارک
از انچشمہ آب آشامد نقرش بشفا مبدل شدہ و ہوای دمشق بحرارت مایلست و آنچنان کہ از
بعلبک می آیدکہ اکثر تو فیر باغات در میان درختان جاری میشود باین جہت گونہ لطافت دارد
و دمشقیان بلہو و لعب نشاط مشغولند و اکثر اوقات بار لکتاب مناہی و ملاہی مشغوف اند
و اللہ غفور الرحیم طبریہ شہریست نزدیک بدمشق و در انجا حمام ہاست کہ بر سر چشمہ ہای
آب گرم ساختہ اند احتیاج بہ آبش ندارند و گویند در انموضع دوازدہ چشمہ آب گرم است
نہایت خوشبو ہر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض از انچشمہ غسل
کند شفا یابد صاحب تحفہ الغراب گوید کہ در طبریہ نہر عظیم است کہ نصف آن آب گرم
و نصف سرد کہ این ہر دو آب با یکدیگر آمیختہ نشوند و قبر لقمان حکیم انجاست گویند
ہر کس دہ مرتبہ آنجا بایستد حکیم شود و در انجا ہفت چشمہ است کہ در ہفت شبانہ روز
از آن آب بسیار بیرون آید و ہفت سال دیگر خشک باشد ناصرہ قریہ ایست بقرب
طبریہ اہل آن قریہ حضرت مریم علیہا السلام تہمت کردہ بودند بشومی آن ہر دختر یکہ انجا
متولد شود از مہر کابت نور اثبات او عاری باشد و در انجا درختیست کہ زنان آن حضرت
زنی با سنگ بزند و سینہ و دو دست و دو پا با شد موضع فرج او مفتوح بود و حضرت

شکیت بر هوا معلق که اثر قدم نبیس مقدم پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم علیه
آنظاهر است وآنحضرت در شب از انجا بمعراج توجه فرموده آن سنگ باوفا بسر انبیا علیه
الصلوة والسلام قرب دو ذرع از زمین بخاسته بود که آنجناب فرمودند که همچنان معلق بحال خود
مانده و محراب حضرت زکریا و محراب حضرت مریم و کرسی حضرت سلیمان علیهم السلام که در انجا بنیاد
خدا یاد میکرده اند در انجاست و محراب حضرت داود در پیرون شهر است و معتبرترین محراب بنام
خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعست و دوازده فرسنگ بیت المقدس در پیرامن
که آنرا ماده الخلیل خوانند لاجرم حضرت عیسی در انجا بوده و عیسویان از انجهت نصرانی خوانند و بصخره
گفته بلکه اعتماد انگریزان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت اللحم یهودیه که برنش میلی بیت
المقدس است در سال چهل و یکم جلوس اغسطس قیصر روز شنبه پانزدهم قانون الاول تولد یافته
و هم در بیت اللحم بآسمان شافته قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و سلمه و مریم علیهم السلام
در انجاست و در عهد هدایت مهد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه محراب مسجد اقصی را بهیئت کنونی
ساخته در سنه ۹۰ چهاصد و هفتاد و نه فرنگیان در آنشهر مستولی شده بودند محراب خراب ساخته نابود و بخیال
در تصرف آورده تا در انصد و شصت و پنج از آل ایوب انتزاع کرده بتصرف آوردند و شعار اسلامی آنرا
ساختند محراب باز درست نمودند از آن زمان تا حال در دست مسلمانست و اینوقت در انجا علمدار
سلاطین عثمانیه است حضرت داود و علیه السلام و یونس و شعیب و ارمیا و دانیال و غیرهم
و زکریا و عیسی و یحیی علی نبینا و علیه السلام جمله در بیت المقدس و مضافات آن متولد شده اند
و در انجا از دنیا بمسجد اقصی عضائی آنچنان مصوب بود هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیا
است و اگفتندی که این عصا را پدر ما گردی صادق بودی متصرف نشدی والا صاحب

قسمت میکردند هر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی چاهیست که هر که را سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آنجا
بیاشامد شفا یابد در سنه ۱۲۴۴ سیصد و بیست و چهار از دهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از تف نفسش گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد **شیراق** قریه ایست
در حلب در انجا معبدیست که چون بیماری شب در انجا گذارند در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند و انجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آنخاصیت ندهند **عین جاره** موضعیست از
مواضع حلب در انجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا ببیند از مردان آنجا آنقدر بغلبه
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع گردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در بیجای قوت باه در حق مردان اثری نمیداشت لامحاله مردم هند
آنرا بهزار خرج تقبیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود میشمردند مره از حدود
شام است و آن زمین بهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکنند و دیگر بار
آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند **منبج** در میان حلب و فرات واقعشده از ابنیه یوشع
هارون رشید نیز آنرا عمارت کرده **عسقلان** بر ساحل بحر شام واقعشده عبد الله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هر که از عسقلان بقزاء برون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجهٔ شهدا یافته باشد
قیروان داخل ممالک افریقیه است در انجا دو ستونست که جسم آنها با جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از ان ستونها آب ترشح کند

ودر سایر روزها اصلاً آب موجود نباشد معراوه شهریست بقیروان و از انجا تا شهر قسطنطنیه
میروند و مسافران در روسطراه روند و اگر بهمین وسیا منحرف شوند در زمین فرو روند مکه آن زمین
چون صابون تازه بچرب و نرمی است انطاکیه شهریست بزرگ بدریای روم باز است حصار
و عمارت بانیه آن دختر روم بن لعن بن سام بن نوحست قلعه انطاکیه بر کوهیست بلند و شصت برج
جهت محافظت هر برجی در قفیز چهار هزار کس انصاری میبوده اند در زمنه سابقه درون انطاکیه
پشه نبود و در بیرون آنقدر بود که کسی دست از پنجره قلعه شهر بیرون کردی تخمیناً یک گاه بر
دست وی چسپیدندی گاه مناره از رخام که در آن بلده بود بشکست از درون او حصاری
بس ظاهر گشت و مالامال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پیدا شد و نیز در انجا موشی است
که گربه از صید او عاجز است حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و گزدم ضرر نیابد و اگر
جامه را از آب حمص بشویند مادام که آن از بیرون نکنند در هر جاکه باشند گزدم متعرض نشود
و در بعضی از نسخ نظر رسیده که بر دیوار یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف اعلی آن تمثال
مشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزدم چون پاره از گل پاک بر آن صورت نهند و آنگاه
و آب اندازند و گزدم گزیده انسان آب بیاشامد شفا یابد مخفی نماند که اینجا بحر مکه در ربع
مسکون است یکی همین شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش
از مغرب تا مشرق یکهزار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض وی دویست فرسنگ
چون بمصر و شام رسد دویست و شش فرسنگ گردد دیار اندلس بر شمال بلاد مغرب
برجنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است بدین بحر میریزند و دو شعبه ازین دریا
بمیان اقلیم سبعه آید یکی را خلیج و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست

شصت و دو جزیره معموره است که تجار بحار در انجا رسیده اند و بعضی خبر آورده اند که در انجا میوه
زقا تا بحر مغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدا ایش از
اقصای جنوب از برارض سودانست و بر حدود سوس و بلاد اندلس و قبرس گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده برار اضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در نهایت
الادراک مسطور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و تجار در این بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر و ندوانند که منفذی
گیرند صاحب عجایب الابحار گوید که درین بحر موضعیست که آنرا مرج البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر سند باین دریا پیوندد و در آنجا نماده و ساخته اند از سنگ که صد
گز ارتفاع دارد و بالای جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکلی غریب باهم می پیوندد
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب تا زوال آن مغرب بالا گیرد و در بحر سند ریزد و از زوال تا غروب حال
برعکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارمن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند
و بسبب عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جز ایر خلدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب از انجا میگرفتند درین بحر معمور بوده اند تا اینوقت همه در زیر آب آمده اند
و مخفی نماند که شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن درآیم کشد و مطالعه
کنندگان را ملالت افزاید لهذا بنمی از یکی و بدانه از خرمنی اکتفا شد مصر به مصر بن ایم بن حام
بن نوح علیه السلام منسوب است از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و آبادانی
و شهرت در میان طبقات انام امتیاز تمام اشتهار دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بساتین
آن در ازمنه سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر هذه انهار

تجوی من تختی واز نوادر بنایش یکی رود نیل است که از معظمات انهار ربع مسکون است واز
جانب جنوب بشمال میرود و بر خلاف دیگر انهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از جبال
قمر و بحیرات روم منتهی شود و نهری دراز تر ازوی در تمامهٔ ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه
در میان بلاد اسلام رود و ۵ ماه در میان دریای ملک نوبه و ۴ چهار ماه در صحاری و خرابها
و در زمستان تمام آبهای روی زمین بکار آرد و نیل سبب آنست که چون در بلاد ما تابستان
شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین
بلاد نزدیک تر شود چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود عبد الصمد ابراهیم فقاعی
در اسباب العجایب نقل میکند و صاحب روضة الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل
آنست که بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شود هیجان کند و موج
زند و از مواضع خود مرتفع گشته پس رود و چون سدی شود نگذارد که آب نیل در وی ریزد
ناچار بمنبع خود مراجعت کند و اراضی مصر ملوگرد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باز سیلاب
جلت عظمته باو جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
نیل بر ان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیادت
و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان موضوعست بر آن خطی چند است که از ان دستور
کفاف اهل مصر معلوم شود و آن ۱۴ چهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و سعت بسیار
حاصل آید و غایت زیادت ۱۶ شانزده خط بود هرگاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و همچنین
چون از چهارده کم گردد یک دانه غله بحصول نپیوندد و گویند این مقیاس از موضوعات حضرت
یوسف صدیق است علی نبینا و علیه السلام و چون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق و الصدق

حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه شهر مصر دست عمرو عاص مفتوح شد و مصر را
بشارت ساینده که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم به نیکوی باشما امر کرده بانچه که با
حضرت اسمعیل علیه السلام پدر عرب از نسبات ملوک مصر بوده آن ها را ان بشارت مبتهج و مسرور
از نواد را مور که در زمان عمارت عمرو عاص در مصر ظهور آمد آن بود که مردم مصر بوی معروض
داشتند که رود نیل ما را سنتی است هر ساله که تا مردم بواجبی بآن سنت قیام نمایند وی طریقه
مسلوکه جهر ما را جایز و مباح نمیدارد عمرو عاص پرسید که آن چیست گفتند که چون یازده
شبانه روز از ماه فلان ماه بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و نهایت غنج و دلال نظم
مشکموی و عنبرین بوئی ماه روی هلال ابروی شمنی بوسی ارغوانی رویی
ضد لین سیاه عنبرین گیسوئی از دریا دل گوش گردن پر شرمی در مشک جیب و دامن پر
پیدا میبایدساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخت و آن دختر را باصناف حلی حلل
و جواهر نفیس ثمین مزین ساخته در جای بکنار میانه رود نیل بیاندازند تا آب وی بجوش
در آمد و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی که دافع بدعات شنیعه است از اقدام باین
امر مذموم امتناع مینماید و بدین که اهل اسلام هدم مبانی سوم جاهلیت نموده ابواب
سعادات بروجوه خود کشوده ترا روزی دیگر اهالی مصر آمده گفتند ما را حضت بنسبت معهوده خود
داده یا رخصت جلای وطن فرما که امور معاش ما بی جریان نیل اجرا نمی یابد عمرو عاص نامه
با امیر المومنین عمر نوشت و کیفیت باجرا انتهاد است امیر المومنین بطاقه فرستاد امر کرده که
بطاقه را در رود نیل اندازند و بنجامه هدایت علامه بران بطاقه نوشته که من عبد الله عمر
امیر المومنین امابعد ایها النیل ان کنت تجری من قبلک فلا تجری وان کان الله الواحد القهار

بحر یک فاسأل الله الواحد القهار ان یجریک عمر و عاش بطاقه را برداشته اشراف و
اعیان و عامه مصر را جمع کرد برابر و دنیل آمدند یک روز قبل از میعاد هر ساله حالانکه مصریان دل
از دیار برکنده مستعد جلا گشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب
حضرت عمر خطاب آب رسید در زمان طغیان کرده روان شد بمرتبه که شانزده گز از ارتفاع یافت
و به محل خیر و برکت اشتمال زان باز ابی تو منا هذا هرگز سرکشی نکرده نخواهد کرد نظم
ای خوش آن سلطان که باشد هر زمان ۞ حکم او بر آب و بر آتش روان ۞ مولوی
در مثنوی فرموده راست ۞ نایب حق دست او دست خداست ۞ دیگر از جمله
عجایب مبنیات مملکت اهرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند
بروایت بعضی حمیر الموتفکی آنرا بنا نهاده و در مدت هفتاد سال باتمام رسانیده و هفتاد
هزار مرد در انجا کرده بعضی گویند که حضرت ادریس پیغمبر را که در لسان حکما هرمس الهرامسه
مشهور است بوحی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیهم السلام طوفان عظیم خواهد شد
که همه عالم را فرو گیرد هر آئینه گنبدهای اهرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات
خوفا لذهاب العلوم و الآثار در انجا نقش کرد و هر بنیدی از آبا و اجداد خود باز رو جواهر بسیار
در امکان دفن فرمود و بزر بر آن قبها ساخت و آن گنبد عالی در رو فرسنگ ساقت
تعمیر یافته که چکیترین آنها از عمارات بزرگ عالم بغایت کلان راست و در زمان حضرت
یوسف در مصر غلات را در ان گنبدها انبار کرده اند از انجمله سنگ گنبد بزرگتر است طول
سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگ را هرمان گویند هر یکی از هرمان چهار صد گز و به
چهار صد گز است و ارتفاع آنها نیز همین مقدار است و هیچ حربه آهن و فولاد در آن

ترنکند وآن گنبد که سیصد و سیصد گز است نوبتی از مشایخ بادشاهی از پادشاهان مصر را بتحریب
آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران بابیل وگنبد و متین بدانجا رفت بعد از
مدتی بویرانی گنبد غایت سعی بجا آورد نداند کی ازان ویرانشد چنانکه از دور بنظر نمیدیده و در نیاید
و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد آنست
که طلسمی است هرگاه از کشادن طلسم بهره بود ازان بخشی یابد مویدابن قول بعضی مورخان
نوشته اند که شخصی از بزرگزادگان مصر پریشانی دریافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بخاطر
آنکه شاید و ازان طلسم نصیبی باشد هر روز بقیه های ویران رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که برنجا نوشته بود که از فلان طرف قبه کوچک چون
بهشت درع بپیمایند البته چیزی یابند او بدانعمل نمود صندوقی ظاهر شد از آهن چون
سر آنرا باز کردند مکاسئ ازان برآمد که قرص طلائی در میان آن بود صندوق را کرده کاسه
با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستد چون بخانه
آمد طلا را در میان نهاد خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان نرسید
ازانست که این طلا را خاصیت است هر چند فروشند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس
حاصل گردد و کاسه خاصیتی داشت که چون آب در وی کردندی شرابی شدی که در همه مصر
مثل آن شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
خمرش بهتر بودی و ارزان تر فروختی هر آئینه مردم مصر روی بوی نهاده کسادی در
متاع دیگر خمر فروشان افتاد و آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بملک مصر عرض
نمودند ملک او را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از وی بستد و در آثار الباقیه آورده که

شخصی را در مصر طلسم گشائی بدست افتاد و در حوالی قبه گلان زمین را حفر کرده چاهی ظاهر
شد که هر که نظر در آن افکندی چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم گشائی که داشت آنجا
افکند همه ناپدید شدند پس باده تن بدرون آنچاه رفت چهار صفه بنظرش درآمد در
هر صفه ده خم زرین نهاده بودند و بر سر هر خمی شیری از زر تعبیه کرده که هر که دست بیش
آن خم بردی شیران پنجه دستش مجروح ساختندی و همچنین در هر صفه خرمنی از جواهر بود
شخصی از آنجماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آنجماعت غایب شد
پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید و بر اثر آنمرد سر بریده ظاهر گردید و آنجماعت
چون طریق تصرف آن نمی دانستند بمجرد می تمام باز گشتند حضرت مرتضی علی کرم الله
وجهه الجلی از صورت طلسمش که کرگسی است جانور پنج پایه را دریچه گرفته تاریخ ایام آنجا
معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهرمان و النسر فی السرطان ازین ظاهر
میشود که تقریبا پنجهزار سال بیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام از بنی جان
بنا یافته چه حالا نسر در جدی است و نسر دو هزار سال یک برج طی میکند صاحب تحفه
الاصحاب شیخ احمد شرجی و صاحب جمید در روایات مختلفه میگویند که هر مانرا از سنگهای
بزرگ بنا کرده اند بنحوی که هر دو جانب آنرا سوراخی کرده و سلاخی از آهن در آن سوراخ
داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده در جنب سوراخ رصاص گداخته
انداخته و آن سه هرم است ارتفاع هریک ازانها صد ذرع یکی است و آن پانصد ذرع
ایزانست و اضلاع جهات آنها نیز صد ذرع مذکوره گویند و هرم غربی خزانه از سنگهای
رخوان که قسمی از سنگ سلخته در آن جواهرات نفیس و اموال و چیزهای کثیر را

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته از و در بهرم شرفی حیات فلکی نگوا کب مرتسم کرده و در آن
حالات از منه ماضیه بحال ثبت کرده اند و در بهرم سیومین اخبار کاهنان است که تابوتها از
سنگ صوان دست کرده صور کاهنان نقش کرده اند و باسرکاهن بوحی نهاده اند انواع
حکمت و عجایب صنایع و بزیر هر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید سعی
در نهادم آن نمود اما صورت نبست مگر اینکه بحال جد خود صرف مال بسیار عدد طاقی
کوچک از یکی از اهنها برکند و عقب آن طاقچه مالی یافت بمقدار آنکه در کندن و نهادم آن صرف
نموده بود بملاحظه این حال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریانام
دو بهرم تا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین رسیده طایران بسیده
برسیدند مراد بسیار زیاد باشد بصورت زن سوپرسیان که بروی خود طپانچه میزد
سوریانام در حال خواب بیرون آمده سوال کرد او گفت افتی است که از آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد و جمیع
عالمیان را هلاک خواهد کرد پس حکم فرمود تا بهرمین سازند و جمیع اموال خود را در انجا
نقل کرده و برانجا نوشت که بنا کردیم این دو بهرم را در ششصد سال از خوف حادثه که
هست که در ششصد سال آنرا منهدم سازد و آنرا بحجر بپوشانید یکی که آنرا از
بور یا بپوشاند والله اعلم صاحب تاریخ الفی از این کنز سامی تفکر کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و هشتاد و هشت در مصر قحطی بروز داد که در عرض یکماه دویست هزار
انسان گرسنگی هلاک شدند لکن عادل همه انها را از مال خود کفن پوشانید و بسی کرا حوال آنها
ملک سایند از قیاس بیرون بوده در آخر کار بجای انجا سعد کرد در مصر سکونت گزید

نماند بعد ازان مردم فرزندان خود را میخورند چون فرزند نماند شروع باطبا میکنند چه
بهانه بیماری هر کسی طبیبی بانجا میبرند و از اطراف و جوانب کارد ها کشیده هر عضو
آن بیچاره را مانند گوشت قربانی از هم میبرند و علاج جوع البقر مینمایند تمام مصر
آب روان نیست مگر رود نیل و بسبب اصلا نبارد و باران نیز احیانا بارش کند هر گاه
بسیار بارد علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین پوسیده گردد و در بعضی
جاهای آن گیاهی است که رسیمان کشتی های کلان از آن کنند و نیز مانند شمع روشنائی
دهد چون بمیرد چند مرتبه بگردانند باز روشن شود و از غرایب دیار مصر آنکه مردم انجا
تخم مرغ بسیار در زیر سرگین پنهان کنند بعد چند روز بعد مدت معینه چوجه مرغی بیرون آید
و آغاز دانه چیدن کند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دارند چون خلق
و چشمه آب آشامیدنی بآن حوض آید و از انجا باطراف جاری شود هرگاه زن حائضه یا
مرد جنب دست بآب چشمه کند آب از رفتار باز ایستد و متعفن گردد تا انجا حائضه و جنب نشوند
و آب ملوث از حوض بیرون نکشند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود
مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلسم مردی از سنگ خارا ساخته
در غایت مهابت چوبی در دست و با فسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان
از آنموضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارت ضرر نرساند و هیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابوالهول گویند و در مصر خران و استران بیش بها بسیار میباشند چون از گوز
گشن گیرند از انجهت دونده و چابک باشند و دیگر از نادره مصر خربوزه شود که در
آنطرف یک شتر بار کنند و سری بچیده دارد بهیات مار قریب بچهار گز و نباتات نیز کمیاب

چنانکه میانه دشالم فرق بسیار دارد شاه عزیز الله محدث دهلوی در بستان المحدثین
در وقت که حضرت او بود و صاحب سن که از کبار محدثین است از سن خود گفته که من در مصر
خیار و ملازمی دیدم و آنرا پیمایش نمودم سیزده بالشت برآمد و یک ترنج را دیدم بالای شتر بار
کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصف آن ترنج بران شتر نمودار شد و در زمین مصر
ایست که آنرا شور است چون رود نیل غلبه کند آب آن دریاچه شیرین شود دیگر وقت یکمی نهنگ
گردد و دران دریاچه قسم ماهی بسیار است دیگر جانیست و از حدود این دریاچه تا ولایت
شام همه یکسر وانست و آن تا بین بیابان خوانند و در حضار باران گزیده چندین سیاره
اگر کسی در محل ماشد حیض خود باید برون محل اندازند و زخم آنان مهلک باشد و بعضی
روم و صدی به تیه بنی اسرائیل دارد و مساحت تیه بنی اسرائیل چهل فرسنگ است و یک
پاره سنگ نیز دارد و آنرا بادیه العرب نیز خوانند و دران دو درخت است که او سال طیور
میباشند مثل چکاوک اینجا تا چهل یوم استدامی یابد و بعد ازان منقطع میشود و تمیه
مابین فلسطین و آبله واقع شده و مدت ابتلای بنی اسرائیل به بادیه چهل سال بود و
و عدد انجماعت ششصد هزار کس گفته اند و چون طعام و قوت ایشان بیابان سیندر
علی الاطلاق من و سلوی بایشان کرامت میفرمود من مشابه ترنجبین چیزی بود و سلوی
مرغابی کبک مشابهت داشته بصحت پیوسته که در اوقات تیه جامه بنی اسرائیل کهنه
پاره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چنانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت دیگر افزوده و مسافت طول و عرض مصر چهل شبانروزه راه است و نهنگ و
سیبی و سقنقور در عاوه نیز خاصه رود نیل است و شصر یکی از بنادر سابق دار الملک بود

قسطاط است که بر شمال نیل واقعست و درین شهر کوچه ها و محله های عالی است که هیچ
مردم کمتر از هر قبایل میباشند و عمارات ایشان جمله سه طبقه و چهار طبقه است و مزار امام شافعی در
قسطاط است و قسطاط بدو قسم منقسمست حلیای آن را صعید و سفلی را لفسطاط و صعید
و جنوبی قسطاط در غرایب الاثار آورده که در صحرای صعید مغاره هاست که مردگان در انجا
افتاده اند و از وحوش و آدمیان و طیور و آن اموات ساز کفنهای سطبر کفن کرده اند
و دویه را انها مالیده که پاره و بوسیده نمشود گویند نوعی کفن جاریه از مردگان باز
کردند اصلا تغیر بدنش راه نیافته و اثر حنا در دست و پای آن متیه باقی بود و در عجایب
البلدان است که موسیای مصر از مردگان حاصل میشود و آن بهترین موسیای هاست
و در نزد یکی قسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از انکوه زبرجد حاصل میشود و
بحال از الممالک مسقط قاهره مغربیه است و عجیب آنست که در زمان معز الدین
بالله [illegible] جوهر خادم که در سلک غلامانش انتظام داشت در سنه ۳۵۸ صد و پنجاه و هفت
مصر را بتصرف آورده و در میان قسطاس و عین الشمس شهر نابخا و موسوم بقاهره
معز بگرداینده و آن بلد را دار الملک ساخت و در وقت آمدن با نزده هزار شتر ده هزار
استر را بار کرده همراه آورده بود هر روز چندین صندوق زر پیش بارگاه وی می نهادند
و آنرا بتوطنان و ساکنان آن شهر و مکان بخشید چون نوبت سلطنت با آل ایوب رسید
در آن بلد بقاع نیز و عمارات عالی بسیار ساخته شد و بحال آبادی رسیده قاهره معزیه
بنده است طولانی بر کنار نیل و عمارات آن چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اکثر شان
منقش و مشتمل بر طاق های بدیع و رواقهای دلکش اقسام عمارات از رخام الوان است

و بارش قریب پنجفر سنگ تمام از رخام است و تعداد منارش از حد و حصر بیرون است
و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز بر کنار نیل واقع شده از
بناهای سکندر رومی است عمارات آن شهر از رخام است و حصار سنگین چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگر بر باب الرشید و دیگر بر باب البحر خوانند از انجهت که بجانب دریای
روم میشود و در کنار این دریا نیز حصاری در کمال متانت ساخته اند که سفاین مغرب و روم
و شام بدین بندر آمد شد مینمایند و از امتعه و اقمشه نفیسه آنچه خواهند در این بندر بوفور یافت
میشود و از این دریا بشهر استنبول که از خشکی سه ماه است و به پنج روز میروند و آمد و رفت
مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است دروازه چهارم را باب السدید خوانند
چه درخت سدیری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که تقریبا دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در زمنه سابقه این
شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از ان خراب بوده بعد از ان
در زمان سکندر باز آباد ان شده این وقت باز معمور است و حرارت بر سوای اسکندریه
غالب است و آبش از رود نیل و قرار از عجایب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند تا دو
سال نگهدارند متغیر نگردد و موذیات مثل مار و گژدم در انجا نباشد و هر صباح که اهل آن
دیار برخیزند در منازل خود را پاکیزه رفت و روب کنند و گردی و دودی که بر هوا نصاعد نماید
از ان مری نگردد و قریب اسکندریه حصاری است در غایت بلندی و در آن قلعه لیناس
حکیم بصورت ذوالقرنین سیلی ساخته بود در آینه بقدر هفت گز در آنمیل نشانیده و آنرا
بطلسم چنان پرداخته که هر شتی که در قسطنطنیه بر دریای فرنگ حرکت کردی در آن آینه

پدید آمدی و این تازیان امارت عمرو عاص که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بود مردم مصر
که بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوهم بودند و ایشانرا ایمنی نهایت
شاق می آمد عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را با سکندریه فرستادند در لباس زهد و
تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی پیدا
آمد آوازه انداختند که سکندر در پس این آینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص با وجود
ذکاوت فطنت و دانائی فریب خورده به طمع گنج آن آینه را از آنموضع برکندانا آنچه شنیده
بود اثری نیافت باز آن آینه را بموضع اصل نصب کردند اما خاصیت ندیدند در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای منارهٔ اسکندریه از آبگینه بود صورت شرجی
در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن مناره را بنیاد نهاده
ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود و بطلیموس حکیم از مردم اسکندریه است
حضرت شیخ ابو الحسن علی بن عبد الله شاذلی قدس سره انجاست که در بیابانی که
آب شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته تخمیم در بیابان
واقعشده و اطراف آن زراعت و بستان بسیار دارد و ارتفاعش نیک بحصول نمی پیوندد و اما
مردم بزرگ از آنشهر برخاسته اند مثل ذو النون و ابو طالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهریست در جنوب قبطا و اقعشده دار الملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور بهفت خانه است و جهة یوسف ساخته درین شهر است و درخت
بلسان گویند درینموضع است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آنرا از آب
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام از آنجا غسل کرده و بپوشانده و خشت از آنجا

دیده شد در عین الشمس مثال چنین است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمله منارست
از یکپارچه سنگ که نقطه های سیاه دارد طول این منار زیاده از صد گز است و هر آنصورت
انسانی که ستاره بر سینه و بازو آن و صورت از سر ساخته پیوسته از تمثالهای آب تر شحه
کنند و آرد جابر سد سبزه رود ایضاً حمرا است که دار الملک احمد طالون بوده و خرابه
آنشهر هم هست و نوعی که آنرا مرجوحی گویند و یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و
وقتش آب دیالا بود و خم نشود گویند مرجوش نام درویشی بوده که از اشرف دلایت آنجا
صفات بهمرسانیده و دیگری قرار ماست اگرچه شهری کوچک است اما بنهایت خصب
و نضارت آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم درین شهر واقعست و از قرار تا تالیس و سنگ
تلیس بسرین فیعی واقعشده و یکطرف آن تلی است ترکوم نام و ما عشر فت آنجا
است که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدان مرتبه رسیده و این سم گویا پیش
از زمان حضرت موسی شایع بوده و هیچ پیغمبر قبوم شهریست در مغربی نیل از نواحی
سعید ارض مسطح است و افیون مصری در آنجا حاصل میشود و خشخاش آن سیاه میباشد
اصم از بلاد مصر است و در شرقی و در غربی آنکوهیست که دایم الاوقات از آنکوه آوازهای
شنوند که شبیه باواز انسانست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهریست از
مصر بر شرقی نیل و بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آنشهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا آنصورتها موجود اند و صورت زنی که با شوهر خود
خشمناک بوده و قصابیکه گوشت بر بساط طوراز هم پاره میکند و کوهی در گمشواره و مهد جنینی در گهواره
و نوائی نان در تنور کرده مستعد برآوردن و غیره ذالک نعوذ بالله من شامت الاعمال و از

شهرهای مصر آنچه حقیقت انها بنظر رسید بیان شد بعد بوده باقی بنابر عدم وقوف موقوف داشته
شد چون سلطان سلیم ابن سلطان بایزید عثمانی در سنه ۹۲۳ هزار و چهار صد و بیست و یک عیسوی
مطابق نهصد بیست هجری در حوالی حلب با آقا نصوه غور کرد آخرین سلاطین جراکسه مصر
کرده غالب آمد آقا نصوه با اکثری امرا بقتل رسانید و مصر و شام بتصرف سلاطین عثمانیه
درآمد از آنجا زمانی بمناهذه در تصرف آن دودمانست و با فضل خوندگار روم سلطان عبد
المجید خلد ملکه تمامی ممالک بسیط زمین بر زرگوار در تحت تصرف محمد علی پادشاه که بمزید عقل و ذکاء
تدبیر و شجاعت ثانی است گذاشته و محمد علی پادشاه مذکور محل اعتماد مصر افتاده و در باب
ملک داری و ضبط و ربط و بندوبست اهتمام تمام دارد از اولاد امجادش ابراهیم پاشا خلعت
قابلیت قرابت چشیان دارد و بزرگان این سلسله بسیار از مملکت برخاسته اند مثل شیخ کامل عراقی
علی المعروف بابن فارض و ابو علی کاتب و ابو علی المستولی و شیخ ممر حبشی و ابو شعیب
المقنع و ابو الحسن فرانی و شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ ابو العباس و ابو عبد الله محمد
و ابو جعفر حداد و اخی علی قدس الله اسرارهم و از علما اسمعیل بن یحیی مازنی و یوسف
بن یحیی البوصیری و ابن حداد و عبد الملک بن ابو القاسم سیوری و غیره رحمهم الله تعالی محکی ماند
که چون پاره از احوال مصر شوام تحریر پذیرفته است که باقلیم سیم پردازد و چون بسیاری
از شهرهای ایران داخل این اقلیم اند لازم است که اول مجملی از احوال ایران مذکور سازد
بعد ازان شروع بدیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند نماید ایران مملکتی است وسیع
مشتمل بر اصناف نعمت در وسط اقلیم سبعه افتاده شرقی آن ولایت سند و کابل و
ماوراء النهر و خوارزم است تا حدود ولایت صین و بلغار و غربش ولایات روم و گرجستان

وازندران نامند وجنوبیش بیابان نجد است که براه مکه واقعشده وبعضی ایران را بکیومرث منسوب
میکنند که او ایران نام داشته وبعضی هوشنگ که او نیز مسمی بایران بوده اما صحیح است که بایرج
فریدون منسوب است وچون عراقرا دل ایران خوانده اند ودل سلطان وجود است ابتدا بذکر
انسب مبنا یدل عراق بدنهای صحیح واعضاهای سلیم دارند صاحب عقول سراج وری صاحب
در تحصیل اسباب حشمت وبزرگی جد وجهد تمام کار میبرند وبفوز فطنت وکیاست ممتاز
برتر اند بسبب شرافت غرب خامه عالی مطلب نخستین ازجمله ایران بذکر عراق عرب میپردازد
نیز در صور الاقالیم می آرد که عراق عرب رقبله ایران واقعشده از خانه قبله واجب است عراق
عرب بلایتی است در غایت سبزی وخرمی وخوشی کهستان تا بادیه کوفه حمد الله مستوفی در نزهة
القلوب آورده که حدود عراق عرب بیابان نجد ودریای فارس است وولایت خوزستان
وکردستان ودیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان یکصد وبیست وپنج فرسنگ بود
غرض از غقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد شصت فرسنگ وساحتش ده هزار
فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق وعرب را پیموده اند
بغیر از بیابانها وزمینی که از زراعت باز مانده قسمت نکرده جریب بجریب ضبط در آمد چون از زمان ارتفاع
اعلام اسلام واز ایام بغداد ومعظم ترین شهرهای عراق وعرب وسطاف ومهرجع کوفه وحلب بود
وهست آغاز از آن لازم افتاد بغداد شریف علی ساکنه التحیة الثنا شهریست مشحون
بمبرات کمل اولیاء مملو بزیارات علیه فاضل اتقیا وابو جعفر منصور دوانقی در سنه ۱۴۰ یکصد وچهل
وپنج بغداد در انبا نموده ومبلغ یک کرور وشصت لکه دینار در عمارات آن بقعه صرف نموده
میخواست که طاق کسری را ویران سازد وهمه مصالح آنرا بجا نقل نماید وزیرا وسلیمان ابن صالح مورخ

صلاح ندادکه مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگران برابر نکند نتوانست
عمارت کرد جعفر آنسخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج نمیارزد و نقل و فا نمیکند دست از آن باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیب است چه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنائی ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم تبه بنای بغداد ساخت قوس طالع بنا
و بعرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
و ایمن بودن متوطنانش از تعرض اعداء بهترین مدلولات این صناعت است که هرگز فوت
خلفا در این شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دار السلام بغداد
برابر پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر این شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
و مهدی و رشید و امین و مامون در اسپندان و هادی در عیسی آباد و رسید در طوس و امین در سارویه وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی یکتن در انبار سکته پهلو بر بستر مرگ ننهاد
گویند دور بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گز بامه داشته و در میان هر دو خام
پنج مسجد بوده و عرض اسواق را چهل گز تعین نموده بودند و عمارتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشته
دو فرسنگ بوده وجه تسمیه بغداد میگویند که در انجا باغی بود و بادشاه آن زمان در آن باغ
بداد مظلومان میرسید لهذا باغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد که
هم شهر عدلست و هم باغ داد ۱۲ فریدون هر دم سلامش حرم ۱۳ خورد آب مزمم بجاکش قسم
نشاید ختن تف بر بوی دوست ۱۴ اگر شام اگر روم هندوی اوست ۱۵ وگر دعوی ما دلی را رد طلب
عرب شیشه بندد بپای طلب ز خاکش چو کیزد یابد سپهر ۱۶ مکحل کند دیده ماه و مهر

هشتی است با نعمت جاودان ۞ رود دجله چون سلسبیل روان ۞ بصافی دلهای پیرنج و تاب
بزشتابی چشمهٔ آفتاب ۞ ازان آب اگر خضر خوردی نمی ۞ نمیخورد از آنجوان دمی
و نهر دجله نهری باعظمت است و مبدا آن از جبال روم باکوه‌ای تضیین و حصن ذی و القرنین باشد و
در فرضه عباد ان بحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آبهاست و در شرقی بغداد
بر کنار دجله زمینی است مقدار قصد گز در قصد گز هر جامه که انجا شویند بغایت پاکیزه و مصفا باشد
در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کند جامه بآن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ و بیست و
چهار در بغداد در زمان معتصم بگرگی باریدند مقدار بیضهٔ مرغ و در آنروز صوتی هایل می شنیدند ناشخص
او را میدیدند که میگفت یارب رحم بعبادک آثار قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود
و مابین قدمین پنج گز در سنه ۲۷۹ و صد و شانزده و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمامت
کواکب یکدفعه بر طرف شدند و در سنه ۳۰۹ سیصد و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنایی
بسیار زیاده تر از آفتاب درخشید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۲۷ چهار صد و
چهل و شش در عهد مستنصر بن ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود و در ایام متوکل
آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۱۳۹ نه در صد و سی و نه
هم در ایام او در دامغان چهل پنجهزار کس از زلزله فوت شدند و دوازده دانگ بسطام خراب شدند و جاجرم
و طبرستان و نیشاپور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یکروز و یکساعت خراب شدند و زیر کوه
شگافت و آب ظاهر گشت و در موضع سوید شعله مصر سنگ بارید هر یکی بوزن ده مثقال
و یکی ازان سنگها بر خیمهٔ اعرابی آمده آتش از آن خیمه را بسوخت و آن روشنایی تا
چندین فرسنگ نمودار بود و کوهی که بر آن چندین هزار عرب بود بر قعر فرو آمد و در ساعت

وزراعت تمام ضایع بحال ماند و در حدود مصر و مرو مردم بسیار بصاعقه سوخته یکی سیاه گشته
زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتیزی سبخ ظاهر گشت و مردی شد و متاءهل گردید زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه ۴۵۸ چهار صد و پنجاه و شش طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود و الله اعلم بالملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما
لطیف است و صحت تمام با اوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط غلات بندرت اتفاق افتد و دیر نپاید و در سر زمین آن نهایت برکت و خیر و افعست و سی
و هفت نفر از خلفای عباسی با پصد و بیست و سه سال و دو ماه در آن ملک سلطنت راندند و ابو جعفر
و مستعصم بالله بن منتصر بالله آخرین همه است بروایتی بست و چهارم و بقولی بست و پنجم
ولد هستند از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه هی و نهم
هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا به تکبر و تجبر و کثرت طلا و جواهرات
و بسیاری خزینه و نفوذ و مسوقات ممتاز و متمیز بود از ملوک انام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس را در مجالس او پهلو نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ست و سبعمایه
و پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم و دو ماه متحصن بوده علم محاربه برافراخت بالآخر بیرون
خراسیده ببارگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ۶۵۶ ششصد و پنجاه و شش با اولاد
و امراء و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایتی امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و شمرده لکهه آدمی در بغداد و نجف و کربلا و سایر

بقتل رسید و نجف و متعلقات خارج از حیز ضبط که از انجمله حوضی بود زرین پنجاه گز در پنجاه گز مملو از اشرفی های سیصد مثقالی بدست هلاکو افتاد و بعد ازین واقعه در سنه ۶۵۴ هشتصد و چهار امیر تیمور کورکان بعد از بسیر پنجه قهر و علیه مسخر ساخت و احوال آن دیار باز بقتل عام انجامید چنانکه در آذربایجان از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد دکهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن جوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب فتنه بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که مسبب آبادی آن کوفه خراب گردد از بس تا حال بر این منوال آبادی دارد و لیکن مدارس و خوانق و ابنیه عالیه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه اولیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و ذوالنون مصری و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از اکمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مبین قرین مدفون نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الایمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعته و حضرت غوث الاعظم مظهر سر اتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی آبایه الکرام و اولاده العظام فرد

هر جا که سخن با نام چون نام مرا خوانم ۞ تقریب بر انگیزم در مدح تو آویزم لطمی بجبین گل گلشن
حیدری ۞ نهال برومند پیغمبری ۞ فرزند ارجمند رایت هاشمی ۞ طراز دودمان دولت فاطمی ۞
مهین نونهال گلشن مجتبی ۞ بهین یادگار شهید رضا ۞ شاه اولیا مرشد خافقین ۞ در درج
ایمان مبرج دین ۞ بدنیا مجسم شده فضل رب ۞ امام زمان غوث اعظم لقب ۞ گهر ذات
او هر دو عالم صدف ۞ نبی را پسر مرتضی را خلف ۞ بدانکه نسب والاحسب آن نقاوه خاندان
رسول و سلاله دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسیط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
و از جانب مادر بسیط اصغر حضرت امام حسین شهید رضا علیهما التحیة والثنا میرسد چنانچه
مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصا در کتاب بحر الانساب فی تاریخ امام
یافعی که قریب التهذیب و تکمیله و فصل الخطاب و بهجة الاسرار که مصنفش از مجتهدین است و تحفة
الارض و اسرار الجمال و سر الاقطاب و مرآت جهان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و مناقب
منقبت خوشیه و شجرات علیه قادریه و تحفة القادریه و دو صد حکایت و ملفوظات قادریه
و رسالة نسب القادریه و رسالهای میان مصطفی صاحب پشاوری و رساله ضرب الاقدام
و رسالهای شیخ عبد الحق دهلوی و رساله های شیخ ابو المعانی و غیره کتب بیحد و بیشمار مفهوم
که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این
کتب مذکوره بتحریر رسانیده صاحب بنگارستان که از تواریخ معتبره است باوجودیکه مشرب
و متقلد بمذهب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال هارون رشید در قضیه مباهله
حضرت یحیی نوشته که از آبای کرام آنحضرت است و ظهور او در جلیلان و طلیعه ان رشید
آنحضرت را پیش خود بخیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب والاحسب آن

باشاهزاده متمحن امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی بقیه التفصیل فلیرجع الی کتاب
المذکور بالجمله حضرت سید السادات مظهر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و به
بقدم انحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
آنحضرت لاتعد و لاتحصی است و تربیت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که ماربانی الا الله و رسوله نیز از انست و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
حضرت زهرا حسنین و جده ماجده او عایشه صدیقه شیر نوشیدن از زهر دوستان او و دوری
غیبی و لاریبی و بودن آنمحبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه وسلم و در کنار
صدیقه رضی الله عنها محض ابهاء و ریب همخوابی و گفتن جبرئیل السلام این بشارت را
بامر خدا تعالی که هذا ولد صالح لکما فکونا من اشکرین و مامور بودن بانکه بگوید قدمی
هذا علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای باکمال و گردن نهادن تمامه احیا باحیاد و
اموات بارواح چنانکه در بهجت الاسرار مذکور است امریست معروف و مشهور و نوشتن
مگس بر بدن انور معدن آنحضرت و عدم سایه بر قامت تمام استقامت ایشان در اول و آخر تمیز
جد امجد او و ظهور آنجناب که هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستغیثان که از آنجناب بظهور رسیده
و میرسد امری مقرر و معمولی است نظم زده بر بساط رجا جای صف ۞ مریدانش از
مژده لانخف ۞ کسی مزرع بخت پر مایه دانست ۞ که از حبه جود دانه کاشت ۞ بنایش

طلب کن حق هرچه هست ۞ کز این اسم اعظم دهر جمله دست ۞ ولی خدا نایب مصطفی است
تصرف در آفاق و انفس رواست ۞ و تصرف آن امام انام تا قیامت ساعت و ساعت
قیام در دنیا باقیست چنانکه خود ارشاد میفرمایند شعر افلت شموس الاولین و شمسنا
ابدا علی افق العلی لا تغرب در غرة ماه مبارک رمضان سنه ۴۷۱ چهار صد و هفتاد و یک که
لفظ عاشق مخبر ازان است در شهور جلالی عالم را تبولد مزین و منور فرمودند و در سنه ۴۸۶ چهار
صد و هشتاد و هشت در سنه هژده سالگی بدار السلام بغداد تشریف فرما شدند و در سنه پانصد
و بیست و یک بعد حصول انواع و علوم و کمالات انسانی و ریاضات کامله و وصول
بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه های منبر را بقدم فیض توأم مسعود سایهای عرش
برین ساختند چهل و یکسال خلق را بخدا دعوت فرمودند و بسیار ناقصان را بدرجه کمیل
و اکمال رسانیدند و در سن نود و یک کلفظ کابل بران دلالت دارد و در سنه پانصد و شصت
و دو که لفظ معشوق الهی ازان خبر میدهد نهم یا هفدهم ربیع الثانی در شهر بغداد بجانب علی
جلیین توجه فرمودند نظم عنان تافت پس از توجهات صفات ۞ صفاتش چو شد محو
عین ذات ۞ بخود پرتو خویش بر داد تاب ۞ یکی شد بهم موج و بحر و حباب ۞ رضی الله
تعالی عنه و ارضاه عنا مرقد معطر آنحضرت در بغداد مطاف و مرجع کافه انام است و زبان
طایفان و لسان ذاکران باین رباعی مترنم ما بعی آنی که وسیله نجاتت خوانند ۞ حلال
جمیع مشکلاتت خوانند ۞ بی شبهه شود منزل سبدل بجز ۞ عصات اگر در عرصاتت خوانند
عمارات رفیعه و گنبد ها منیعه بران بنا یافته محل اجابت دعا و حصول مدعا است و زیارت
آن مرقد منور برای دفع هموم عموم دینی و دنیوی و رفع هجوم هموم صوری و معنوی

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر جبین سجده فرسای آنخاک
مرا گر رسیدن بسی نادر است چه تومید ما نم خدا قادر است خوشا دم که پاکرده از فرق سر
پس سر کنم فکرهای دگر ز جا خیزم و بانگ یاحی کنم بیک جزبه این راه راسطی کنم
بهم چشمی دجله گریان شوم خجالت ده بحر عمان شوم خدایا بحق شاولیا
که چشمم کن از در گهش سرمسا ربا عی یارب بجمال شیخ عبد القادر یارب بکمال شیخ عبد القادر
یکجرعه بکام شعری تشنه بریز از جام وصال شیخ عبد القادر اللهم ارزقنا شفاعته

تنبوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرایب گوید که در بغدا
آسیائیست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیارا
گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن یحیی یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود
فراغت یابد مرکند تا باز بحرکت آید **کوفه** در زمان سابق از بنیه پوشنگ بیشتر بود بعد ازانکه
رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مدائن موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
اکثر از ایشان رخت کشت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنهما کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد
که برای اقامت عرب هیچ مقام اصلح و انسب ازین منزل که بری و بحری و سبزه زار و آبادا
وفیح و وسیع باشد و درمیان آن پلی و دریائیکه موجب صعوبة البحره است نبود سعد بعد تفحص
بلیغ اینچنین جائی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که بری
بری و بحری درمیان خبیره فرات بغایت کثیر العشب و البنیات بازاهت آب و هوا و فصاحت
وسعت منزل گرفتیم و چون اهل اسلام مدتی در انجا بسر بردند تاثیر آب و هوا الوان مختلفه

ایشان بحالت اصلی عود نمود از امیرالمومنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن خانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً لامر بوقوع آوردند و اهل بصره نیز همین طریقه
مسلوک داشتند شبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان رسید داد بملاحظه این امر پیغمبر خانها از سنگ و خشت بافون شدند و چون اهل
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط باریگ بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جائی را کوفه گویند بعد ازان حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت مینمود لهذا کوفی لقب آنحضرت است در انجا پیش از آن خط
معقلی شایع بوده و مسجد کوفه جائی سخت متبرک است در تاریخ اعصم کوفی آمده که مردی
از امیرالمومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمودند زاد یکه ساخته بخور در راحله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد با ده رکعت نماز دیگر جا برابر است و الله اعلم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنوریکه سخت ازان جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبریل امین از بهشت
برین جهة آدم علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آنمقام نماز گذارده و از
ادریس و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آنموضع بعبادت مشغولی داشته اند
و همچنین ستر رولی و هزار رضی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسوی در این
مسجد نهاده میبوده و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشانرا
حساب بود و نه عقاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

و در چشمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد در عجایب المخلوقات آورده
که در سنه دوصد و هفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر
آن سنگی بارید چون گوش آدمی درهم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاسته اند

مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو هاشم صوفی و ابو علی
حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف
قبله واقعشده مشهد معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه
آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بخطایر قدس اشتغال فرموده لاعظام بموجب وصیت فرمود
عمل نمودند جسد مطهرش را شب در موضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند
و بحکم وصیت موضع قبر را بازمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند و در سنه یکصد و هفتاد
پنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام
المسلمین است پناه بردند هارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دوانید و جانور پرانید
مطلقا تعرض نکردند و باز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش سر پشته
در آنجا خود دمی بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجاست لاجرم هارون ترک شکار
کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادانی
و جمعیت می داد و تا بعد از یکصد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ۳۶۶ سیصد و شصت و شش
بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بر آن افزود
امروز شهری آباد است در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آنحدود است
و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالیمقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا جریان

دارد و در زمان تسلط دیالمه معزالدوله احمدبن بویه ابتدای تعزیت ایام عاشورا بنیاد نهاد
و سال هجری ۳۳۰ سی صد و سی و پنج بود که این بدعت دست داد سرّ من رأی المشهور
بسامره از ابنیه معتصم عباسی است باعث آنکه چون معتصم در تربیت غلامان ترک کوشید بانت
بسیار از آنها با اهل بغداد در سید روزی جمعی سر راه بر معتصم گرفتند و گفتند و با اباسحق از شهر
ما بیرون رو والّا با تو حرب کنیم معتصم پرسید که کدام استطاعت محاربه خواهند نمود گفتند
در دل شب با نگشتان در شت و دلهای ریش خلیفه باستماع این سخن متاثر گشته و در موضع
قاطول شهری ساخت و سرّ من رای نام نهاد یعنی هر کسیکه آنرا بیند مسرور گردد تا بتدریج
بسامره انتشار یافت و در زمان معتصم هفت فرسنگ طول و یکفرسنگ عرض آنشهر
بوده مسجدی جامع در آنجا است در غایت وسعت و نهایت متانت و حوضی از یکپارچه
سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست و سه گز بلندی آن هفت گز و
ضخامت و سطبری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری برآورده بودند بطول یکصد و شانزده
درعه که از بدو آفرینش شبیهش از قوه بفعل نیامده و بنای این شهر در یفعده ۲۲۱ سنه ۲۲۱ و صد و
بیست از هجرت و تشدد الحال آنشهر بقدر دیهی باقی مانده و مزار فیض آثار حضرت امام علی نقی
و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در تذکره
دولتشاهی آورده که سلطان سنجر بعد از فتح بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شیعه
بزعم خود اسپی ابرو ارغاری در روضه می میبرند و میگویند که امام محمد مهدی موعود در اینجا
مختفی است اگر ظهور کند اسپ حاضر باشد سلطان سنجر آن اسپ را در سرکار خود نگهداشت
که این اسپ نزد من امانت است هر گاه امام ظهور فرماید بمن حاضر سازد گویند آنگستاخی

بروی نیک نیامده چندگاه در دست غزان که بدترین اقوام ترک اند گرفتار شده و خیر
النساج از آنشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا ظهورش پیشدادی
همت بر بنای آن گماشته و مادو اخوانده آماجمشید باتمام رسانید و از اینکه معظمترین را
مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه و جیره و بابل و صوان و نهروان
داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است و مداین سالها دارالملک اکاسره بود و ایوان
در آنجا ایوانی ساخته بود که از آنهائی تر عمارت تا زمان ابوجعفر ذوانقی که بنای دارالسلام
بغداد نهاد در اسخ و پایدار نبود و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پشیر در ذکر بغداد
گذشت و هنوز آثار آنعمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه
در محاذی ایوان کسری واقعست و مدت ها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه
ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بودند بابل از مداین شعبه است در میان عراق
همچنانکه عراق در میان جهان واقعشده در ابتدا قبیل بن انوش بن شیث بن
آدم علیهم السلام همت بر آبادانی آنگماشته پس از آن ظهورث بتجدید عمارت کرده و نمرود
نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از وضحاک دارالملک گردانیده و قلعه در وی بنا
کرده موسوم بگنبد و در آنجا تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شد کرت
دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده
فرسنگ عرض داشت و دوازده هزار قصر عالیه داشته و در آنجا چاهیست که بنام دانیال
خوانند گویند ماروت و ماروت دو ملک عاصی در آنچاه معذبند و معذبند آورده که حجاج
در زمان ایالت خود مجاهدنامی را فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنچا رفته هریکی را

برشال کوهی سرنگون بابندهای آهن بر پای دیدار زبان او الله اکبر برآمد بشنیدن آن اضطراب
عظیم در انها پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بنده ما را پاره پاره سازند و در عجائب البلدان
آورده که مادین در ازمنهٔ سابقه هفت قلعه داشت در قلعهٔ اول خانه بود که صورت رنج بسکوزند
و آن کشیده بودند و آب و جوی ها در آن پدید گردده هرگاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا بطاعت باز آمدندی و در قلعهٔ دوم حوضی بود
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب ریختی و آن شراب با یکدیگر نیامیختی و در قلعهٔ سیم
طبلی عظیم معلق بود که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی والا فلا و در قلعهٔ چهارم آینه آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعهٔ پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون قلعه آوازی از آن مرغ برآمدی و در قلعهٔ ششم قاری بود
آب نشسته و دو کس مدعوی پیش آن قاری رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی
و در قلعهٔ هفتم درختی از مس کرده بودند و بر و کنجشکان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب بماندندی
بصره شهریست مشهور و در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه بعتبه بن غزوان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنهم بفرمود
که در جانب ابله بر ساحل دریا که منفیض دجله و فرات است شهری بنا کند بسبب این آیه که
در آنجا رود مردم عجم از میان عمان بطرف هند آمد شد میتوانستند نمود بدین ضمیر منیر
قدس تخمیر جناب خلافت مآب یعنی مرتسم گشت که مبادا تیره روزان عجم بسیاری دیان هند

توسل جسته مدد طلبند القصه عتبه بن غروان بموجب فرموده بمعاونت اهل گیاست و دها
ومعونت مردم بناقریب بسته سال باتمام رسانید و آنرا البصره گفتند برای آنکه در موضعی واقعشد
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه معموری
آن شنیده روی بآنجا آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره سیم سره گویند شط العرب کنار بصره واقعشده در شبانروز
دو مرتبه مد و جزر میابد و اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشد و در انجا نی خالد اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان آشیان اسپان خوب بهم میرسند بنوعی پرورش
می یابند که اگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از انها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری بصره سه روز طاعون اتفاق افتاد که هر روز کما پیش هفتاد هزار
کس وفات میافتند منجمله آن هفتاد هزار کس انس اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که انیسن عزابتی دارد اما بتحقیق پنجاه هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم شصتم
مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند و الحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابوسفیان دمشق دار الملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در پنجاه شرط سیاست تقدیم رساند چه بصره از شر دزدان و مفسدان یمن بود زیاد
چون بصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و هشتصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد در شب سیم سی
کس بعد ازان کس را زهره نبود که شب از خانه پای بیرون نهد تا شبی عربی را گرفتند گفت
من دیروز در این شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام نیاد گفت اگرچه راست است اما گذاشتن

وگذشتن موجب خلل سیاست او را نیز بکشت بعد ازآن فرمود دروازه های دکان را نبندند
هرچند تلف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او بصره کس دزدگان نتوانست
بستن و خوش وکلاب بشهر درآمده در دکانها خرابی میکردند بدانجهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبریل امین بواسطه موی سگ که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از درآمدن درآن تعلل کرد آنحضرت حکم بکشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی
در رسایل خود آورده و صاحب شمایل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب برین سبیل نفی نمود در خدمت جناب شاه عبدالعزیز دهلوی انکار کرد گفت من سگ را
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت است فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند بان تراخواهند گرفت و در قتل سگان چنانچه وجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای وبا از
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
باجتماع آنها لهذا احکام فرنگ گاه گاه بکشتن آنها حکم میدهند یا الجمله در کتب آمده که مینی
باسمان دوتر از بصره نیست و میشان دهی است از مضافات بصره گویند مهبط ابلیس است
والله اعلم ولیکن تربت عالی تربت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر و انس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در آنجا است و مردم نیک بسیار از آنشهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن بصری و حبیب عجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و اعتبه ابن الغلام و حارث
بن اسد المحاسبی و ابوالحسن خضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر عدوانی و امام ابوعبدالله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد واضع عروض رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار بر ضمیر منیر مخادیم و مخفی نماند که چون از شهرهای عراق عرب چندی سمت تبریز

پذیرفت الحال از شهرهای عراق عجم آنچه داخل این اقلیم است مذکور ساخته شد و در دیگر
مینماید عراق عجم مشترک میان اقلیم سیم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
وحدودش بولایت آذربایجان و گرستان و خورستان و فارس و جبالیات پیوسته است
طولش از سفید رود تا نزدیک یکصد و شصت فرسنگ عرض او جبالیات تا خورستان
از جمله شهرهای این ولایت آنچه لایق ایراد است یزد است یزد شهرست در غایت لطافت و
لطافت فرد سوادی چو نور بصر خوشنما هوای چو بوی بتان مشکسا ذکور و اناث
آنشهر تمام صحیح و ملیح و باغات دلفریب و عمارات پرشیب در آنجا بسیار است خصوصا تفت
که از جاهای خوب یزد است و بسیاری از مردم قابل کاذرگاه هرات را با تفت سنجیده اند
اما کاذرگاه بسیار نزدیک بشهر هرات است و برخلاف تفت که نه نزدیک آنجا بسیار دوست
اگر در اطراف کوههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بودی تفت اکثر بطبر
بدست آمدی در انجا رودخانه ایست دو محله بر دو طرف آن واقع که یکی را گرمسیر و
دیگری را سردسیر گویند تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمثابه ایست که مزروعات
محله گرمسیر قریب بپنجاه روز از محله سردسیر زودتر بحصول می پیوندد مردمان آنجا
در هفته سه روز مشغول عشرت اند و آتشخانه کلان زردشتیان در آنجا بوده هنوز
هم است از نوادرات آنشهر آفشه و اشربه است و از فواکه نارست که دانهایش غیرت یاقوت
آبدار بر سالکان کشور شعور مستور نماند که از مضافات خراسان دو طلیس است یکی
سیناد دیگری کیلکی طلیس سیناد داخل اقلیم چهارم است و تحت قابین اظهاری بدان کرده
و طلیس کیلکی چون داخل این اقلیم است و در جوار یزد واقعست واجب نمود که در اینجا

ازان ذکر کرده آید بعد ازان شروع در دیگر شهر و ولایت نماطیس کنیک شهری کوچک است
وحصاری در غایت حصانت و استواری دارد هوایش نیک است ابرقوه سابق داخل فارس
بوده الحال تعلق بعراق دارد در نزهت القلوب آمده که آنشهر را اول بالای کوهی ساخته بر کوه
میگفتند چون خراب گشت بعد چندین قرن همین که الحال معمور است ساختند بهمان نام خوانده
تا بسبب گفتگوی عوام که رعایت مخرج را در بعضی جاها بافراط میرساند ابرقوه قرار گرفت
گویند کیکاوس سیاوش پسر خود را در ابرقوه در قضیه تهمت سودابه از آتش گذرانید و
تل بزرگی که الحال هست همان تل خاکستر آتش سیاوش است و از عجایب آنکه درون ابرقوه
باران نبارد مگر اندکی در دربیرون بدستور سایر امصار قطار و مطر و در فیضیان باشد و این همین دعای
حضرت خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه السلام فارس ولایتی است معمور و آبادان
مملو از نعمتهای فراوان فارس بن اشور بن سام بن نوح همت بر بنای آنجا گماشته و مردم
آنجا را از اصحاب عقول کامله و ارباب تدابیر راجحه شمارند صاحب مسالک و ممالک آورده که
شهر فارس حد شرقی کرمانست و غربی خوزستان و صفاهان و شمالی نهری و بیابان از حدود
کرمان و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدیم پنج بلوک داشته شگرفترین آن اصطخر بوده
مضافات آن را شصت فرسنگ نوشته اند الحال نه بلوک است معظمترین بلوک شبانگاه و دار
الملک آن دارالجرد دارالجرد محلی است در غایت نزاهت و خضرت در تاریخ بناکنی مسطور است
که دارالجرد بنا کرده شنواد وزیر اراب بن بهمن است و بعضی بنای آنرا از بهمن میدانند دریکی
از کوههای آن مومیایی بحصول می پیوندد و مومیائی دو قسم است معدنی و علی المعدنی
در دارالجرد و استهبانات بهم میرسد و آن در عهد فریدون پیدا شده باعث آنکه شخصی

کوهی رانیزه زده میخواست صید کند آنجانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن منقطر بود
پوشیده شد آنشخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آنجانور را گرفت و اثر شکستگی او در دست یا
وآن برکوهی را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پای شکسته
ازان آب خورانیدند مرغ را پای درست شده بعد آنمشخص شده که ازان مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد ازان معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و علمی آنست که کودک سرخ موی را
بآب نگومی پرورند و محافظت مینمایند تا سی سالگی شود آنگاه خمی سنگین را غسل کرده آنشخص را
در آنخم میگذارند و سرش را استوار می بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیائی میشود و این قسم بهتر
از کانیست و اطراف آنبحر دلو فور اشجار و انهار و بر جمیع بر بساری از بلاد دارد قبر حضرت ذوالقرنین
کلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دار الجرد است برخ از شهرهای مختصر
سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند مزارع مضافاتش موضعی است بدر دنام
نهایت با سبزه و شگوفه پر رز بسبب آب های روان و کثرت درختان بر بساری جاها جهان
دارد و بر جنوب آنمقام موضعیست موسوم تنجت خرگه محل صحبت احباب و جای معاشرت
اهل جهاب است اصطخر نیالها دار الملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان آن بوده و بر طبق آیه کریمه عدد و ها شهور و رواحها شهر آنحضرت صباح در
شام بودی در روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شهاد در کشمیر گذرانیدی و اش کرم
فارس کفر و مرد از جمله علامت و لالت کثیر السعات حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم را
بلیغ بوده و گویند مرت که آغاز بادشاهی جهان از وست اول شهر یکه در جهان بنیاد نهاد
اصطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است قلعه

نهایت بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا دران نزهت آباد قصری منیع و رفیع ساختند و روزیکه آهوی آسمان را بگیرد جوت بچراگاه
حمل نقل نمود در قصر بجمشید تمام بر مسند کامرانی دولت تکیه زده بساط عیش و نشاط بگستردند
و آنروز را نوروز نام نهاد بعد از و مجوسان خجسته نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از انعمارت چهارده ستون باقیست هر یک ازان سر بفلک کشیده
و کره ارض را حمل آن ناف دریده دروازه انعمارت دو تخته سنگ است هر یکی یکصد گز
و سی گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در انجا انواع مهارت و صنعت را
درون سنگ تراشی بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند پیوسته
باد بران هیکل میوزد و بنابران گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
کرده است که به باد و مقاومت نتواند کرد و بیضا از منشا بقه شهرهای معروف بوده بعضی
گویند که تهماسپ بتعمیر آنگاشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرموده حضرت سلیمان بنای آنشهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حدود آن مرغزاریست که در آنجا سنگ که آب و گیاه اندرغایت ضعفوت
و نهایت خضرت داشته از غایت لطافت آب و هوا مارو گردم و موذیات ندارد و میوه اش در
کمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوندد چه وزن هر دانه انگوری ده مثقال بوده و نوعی از
آن سیب بهم میرسید که دو آن دو شبر بوده اما الحال آن مرغزار برطرف شده در بدل آن
ده باره ها بعمل آمده و از نیکه نزهتی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
حلاج از انشهر است کازرون جائی بانزهت و طراوت است در فصل بهار انا
و فور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آنشهر بنا کرده قباد بن فیروز است

مولانا جلال الدین الدوانی از دوان که قریه ایست سر عمل کازرون بخاستند از جهان از بلاد
فارس و قباد بن فیروز آنشهر را بنا کرده و نزدیک آنشهر نهریست و بر آن نهر پلی بسته اند بک
طاق و عرض آن بین دو پایه پل یکصد و هشتاد و دو ذرعست و ارتفاع مقدار دو نیزه است و در آنشهر
چاهی است که پایان آنچاه بر بسیارها معلوم کرده و در نیافت نشده و از آنجا آنقدر آب در وقتی
از اوقات میجوشد که طاحونه بر آن میگردد و چاهی که حضرت یوسف علیه السلام را در آن انداخته اند هم آنجاست
و مردم زیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان و شیراز و در آنجا چشمه ایست
و اگر در موضعی ملخ آفت رساند شیشه از آن آب بر گیرند مشبر آنکه آنطرف را نار سیدن بمکان
مقصود بر زمین نهند و حال آن آب با زپس نه بینند پس جانوران سیاه که آنها را سارگویند و
تابع این آنند ملخها را همه بکشند عجب تر آنکه از بیم غان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز همیشه
دار الملک سلاطین سرفراز و محل توطن خواقین با عز و احترام بوده بحسب لطافت آب و هوا
از باغ ارم آنستی و از روضه رضوان کنایتی است و این بقعه را محمد قاسم بن عقیل عم زاده
حجاج در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاد و شیراز بوسعت و ساحت و تکلف ابنیه و
عمارات انصاف دارد در بازارهای آنجا اطعمه لذیذه تواند یافت مثل مرغ بریان و آش نارنج و آب
لیمو و در زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهمرسانیدند و سور و باره بگرد شیراز نباشده
در ازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکر را جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله نزدیک شیراز
قصبه نهایت تکلف موسوم بفسا خسرو جرد سکونت سپاهیان بنا کرد و مشهور بسوق الامیر گردانید
اما الحال آنموضع خراب است و ملک شرف الدین انجوی تجدید هیچ و بارهٔ آن نموده و هوای شیراز
در غایت اعتدال است اکثر از دوات جریان می یابد بهترین آبکاریزها قنات شهر بن کرکن

آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و
مدرسه و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از انجمله است گویند
هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و پشته الله اکبر قریب بلده واقعست و مردمش از بنده و احرار
و ثمین و نزار بسیر و حجت مایلند احترام دارند که ایام هفته را هر روز در جائی بسر برند فرد
بفصل گل که در ساغر و پیمانه میباشد ۞ کسی در خانه میباشد مگر دیوانه میباشد
و بهترین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سیر گاه در این ضلع واقعشده و دیگر سیر خلجان است که از
شهر تا کوه دراک که قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباوه امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقع است که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند
و مزارع بسیار وقف کرده در ده فرسنگی شیراز چشمه ایست موسوم بآب چاشت که در فصل پائیز
آب آن چشمه خاصیت جلابی بخشد و دران ایام مردم بسیار بآن موضع روند سه وقت صبح
و شام ازان آب آشامیده دفع فضلات مینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در
دل نگذرانند که از منفذ اعلا یا اسفل دفع خواهد شد اگر هیچ نگویند نفخی در شکم پیدا شود که بیم
هلاکت باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرائیست متصل لقبریه و قبر جاماسپ حکیم انجاست و بر بالای قبر آهن پاره ریخته اند هر که
پاره از انجا بر گیرد و راه گم کند و ازان صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجایش
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در امسال معزول شود یا
بمیرد در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزی سواره
از حوالی آن قبر میگذشت همراهیش گفتند که مناسب نیست که راه را بگردانیم پیاده شده از

از قبر جاماسپ بگذریم التفات بآن شخص ناکرده گفت هذا من فسادات العجم همچنان سواره بگذشت همان
سال وفات یافت و بسیار اولیا و شعرا و فضلا ازین خاسته اند که تعداد آن مقامی نهاد دفتری
می باید مثل شیخ ابو الحسن کردویه و ابو العباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبد الله خفیف و
شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابو بکر و شیخ نجیب الدین علی برغش و عبد الرحمن
قدس الله اسرارهم این مقاله که خط ثلث از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
آن عربی و فارسی حمیری یونانی سیریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی است
واز فضلا نصر الدین بن عبد الحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجد الدین
همگر و مولانا قطب الدین و قطب نجمی و فضل الله وصاف و خواجه حافظ و ابو اسحق حلاج
اطعمه الآن شهری قدیم است و هوا لایق دارد و مردم نیک از ممالک بسیار برخاسته اند
مثل مولانا کمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاگرد مولانا
عبد الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین و غیره خوزستان ولایت پر نعمت است اما
هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش تا ولایت عراق عرب و گردستان و بربر
و فارس پیوسته است صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و
چهار در خوزستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهی
منفرج گشت از میان آنکوه نر دبانی ظاهر شد از کج که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
و از امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان
بر آید و بر مقدمه او مردی باشد مهران نام که اصل وی از خوزستان بود همه

خراب کند مگر بمدینه و بیت المقدس و فتح آنولایت را چنان نوشته که ابو سیره بصر مودهٔ
ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بهر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود کشید و هرمزان
توفیق رفیق گشته همراه وی بمدینه شتافته زبان بکلمهٔ طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر
المومنین فایز شد و روایتی اینکه خورستان بحسن سعی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
صورت تسخیر یافت و در ازمنهٔ سابقه آنهوا از ملوک معظم خورستان بوده آورده اند که
گهر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش از شیر بانان
بوده شوشتر از شهرهای مشهورهٔ خورستان بود ابن المقفع آورده که اول سوریکه بعد طوفان نوح
بنا شد شوشتر است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان خلافت
نشان فاروق اعظم آنشهر را فتح نموده و سیصد خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از ان
بخانه رفت دید که پرده بر روی آنها آویخته اند و مردم به سجدهٔ آنها مبادرت مینمایند چون قصد درون رفتن
کرد خازن بگریست و گفت که در انخانه مالی نیست مگر تابوت و اینها که معبد ما هست چون دروازه
سیری دید که شخصی بر آن جا بیده که اصلا خللی در جسم او راه نیافته ابو موسی بفرمودهٔ فاروق
اعظم رضی الله عنهما دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چندی آن قبر زیر آب آمد و گویند
آن ماهیان را کسی صید کردن نمیتواند و هر نانی که در آن شب بود ماهیان بآن التفات ننمایند
عسکر مکرم شهری بانام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در انجا شهری بزرگ
بساخت و انرا لشکر خواندند و بعد از چندگاه ویران شد شاه پور ذوالاکتاف
تجدید عمارت فرمود موج شاپور خواند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم جین که
از جانب حجاج بخورستان رفت و فرخ زاد را بکشت آنشهر را آباد ان ساخت و موسوم

بعسکر مکرم گردانید شراب و نیشکر عسکر بنام بوده گویند وقتی از ثقل نیشکر بلخ بسیار بهم رسید
که باعث خرابی عسکر گردید ازین شهر که مذکور شد مذکور شد الحال خراب اند و از شهرهای سابق خورستان
که الحال آباد است در قول است در قول از ابنیه اردشیر بابکانست اگرچه شهر کوچک است
اما مضافات آن بسیار است شامجرد و عطران داد قریه بیمور اند و در حوالی آن مرغزاریست
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن نرگس خودرو میشود و هم درین حدود در ختان اند که میوه آنها
زرین درخت گویند و شگوفه آن زرد و بسیار بقاست اثمره نمیدهند بشستر بعضی
شوشتر و بعضی تستر تعبیر کرده اند دارالملک خورستان است مولف هفت اقلیم آرد
که بنا کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نزهت القلوب میگوید که نخست یوشنگ بنیاد آنرا نهاد
کرد و بعد آن اردشیر تجدید و آباد انی انگوشید و آنشهر بر کنار نهر الشرقان بر روی بلندی
واقعشده و قلعه اش در غایت حصانت و محکمی است و از نیکان آنشهر حضرت سهیل بن عبدالله
تستری است کرمان ولایتی است وسیع و بی پایان شرقی آن مکران و غربی آن فارس
و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس ما عشت آبادانی آن کشته
اند در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت متوجه کرمان
کرمان گشت در انجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد بتفصیل در شاه نامه مذکور است
اردشیر بجنگ آن کرم رفت که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده و مسلط گشت و بعد ازان
شهر گواشیر را که سالها دارالملک کرمان بود بساخت و از کنار دجله بغداد تا رود جیحون بحر
کرد و حمدالله مستوفی در نزهت القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد و آنشهرها را هوای
معتدل است و شهر کلان آن صرف و سیر جا بر است و در بعضی ولایات کرمان خرما و انجیر بسیار

ماه بارسید هوا در حوالی کوه بابان بشته است که خاک آن را مردم عوض صابون بکار برند
و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگها است که چون آنرا بهم رسانند باران آید و
ایضاً سنگیست که چون هیزم میسوزد و صاحب مجموعهٔ نوادر می آرد که در کرمان نوعی از درخت
است که چوب او را آتش نسوزاند و در آنجا معدن توتیا است و مردم نیک از آنجا بخوانند
منزل شاه شجاع ... واحد الدین و امام شمس الدین محمد طباطبا از شعرهای مشخص کرمانست
آب و هوا نوشش دارد و قلعه اش در غایت استحکام است و خواجه و عماد فقیه در آنجا است
سیستان ... ای است که حدودش از خراسانست تا مفازهٔ کرمان و جانب غرب و اطراف
افغانستان و هند در ازمنهٔ سابقه نوعی آبادان بود که بکجریب بین با وجود قلت آب بهزار
دینار کیلی فروخته شد و غور اسفزار در اول حال داخل سیستان بوده و آنولایت را سجستان
نیز گفته اند چه سجستان بن فارس همت بر آبادانی آنگماشته و بزابلستان و نیمروز
شهرت دارد و در اول آنرا بارانگری هم خوانده اند و چون عرب معرب کردند سجزی
خواندند بزرگترین جوی سجستان نهر هیرمن است که اکثر از آن بکشتی میگذرند و در قاموس
آورده که هیرمن نهریست که ببستان میرود با آنکه هزار رود و خانه سر در آنمادر اصلا زیاده
نمیشود با آنکه نهرها رود میرسانند قطعا نمیگردد فضلاتش در بحر زره میریزد و زره دریا
چه ایست تلخ و سنگ در شتی و سنگ و در میان آب جزیره ایست مزرع و مردم
نشین صاحب سیار کشاهی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر دشهر بام و مایر کند
بهشت برآمده برانگوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی بهنه
یکی سرخ و نگاهی آن مار را بینند و از عجایب آنست که بر ریگ رود غیبت نزد یکی دق و قالب

واکوهی است که قریب بثلث فرسنگ بلندی دارد و یک روی آنکوه سار یک روان گرفته
در انجا چند مزار ستبر که است که مردم شبهای جمعه بزیارت آنمقام میروند و چون بسر کوه میرسند
وخود را بر روی ریگ ها کرده میل پایان میکنند در آنوقت آوازهٔ نقاره و نفیر از میان
کوه نوعی میشنوند گویا بانجا هزار نقاره و گور که را یکبار در خروش آورده اند و عجب تر
آنکه چون بپای کوه میرسند هر ریگی که پایان می آید تخلف مینماید و باز بالا میرود و مردمان
نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبد الله سنجری و خواجه عبد الله طاقی و شیخ ابو الحسن
بشری که از پیران خواجه عبد الله انصاری بوده و خواجه معین الدین سنجری و از
شعرا فرخی و غیره قلعه ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد زنانش نیک
بحصول می پیوندد و مندا از ضمایم آنجا است و در یکفرسنگی قلعه کوهی است که آنرا
بارندگی گویند و در این کوه طاقیست از سنگ که دایم آنجا آب میچکد و مردم در انجا
آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود دلیل آمدن حاجت امید وار میشوند والا
محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب ضیاب از انشهر است قندهار شهریست
استوار گویند هرگاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بلند بالا تر از آن
نماید که معهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق و در سنگخاره که سایند در آن خوض
کرده اند آب آن سرد و خوش است و قنبکه از انجا آب کشند برگهای درخت
و شاخهای گیاه برمی آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غث و نمین
واکثری شیرین و نمکین اند ترا باعی ضبط دل اگر کنم خوبان جهان ؛ از نوش لبان
قند کی توان ؛ نی صبر بجا ماند نه تاب و توان ؛ ای اهل دل ازین فغان و فغان

بوده قندهار است ... مؤلف گوید که باغ انار کاریز است و یکی از مضافات قندهار نیز
داور است که دارالملک سوری بوده که عهد سلاطین غور است و دیگری لشت است که
شهری بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که اینان را شاه
های گنبد سر باز میگویند و مکرر اسقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباحش شکافته
یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نامی
و نوقان از قرای لشت است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل نشسته بود از عالم رفته
یازدهم سال بهمن دستور تشهد نشسته بود قاضی آمده یا ز بکمال خفت شیخ را تکیه
داده عقیب وفات یافته لبسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند مادام که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع نشده و چون بعد از قتل در شاه کوه
سیزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر ز تنش ۰ از تاریخ آن خبری دهد احمد شاه درانی سدوزی از اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دارالسلطنت گردانیده قلعه متینی در آنجا طرح
انداخت موسوم باحمد شاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده در تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه ۳۰۰ سیصد و چهار در ایام مقتدر عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جامی یافتند که قریب هزار سر آدمی
در وی بود بر نجیر بهم پیوسته و از انجمله در گوش بیست و نه سر از انها رقعه ها بود بر سیمان بسته
و نام هر کس بر آن نوشته منها شیر بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن
نوشته ها مورخ بود بتاریخ نهصد و بیست و نه هجری و تفاوت فی ما بین دو صد و سی و چهار

سال بود آنسر تا آن زمان تازه مانده بود و بیهق نیز شهرستی از ضمایم قندهار نزدیک
بلخاب و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل ابوبکر احمد بیهقی استاد
سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید
حسین معروف بمیر اویسی که بهزار گوار در کشمیر مدفون یافته قدس سرهم و دیگر میمنه است
که الحال بقدر دهی مانده، جنوب کوهستان سنبل که نزدیک سیمین داور است واقعه و سن
سعد و احمد بن حسن وزرای سلطان محمود از انجا خاسته اند غزنین نخستگاه سلاطین
آل سبکتگین و عظمتش بغایتی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان
سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان انتخاب
می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده از جبالش بسیار یافت
میشود و گردم و دیگر موذیات در انجا کمتر یافت شوند و در واقعات بابری آمده که در زمان
باستان غزنین و قندهار را از ابلستان شمرده اند و چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی
معلوم میشود و بعد از و در سنه ۴۴۳ بالصد و چهل و سه چون علاء الدین حسین غوریه
شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوری
غزنین را هفت شبانه روز آتش زد و بانهدام و انعدام قصور و عمارات پرداخت و تقل
غارت و کندن انحجار فرمان داد و قبور آل سبکتگین الا بعد از سلطان محمود غازی
سخنان بابر آورده بسوخت لاجرم همچنان سوز طلب گردید بعد از ان بروضه ادریس
نمود نعش او را بگور فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین پاشید کرده بغیر و نکوه
انجا را نیز گشته و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

حکیم سنائی و شیخ رضی الدین علی لالا بوده و چرخ از توابع ابوکر غزنین است و در این نواحی
بغیر از چرخ جائی نیست و مولانا یعقوب چرخی از انجا است **پشاور** شهریست وسیع
اما هوای گرم دارد و گرد و مان در ایام گرما در انجا بافراط بهم میرسند ناسوار پشاور خصوصا
مرغوبی کدهی است از مضافات آنجا با نام است و بان تیزی و لطافت در دنیا نمیتوان
یافت و نشو و نما بهمه انجا نیز در غایت لطافت و نزاکت است باره جوئی است که صرف
آن بر نهج میشود اسبش باضم است و لونگی آنجا که مردمان اعلی و ادنی بکمر می بندند بنام
مردمان نیک و علما بسیار از انملک برخاسته اند مثل میان عمر جهانی و میان مصطفی
رحمهم الله تعالی و نزدیک پشاور بطرف کشمیر **قلعه اٹک** است بر لب آب بزرگ کوتاه
در اول این قلعه را سکندری سلخته بعد آن که خراب شده علیمردخان از امرای شاهجهان
همت بر بنای آنگماشت سور آنقلعه را بکمال متانت از میان دریای نهفار برداشت و این
قلعه از امهات قلاع است که کمند تسخیر هیچ از نیک سلاطین قلعه گیر باین برج و باره آن
نرسیده و گشادن انحصار چون دست و دل لعبان دشوار است و دویدن
منجنیق و غراده بر بالای آن دراز کار **کنجاه** در حدود لاهور شهریست مختصر اما فضای
نیک دارد و مصور تقدیر در چهره پرداری بتان آنطرف نخته فروگذاشت نکرده و هم آنجا
آفت جان و غارت دل ساخته **ملتان** شهریست در غایت دلکشائی و مضافات
بسیار دارد و از ابنیه قدیم است گویند اول شهریست که در هند بنا شده لهذا ام البلاد
نیز خوانده اند و هوایش نیک گرم است و در مردمان انجا طاحتی لعابت است اولیا
و بزرگان از انملک بسیار برخاسته مثل حضرت بهاء الدین زکریای ملتانی و غیره

قدس سره پاک پتن ضلع لیت ساکنانش در چوب تراشی و ساختن چهره‌ای چوبی
مهارتی دارند آستانه حضرت شاه فرید گنج قدس سره در انجا است و در آستانه ایشان
دروازه بست مشهور بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام وارد
از دروازه من گذرد بدوزخ نخواهد رسید درین ایام که این مسوده بتحریر میرسد یکی از
فرنگیان بساعتی انکار کرده رخت پوشیده ازان دروازه گذشت بعد ازان لباس او
بدر کرده استخوانهای او آتش انداخت لباس را اصلا اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این کرامت
مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهار و لاهاور و لاهو و لاهور نیز گفته اند
چنانکه در اشعار شعرای باستان مفهوم میشود و در عجایب المخلوقات می آرد که دو استخوان
زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را متوطنان آنمکان از نهار غله ساخته
بودند دیگری را قطره آب گردانیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
سابق باستان باوفا بادانی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بود و
در ایام سلطنت چغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکمی بهم رسانیده از جمله آن
سلاطین فقط شاهجهان بادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات آنجا صرف کرده و در
اکبرشاه وغیره حرمی نیست و مقبره جهانگیر بادشاه که در شاهدره مشهور است نیز مذکور
دارد و در انجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده و در نفیس شهر سعید وزیر خان
نیز مکانی بانزهت است و در یکفرسنگی لاهور باغ شالمار نیز جایی خوب و عمارتی
مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند فوارهای
بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت چغتائیه از دست برد

راسخان نفر
عمده

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام سکی از قوم سکان که از نوا لعان گرد
نانک بودند بحکومت سیالاهور قدری آباد گردید و قلعه درونی تمام در زیر خانه های
مردم آمد تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه ۱۲۶۰ یکهزار و دویست و شصت
و هجری که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز از ان خبر میدهد لاهور بتصرف اولیای دولت
کمپنی انگریز درآمد و خاطر از بدانیش ثمینه صاحبه با بهادران نامدار از ساحت ملک بر
طرف شدند و بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازارها می افزایند بوفور
بوفور اقسام و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستثنی است بر
آنچه بلوغ و حلاوت آنقدر میرسد که فقیر و غنی و مغنی ازان بهره مند میگردند و هندوانه
سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
خاسته اند و علما با دین و دیانت و ادبای باکرامت بسیار دارد که آسامی آن بزرگوارا
دفتری میطلبد سیالکوٹ بنا کرده سلطان معزالدین سام است قبلیرین ازینهاے
راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و بضاعت در آن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
امرتسر بیشتر دیهی بوده از متعلقات تالا چون سوداگران کشمیر در انجا بسود و سودا پیوستند
روز بروز آبادانی یافت ناصورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و قشنگی اقمشه سوای
نظیر ندارد و سبب سکونت ارباب اسلام ساجد بسیار بهم رسانیده و این نام گرفته است آب
در نهایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاحت لیکن با اولیا و علما و فضلا
هواخواهش ناسازگار است و از مضافات لاهور کوهیست موسوم بنگرکوٹ و نگرکوٹ
قلعه دار و چون دعای مظلومان فلک رسیده و بر دامن این کوه بهر نکوهیده ای سنا

وازان گنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صخره اش بهیئت افتاده و اهل هند بدا
سنگ پاره اعتقاد دیست انانکوه محکم تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آنمکان
متحرکت می آیند بعضی زبان خود سابدست خود بریده بر آستان آنمکان دفن میکنند و این
کوه بر شمال هند واقعشده و از نگرکوٹ تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است رنبدار است
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکما
سابق هندگویا بتحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکهه بیت و پنجهزار کوه متصل همین کوه
یافته اند از نجهت اهل هند انکوه را سوالک بر بت میخوانند و همین کوه است که نهایت
ولایت خنا رسیده و همچنین از هندگذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت مکه مظهای بدانکوه کرده شد
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان و میان ولایت هند
جریان می پذیرد و نهل تلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آب باهم ملتان
یکدیگر پیوسته در حوالی بهته بعنان میریزند و ایضاً آب گنگ و جون و راست
و کوهی و سرد هم ازین کوهستان برآمده و همه یکجا در ولایت بنگاله بمحیط متصل میشوند و جمله
نهر بست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد و بسیار بزرگان و علما ازانجا
اند مانند بنیر قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریزنشده آبادانی یافته
نهرت پیدا کرده سهرهند که بنهرند نیز تعبیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروز شاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانیده حصاری در انجا بنا فرمود پوسوم بفیروز آباد
سهرهند بهت وصفا و باغات دلکشاد اشته مردمانش اکثر ملا و کامل بوده اند و بعضی

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بندسکهه از سکان گروجرات بهم
رسانیده بر سر هند تاخت و آنشهر را بالکل خراب ساخت و بنش قبور در انجا بسیار کرده نام
و نشان از انها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی در انجاست و شیخ در کابل تولد یافته و چون
قدمی سره
بین هند رسیده در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه مجدده مفوده سرهند
مشغول شده تا در گذشت هانسی در چهار کروهی است در زمان سابق جائی با نام بوده و
قلعه استوار داشته وقتی که در یکی از مضافات هانسی حوضی را چهار کرت وضع حمل شده در هر
کرت او را چهار پسر بوجود آمده و هر شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب خمسین و نبات شدند
شیخ جلال الدین خطیب از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از انسرزمین اند ابالشهر یست مختصر بسته بازار خوب دارد اما آب
های آنشهر چون اشک چشم عاصیان شور است از زمان استیلای نصاری بی رونقی
شده و قدری آبادی دارد تهانیسر اگرچه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
مسجد جامعش هم از مهارتی خالی نیست در زمان سابق بتخانهٔ بزرگ داشته و در انجا بتی بوده
موسوم بجگرسوم که معتقد هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در اطراف بفنت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیاری
شنیده شد که از اطراف میدان آن اژدها یافت میشود آنرا از عظم جثه
روایت نکرده
زیاده ترازین ندیده لیکن هیچ جا ندارد از ان مستحضر نشده است و در تهانیسر حوضی
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا گرگبت میگویند معتبر بهمه است اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهة غسل باین حوض می آیند و از زروط الفقه

ونقره وجواهر آنچه دست مکنت شان بدان میرسد و آن عوض می اندازند پای تخت از
جاهای معروف است متوطنان آنجا حرفه کارگریرا نیک و رزیده اند شیخ شرف الدین بوعلی قلندر
درانجا مدفون است اصل ایشان از عراق است باشتهیس تبریز و بامولانای روم صحبت داشته
قدس الله اسرارهم دهلی از شهرهای قدیم است همیشه دارالملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام
و مهبط رجال افضال و مامن فضلای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهر ولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد ازان نوع خراب شد که مسکن وحوش و ذباب گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آباد گشت و قریب شصت سال در آنمکان هندوان کار فرما بودند در
پانصد و شصت و هشت بر دست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معزالدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد تا انوقت الی یومنا هذا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن سرزمین
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه بانحطاط رسید در سنه
ششصد و هشتاد و هشت باهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب آب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالآخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دارالملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نماند الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد آن شمه از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز تحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی بقوت الاسلام که هزار
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت همچو
کس بقدمت بالا رفتن بران نتیست و در طین مناره هشتاد و قدم و ارتفاعش یکصد و سی

ذرع نظم آن منارہ ز ارتفاع برون رفتہ چون میل گنبد از گردون ۔ نزد بان جاعۂ ملک است و شاہ
میر سفینۂ فلک است و آنرا مردم لاٹ منارہ گویند از سنگہای سرخ بہ شکل مخروطی است بہ نہج طبقہ
مخارجات پہلو دار منقش و مزین و منبت کار و الا چہ دار و آیات قرآنی بخط جلی آسمانی کہ بسطر
ہر حرفی بقدر شش گرہ باشد بکمال حسن و زیبای نوشتہ اند و در صحن مسجد میلی آہنین بقدر نہ گز و نیم
از زمان ہندوان تا بحال ایستادہ است و نیز مزار منبر کہ حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
قدس سرہ کہ مردم اکثر بزیارت آن آستانہ بہیات اجتماعی میروند و مزار انیس الانوار حضرت شیخ
عبد الحق دہلوی قدس اللہ سرہ و چہل تن و غازیصاحب و امام صاحب و مولانا جمالی و غیرہ تا لاب
شمسی و مسجد اولیا نیز در انجاست و زیارت حضرت شیخ نظام الدین اولیا نیز از خواہیست و امیر خسرو و انجا
مدفون است و بزرگان دیگر و حکام بسیار در جوار ایشان مضجع یافتہ مقبرہ ہا اکثر از سنگ مرمر
و چون دہلی ہمیشہ مہبط الاتقیا و اولیا بودہ ہر گز از اولیا و سلاطین کہ طوعا استداد عمرش بنوع قرعہ انتظام
متوشح می گردید در انخاک پاکش دفن میکردند بنابرین چندان عمارت رفیع مقام و خطایر سنیو فام
دران شہر بنا شدہ کہ از حد و عد بیرون است و گویند ہمایون شاہ نیز از عمارات عمارات عالم
و گویند عبد الرحیم خانخانان کہ ہمگنان را بول بالا گویند و گویند نواب منصور خان چند نوابان لکنہو
و غیرہم از فضلا و باغات ارم سیما اگرچہ جدا جدا تصدیع بیان آنہا شود و چندین مجلد جمع پذیرد ایضا
در آن نزدیکی عمارتیست موسوم بشکارگاہ فیروز شاہ در میان عمارت عمودی بر آمدہ است کہ
سی ذرع ارتفاع و شش ذرع سطبری و ضخامت دارد و بلغت سنسکرت او را منلاٹ
ماند کہ بنای این عمود در زمین نرفتہ باشد و شنیدہ شد کہ در عہد دیگر بخاک و خشت و گل محکم نشدہ اند
آن ممکن و میسر نخواہد بود و بر این تقدیر عمود یکہ شصت ذرع طول داشتہ باشد بر کردن آوردن

ذ مملات است تذکر میفصل خصوصیات آنشهر بیاید است کهبدون تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
توان برآمد مردمان نیک بسیار و نیما از دلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق و غیره شاهجهان آباد
لهذا مرتبهٔ بلدت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا از دلی کهنه و نوآبادی و سیجا منتقل شده بود کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوس
شاهجهانی مطابق ۱۰۴۸ یکهزار و چهل و هشت هجری بنای آن آکنده در شب جمعه نهم محرم الحرام سنه ۱۰۴۹
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت انشب مذکور نهادند و هزاران هزار معمار و سنگتراش و
خشتک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند نهریکه فیروز پادشاه
خود آورده بود و بعد او فات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از نهر قدیم و قلعه رسانیدند و مدت سه سال
اساس قلعه از جانب دریا دوازده گز برآورده گفت که تاریخ آن اتمام همیشه معلوم میشود تا ابد این قلعه
شاهجهان آباد باد و آن ۱۰۵۸ یکهزار و پنجاه و هشت است و در عرصهٔ هشت سال باتمام رسید لفظ تاریخ شده
و یحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام باین دستور موزون کرده شد شاهجهان آباد شاهجهان آباد و پنجاه لاک
بعد دستیاری عمارت و پنجاه لکه روپیه در تیاری سقف نقره خاص و نهر شاه و آوردن جوی و غیره
بخرچ درآمد یک فلوار سنگهای سرخ گردا گرد نصب است و یک فلعه که از الال قلعه گویند مخصوص خانه
بادشاه است آن مشتمل بر چهار ده دوازده دو دریچه و بیست و یک برج از انجمله هفت دو و چهارده شمن
و سین حصار شش گز و نیم است و ارتفاع فصیل شرقی این حصار که بسمت دریای جمن یعنی جمنا واقعشده
مانده و دو است چون فصیل شرقی دریا است و در دیگر فصیل خندق بیست گز و پهنا و عمق
دو گز کنده اند بهر دو طرف جاری ساخته اند آن آب بند و جانب دریای جمن میرسد و دو

[illegible] تمامی باره و برج اندرون تا حضیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سرخ
تراشیده اساس بانیه و بنگی عمارت دولتخانه از برج شمالی مسمی بشاه برج و باغ حیات بخش حمام و شاه
محل معروف بغسلخانه و تسبیح خانه و برج طلائی مثمن و برج دیگر عمارتها از طرف مشرق تا بقاع
دوازده درع مشرف بآب جون و از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض سراسر از سنگ خام
مطلا و منقش و رنگین منبت کاری عقیق یمنی و سنگ لاجورد و شاه نهر در وسط بلوض و فواره
و دیگر تا الابیت متصل ایوان غسلخانه بشکل باره دری که چهار طاق گویند دیوار سنه بطوریکه هر گنجاه گز
گزی تا سقف محراب ستون تمام طلا کاری و منبت کاری عقیق یمنی و غیره نگینه های قیمتی دارد و نهر در غلام
گردش آن پوشیده جاریست و سقف آن تخته تخته مرصع طلا گره بندی فرنگی بندوی نموده نمود
آفتاب ساخته اند و نه لکه و بیصرف آن شده و تخته بیکپارچه بلور مجسم از طلای مرصع آویزان صنع
آن یکلکه و هشتاد و پنج سر و بیست خرج رفته در وسط آن نهاده اند و حمام و متصل آن مسجد سنگین که
هر سه گنبد آن مغرق طلاست و از سنگ خام منبت کرده و بیرون دروازه دیوان خاص و کتابخانه
و باغ حیات بخش دست راست غسلخانه و طرف دیگر بیش طوطی باغ و سوی باغ ملال با بهود آن
باغات حوض خام یکپارچه و نهر و آب جاری در حوض دیگر یکپارچه از خام که آن آبپاره گویند
بیست زرد و مربعست و چهار در چهار در عمیق و در انهار فواره ها بطور بندوی است و
دلان نزدیکی تالاب شصت و شش گز مربعست که آب عمیق دارد و پنجاه فواره بگرداگرد آن منصوب
و بنگله های عجیب بر دو آن اشجار مختلف میاصین متفاوت و آن حمام و سن و بیرون از سنگ خام
منبت کاری نموده و در آن چبوترها سنگ مرمر گرداگرد آن حوض و فواره ها که آب سرد و گرم
از انهایی جوشیده بر چبوترها می آید و جامخانه و سنگه محل تمام از سنگ خام بطرف دریا دیوان و دیوان

ر طبقه دو جهت طولاً پنجاه و دو عدد و عرضاً بیست و شش در چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن سر مطلا
و آئینه های جلی کلان در آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد و دو عدد و عرضاً بیست و شش عدد از بنیاد تا سقف و
چهل ستون و زینه پایه از سنگ خرد مطلا و بنگله نحو گاه بالتفاق سه در عدد و طول چهار و عدد و عرض سه و عدد سنگ خام
مطلا با نواع عقیق و لاجورد و نگین های گران بها نسبت کاریده و گرداگرد آن محجر طلای ناب ساخته اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری نقش و تصویرات بدیعه و سطح آن محجر سیم خالص ماچین و طاق نیز مثل عقب
موافق بنگله تخت گاه در نقوش و غیره و سه دروازه ترکیب عجیب از سنگ خ و بیرون دروازه نقار خانه و صحن خانه
طولاً دو صد و عدد و عرضاً یکصد و چهل و چهار طرف ایوانها و حجره و در وسط حوض پانزده در پانزده
زهر آن از سنگ تا لاهوری دروازه قلعه بازار سقف دو طبقه مرتفع که فیل بانان از زیر آن بگذرد و دو طرف
دروازه نیز بدستور با کمال رفعت و شوکت دروازه در بندی و بر بنجی میخهای گلدار بر هر بندی روی چسپانیده
الحمد خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست و بعلم جر تفصیل نخته دروازه بست و کشادی باید لا
قدرت نیست که آن را در جنبش آرد بلکه فیل هم از در حرکت نمیتواند و مکانات و کارخانجات و خواص پوره
و مسکن سلاطین و خواجه سرایان و آشخانه میر آتش و وزیر صفحات و دیوان خانه و دیوان تن
و کچهری بخشیان عظام هر یک با وسعت جدا جدا تعمیر یافته که از یک کنگره تا پنجاه گز کچه خرچ بنای هر یک
از نهاینده و در روقلعه سه طرف خشکی باغ و گلابی باغ و بیرون دروازه لاهوری بازاری بعرض
چهل در عدد و هر دو طرف آن دالانها مرتبه در مرتبه آب جاری دارد و در بازار مذکور دو رسته دکاکین
ساخته کاران و جوهریان و صرافان و چینی فروشان **نظم** بطول امل عرض اسواق ایاک حمل بقعة طاوس
. . . . . کز صرصر تگیز د آنجا غبار ۔ طول این بازار یا نصد و بیست گز بعرض پنجاه گز
یکهزار و پانصد شصت و چهار عدد حجره و سوداگران آغاز بازار چوک هشت دری چوترہ کوتوالی چهار صد و هشتاد

دروازه و از سنجا تا چوک دیگر که قصد در نقشه است همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک سرای عالی و از تا مسجد فتحپوری یکصد و شصت گز و طرف جانب اکبرآباد بازاری بطول یکهزار و پنجاه گز عرض سی گز مشتمل بر و هشتاد دکان و سرای و مسجد در هر بازار دکاکین صرافه و بزازه قمشه نفیسه عالم و ظروف و آلات چینی و جلی و منا فروشان و عطاران و بادله و کناری فروشان و غیره فراوانست و عقب چاندنی چوک باغ بیگم بطول نهصد و هفتاد و دو عرض دویست و چهل و نهر فیض سه باره تمام و کمال درون آن گردیده اشجار و ریاحین عمارات دلنشین و فواره و آبشار و حوض و نهرهای چوپر و نالاب در انست و نیز درون شهر نزدیک لال قلعه صاحبان انگریز حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال ڈگی مشتمل جا و دیوار و چار صفه شمن و زینه ها و پنجره ها تمام از سنگ سرخ طولا صد گز و عرضا بیست گز آبش از نهری آید و طرف جنوبی قلعه بادشاهی مسجدیست زینت المساجد نام ساخته زیب النسا بنت عالمگیر در محله دریا گنج شش گنبد با صحن وسیع و حوض و منارها و حجره ها همه از سنگ سرخ و فراز با آن متصل و مسا جد بسیار بعضی خورد و بعضی کلان در شاهجهان آباد بسیار است اکثر از سنگ سرخ کسی تا کجا بنویسد از جمله مسجد جامع است که دهم شوال در سنه یکهزار و شصت و نه یافته هر فرزند پنجهزار بنا کرده در عرصه شش سال بخرج ده لکهه و بیه باتمام سید آن مشتمل بر سه گنبد و هفت طاق رفیع و گرداگرد آن محوطه ایست که تا مسجد اتصال دارد و گویا یکیست سوا جا دارد و طول مسجد نود در عرض سی و دو گز عرصه با صحن وسیع و فرش آن سنگهای مربع برابر هم یک قطعی راست شیده اند و منارها بارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بدستور قلعه و کرسی مسجد دوازده و چهل زینه از زمین بلندست که هفت عرصه باشد گنبدهای مسجد و دروازه مطلا الا چه دار از سنگهای سرخ باخطها و مداخله سنگ مرمر و ڈالان ها و سقف و جدار آن از سنگ سرخ

وفرش درون مسجد بطریق جای نماز طرحی از سنگهای مرمر مجاوخط داده داخل از سنگهای سیاه در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و در صحن مسجد طرف شمال و مغرب حجره دهنشین
با پنجره‌های مرمر در انجا موی مبارک سرکار پناه صلی الله علیه وسلم و جبهٔ حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر با
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانهٔ مسجد و بر زینه‌های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر مرتفع
منصوب است تاریخ اتمام مسجد از مضمون مفهوم مشروع قبلهٔ حاجات آن مسجد شاهجهان متهر است مشتمل
بتخانه‌های عظیم و متلاشی بسیار است که هنود اورا محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذالک و
سلطان محمود غازی در بهار صد و نه آنشهر را در حیطهٔ تسخیر رسانیده آنجا مبلغ بسیار زر که نود و دو هزار
مثقال طلا بود با آنچه یافوت کهلی یافته که چهارصد و پنجاه مثقال وزن داشت و بهین دستور
سلطان هفت بار بقصد انهدام بتخانه‌ها بهند رسیده آنجا جبال را با بارده نفر لشکر و بهادر و
چهار نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جبال یکصد و شانزده هزار دینار قیمت داشته و تسخیر
فتوح و انهزام نداده و فتح قلعه گوالیار نموده با الجمله متهر دار الملک حکام بوده چون در
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقعشده و در انجا مسجد بسنگین
بلند بسیار بود در سنه یکهزار و هفتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع از آن خود
سپهر گوعبدالنبی خان بانی این مسجد زیبا ۱۰۷۱ و در نزدیکی مسجد
سلامت آباد ان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتای احمد شاه درانی
بپنجاب آمده چهارده لکهه روپیه گرفته بدستور اول بقندهار مراجعت کرده و چون
دور سلطنت بشاه عالم ابن عزیز الدین عالمگیر رسیده مرتبهٔ های نکهرام تسلط

تسلط یافته ارادهای فاسد پیدا کردند در سنه یکهزار و هفتاد و چار احمد شاه درانی جهة تنبیه
مرهٹه ها بهند آمده با شاهزاده و لیعهد اتفاق کرده مرهٹه ها را که دولکهه سوار جرار بودند در
میدان پانی پت شکست داد و در روز انهزام از پانی پت تا دهلی بقدر پانزده هزار نفر مرهٹه
بدوزخ رسیدند و مقدار چهار کرور روپیه نقدی و جواهر آلات از انها بتاراج رفت و مشهور است
وغارت رسید اگره که باکبرآباد نیز مشهور است در زمان باستان شهری بانام نشان بوده
وقلعهٔ در غایت متانت داشته چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که اگره در ابتدا از مضافات
بیانه بود و سلطان سکندر لودی همت بتعمیر آن مقصور گردانید شیر شاه افغان و سلیم شاه
نیز سعی در آبادی آن بتقدیم رسانیدند و صاحب تاریخ اکبر شاهی و عبد القادر بداونی در منتخب
التواریخ نوشته که در سنه نهصد و هفتاد و دو اکبر جلال الدین بعزم بنای قلعهٔ اگره یعنی اکبرآباد
همت مقصور ساخت و بنای قلعه را بآب رسانید و بسنگ تراشیده و آهک برآورده
و بنابر احتیاج تختهای سنگ را بحلقه های آهنی گذرانیده بایکدیگر وصل کرده اند در عرض
پنجسال باتمام رسید عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق آن بسنگ و گچ برآورده
اند عرض خندق بیست گز و عمق ده گز تا بآب رسیده از آب جون یعنی جمنا پر گشته و نظر ان
در استحکام و متانت در ولایات کمتر نشان میدهند زرهای هندوستان از زمان خیالیه
ملجا و ماوا گشت مصرع شد بنای قلعه از بهر زر تاریخ یافتند بعد انجهانگیر شاه شاهجهان
در عمارات آنجا مبلغهای کثیر صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگیر شاه
از سنگ موسی است و در وقتیکه مرهٹه های نمکحرام تسلط یافتند مهاجی راو مرهٹه چون بر آن
تخت نشست خون از بینی آن تخت ظاهر شد مهاجی را بمشاهده اینحال از سر تخت برخاسته

لب
نام دریچه

بزمین نشست ازان باز ما و جود ش باران آن خون ازان تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
شستن باز بستور اول ظاهر میگردد و اقم حروف ابو محمد حسن شعر بچشم خود مشاهده نمود
طعم و لون و خو تازه ازان معلوم کرد بعد از چندگاه یکی از مردم انگریز چون بر تخت
نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگو یکی آنست که آب جمنا از
میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و سبزستان و عمارات است و طرف
غرب مقبره جلال الدین اکبر پادشاه مسمی بسکندره است که در ثانیت و نهایت زینت واقعشده
و شاه جهان پادشاه هم تصدیق کرده و لکهه روپیه بر عمارات اکبرآباد صرف نموده
از انجمله شش لکهه روپیه بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد است
و پنجاه لکهه بروضهٔ ارجمند بانو المخاطب بممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و نیمه بر عمارات
دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمهٔ شاهجهان بود فور عصمت
و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که با دیگر ازواج
مثل صبیهٔ صفیه مظفر حسین میرزای صفوی و کریمهٔ شاه نواز خان خلف عبد الرحیم
خانخانان این همه خان او را نبوده و بنا بر حب مفرط مقبرهٔ عظیم الشان مشتمل باغ
ارم نشان با گنبدهای عالی و مناره های مرتفع و چبوترهها و بنگلهها و مسجد رفیع و ایوان
های وسیع تمام از سنگ مرمر بحی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد
تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت دران کار برده بنام او ساخته بود چون
وفات ممتاز محل در آخر شب چارشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و چهل هجری اتفاق جای ممتاز
محل جنت باد شاهزاده خجسته در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

پور واقعه نعش او را از انجا باکبرآباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابله روضه مذکور بر
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر به همین وضع میخواست که تعمیر
نماید درین اثنا بسبب تسلط اورنگ زیب عالمگیر و کشته شدن دارا شکوه از قوه بفعل نیامد
و شاهجهان بادشاه تا هفت سال و پنجاه و شش روز منزوی و محبوس بود و در آخر رجب
سنه ۱۰۷۱ یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد لفظ رضی الله تاریخ وفاتش یافتند و این روضه تاج گنج اقتدر
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهة تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید ورزید امروز مردم اکبرآباد در هر روز یکشنبه بقصد آن باغ
بهیات اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیما و کش نگارخانه چین و کارگاه
فرو رین است نظم پرپیچه سبزان طوطی کلام ۞ سهی قامتان صنوبر خرام ۞
ملیحان هندی چو بادام مژه ۞ بموئی کمر بسته از موکمژه ۞ فرنگی غزالان لبستان وطن ۞
سمن رو صبیحان چیندن بدن ۞ بتاراج دل یازده صف همه ۞ مغانه می لعل بر کف همه ۞
اگر توبه چون سکندر است ۞ یکی غمزه کامرنش در خور است ۞ آوده بر کنار آب سرو و اقعت
طرفی بنام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین چغتائیه قصور
فتور است دهر یکی از امرا کوس انا ولا غیری نواخته بخود سری پرداختند از اولاد نواب
منصور خان چندین در لکهنو بحکومت رسیدند آما اسم پادشاهی بر انها اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهری پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان نگذشت
و ثروت کمتر نشان می دهند و داخل ممالک مضبوطه انگلیس بهادر است چون هر کسی

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز باجتماع مردم دانشمند صاحب کمال
طرفه سرزمینی است کالپی هر کاریست شهرش برکنار آب جون واقعشده محمد یوسف هروی
در رساله که عجایب و غرایب هندستان نوشته میگوید که وقتی در حدود کالپی بسر میبردم
جماعتی دیدم با سرهای برهنه و مویهای ژولیده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیمودند و هم
بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله
فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بلب و قشقه بر پیشانی اگر آنها را با
هم سوال جدا جدا پیدا میشد یا نزاعی روی می داد هر کدام بخانهٔ خود رفته خشم و رنجش را کنار فرماشده
آتش در خانهٔ خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند
و هرگز یاد و یار خود نمیکردند قصبه بلکرام که سابق سری نگر نام داشته از قنوج بسمت
شمال مایل بمشرق بفاصلهٔ پنجکروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در وسط
آن هر دو شهر میگذرد و نقل صحیح است که زن شیرخان حاکم مرادآباد را که شهر مذکور از اعمال
اوست دو پسر توام زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت ماربود مادرش او را سیان مونا
نام کرده هر دو را شیر می داد تا ماه ششم ماه بزرگ و قوی شدو با برادر خویش بازی میکرد
نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد
او را شیرگاو بر میدادند و او میخورد و گاه در نزد برادر آدم بازی میکرد و گاه بر پلنگی که با
او مقرر بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا انیکه روزی بهنگام شام
که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید
روز دیگر بطریق معهود کنیزکی برای بچیدن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاکستر

برآرد دیدکه میان مونادر آتش تنور سوخته مثل خلخال پیچ کشیده و تمام طلای خالص
شده کنیک متحیر مانده نزد خاتون آورد و نیک نگریستند از سر تا دم طلای خالص
دیدند سایر الناس تعجب کردند که این مار از ان آتش اضطراب نکرد همچنان نشسته
سوخت یا انکه پیش از فروختن آتش باجل طبعی مرده باشد مختصر تا آن طلا در خانه
ایشان بود دولت و ثروت انها روز بروز می افزود تا شبی دزدان در خانه
ایشان نقب زدند و صندوقی که در و آن طلا بود ببردند از ان روز باز دولت
شان روی در تنزل نهاد و صاحب تاریخ کلیات قانون می نگارد که مرا با شخص
که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد میگفت که ما مردم را مار نگزد اگر گزد
اثر نکند هذا من العجایب مخفی نماند که هندوستان مملکتی است در غایت عرض
و طول متوطنانش اکثر بت پرستند و در میان انها نیز اختلاف بسیار است و حیوانات
غریب الاشکال و عجیب التمثال از طیور و دواب و سباع و جانوران آبی و ران بسیار
و معادن و نباتات بشمار و چندان خوبی که در آن دیار است در هیچ مملکتی نیست از
عبد الله بن سلام رضی الله عنه نقلست که شادی را ده جزو آفریده اند و نه جزو ان را
بهندستان داد و یکجزو را به باقی جهان داده اند و یکی از خوبی های هندوستان است که مسافر را
احتیاج بزاد و توشه و بدرقه نیست چه در هر منزل خوراک و علیق و دواب و مرکب
کرایه و محل اسایش بخاطر خواه موجود است سلسله آمد و رفت از یکدیگر گسسته نمیشود خصوص
در زمستان که از غایت اعتدال هوا تردد بیشتر است و اسباب لذات نفسانی و
تمتعات جسمانی آنچه هوا و زمستان و جوانان را در هندوستان میسر است در هیچ یاری نیست هر کس که

بهر نوع که گذراند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند انچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه
انناس و کوپله و کیله و کتهل و نارنگی و امرود و لکرنی و بیر و نارجیل است و انار گل
کیوزه و پهولسری و سیوتی و گل کوره و راهل و جنبه است چنبه سالی دو مرتبه گل می دهد
و هر مرتبه تا مدت دو ماه میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبولست که آنرا پان گویند
مادام تا کسی آن را نخورد خوبی آن در دهن متصور نگردد نظم برگ پان است
طوطی شاداب ۵ در دهن لیک میشود سرخاب ۵ مغز اصحاب مجلس رنگین ۵ از
اداهای تلخ و شیرین ۵ خوردن آن فسان خنجر فکرۀ و اکشای نقاب معنی بکر زان
زبان سرخ برگ لاله نما ۵ زود دهن همچو غنچه بویا ۵ تازه فوفل زدوستداری او ۵
چون نسازد زجان سپاری او ۵ و انچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده و شنیده
شد در هیچ ملک ندیده و از هیچکس شنیده نشد اگر بتحریر انجامه بردازد باعث ملال خاطر نازک
مطالعه کنندگان شود لاجرم بنگاشته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد فرد شنیده
مزه نیست ناشنیده شنو ۵ شنیدۀ سخن لذت بکل جدیده و از انجمله انست که بعضی
زنان از جبن و بزدلی و فرط بی وجود از زندگانی بر خود حرام دانسته خود را باو میسوزند
و آنروز مجمعی عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل
بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول
نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش این واقعه در خرمن افتاده بود بدینگونه بنگاله
گرمکرده از اقربای زن جمعی در برابر او صف زده ایستاده بودند آن سوخته آتش
و مادری سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داد و وجود موهوی خود را

از ننگ وی بماند یکسر موحرکتی که مشعر بر عدم ثبات و وقار باشد از وی وجود نیاید
محلیکه جسدش با آتش یکرنگی میسوخت چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از ان
بنام طلبید و آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید
پیاله که آن محروقه بود باو اشاره نمود که بگیر و آن زن چون بادِ صبا که بر سیالاله زار گذرد
درمیان آتش سوزان در آمد آن پیاله را مانند گل سوری از دست آن سمندر منش
برداشته گرفته و شکفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر که را آن محروقه
میطلبید و را اینحالت و تهور دست می داد که بی ترس و بیم در آنمهلکه میرود و بوی
ضرر بر می آید و ازان زن نقلست که مرا از رفتن در ان آتش و پیاله از دست او گرفته
و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبود و در میان اهل هند اشتهار دارد که چون آن
زن که را راستی گویند باشوهر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی
نماید از سخنهای غیب خبر میدهد که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف بخفی در تاریخ مسمی
بمجالس السلاطین نوشته که در کرناتک مانیکه فقیره شهر سکنات متهر ارسیدم بعد چند
روز راجه انجا که ویرت نام داشت وفات یافت هفتصد زن نامی و رحرم سرای خود را
آنها همه یکساعت با او در آتش نقد سوختند و دیگی از پرگنات هندجوگی پیدا شده
و خواهش سوختن خود در نظر راجه انجا کرد راجه انجا سه روز بسوز و سه روز پرسید
روز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عبده اصنام جمع شدند جوگی مذکور کسوت فنا
در بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجه آمد غنچه وار لب از تکلم بسته و نرگس صفت
نظر بر پشت پا دوخته با بستاد بموجب حکم او فضله گوسفند و گاو نرم ساخته بر گرد

میرنخشند تا بسر دوشش برآمد و انباری بهم رسید بعد ازان چپ و راست آتش زده بدامن باد
میکردند تا هر چهار طرف درگرفت و هنگامه گرم شد و قبیله شمع وار آتش تا گلوی آسمان سوز
رسید بجانب اجه توجه نمود و حرفی چند بزبان راند و نیاز مندانه سر فرود آورد
و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم بپوشید و دردم درکشید و دیگر جمعی از جوگیان در
هند میباشند که در حبس نفس میکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که دهر
چند روز یکبار نفس برمی آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه
خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت فریب
دوازده روز در تنه آتش گذاشته که اصلا باو ضرری و آسیبی نرسید و ایضا در ولایت
پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودای دو عالم یکسو نهاده نه بعالم شر
تعلقی و نه بعالمیانش تعلقی عمرها گوشه زمینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
دل است دران شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن پوشیده
و بیست و دو سال باین هیات افتاده بود در نیمدت نه پا کشیده و نه دست فگنده
و از غذا بموی طعام قناعت کرده و الله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که داخل
و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان بوده که
طول این مملکت از بندر لاهری تا سهلت دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی پنج هزار گز و هر
گزی چهل و دو انگشت مساوی المحلقه و عرضش از قلعه بست تا قلعه برودهنا
و پانصد کروه و برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده و تعداد
سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکر گران در انجا تعین کرده هر صوبه جنابین

وهر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده لکهه و زیاده حاصل دارند کمتر از سی لکهه
صوبه بدخشانست و عدد پرگنات چهار هزار و شصد و پنجاه است و شمار قریات اعلام
الغیوب داند و جمع تمامی ولایات هشصد و شصت کرور و دام عنبر رب و شصت کرور دام با
وجساب و پیه بیست کرور میشود دار الخلافه شاهجهان آباد صد کرور دام مستقر الخلافه اکبر
صد کرور دار السلطنه لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور
و برار پنجاه و پنج کرور احمد آباد پنجاه و پنج کرور بنگاله یکصد و ده کرور الهآباد پنجاه کرور بهار
چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور تلنگانه سی کرور
ملتان سی کرور اډیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبه کشمیر پانزده کرور تهته پانزده
کرور بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بنگلانه چهار کرور و از انجمله
یکصد بیست کرور دام خالصه شریفه بود موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه حاصل
داشت و باقی بعضه کرور در جاگیر امرا تنخواه بود ایضا بدانکه ممالک وسیعه هندستان
سه فصل دارد زمستان و تابستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستانست
از انجمله دو ماه میانه کهاذر و دی باشد ایام شدت سرما اواسط آبان و بهمن هم اگرچه سرد
است اما سرد بسیار نیست و درین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بفراغت میتوان
کرد از غره اسفندار تا آخر خرداد چهار ماه تابستانست از نیمه اسفندار آغاز بهار هندستانست
و در کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و درین دو ماه تردد
سواری و چندان دبدبه آرائی ندارد اما بیضرورت سفر نمیتوان کرد چه خیمه از تابش
آفتاب نمونکوره آهنگر میگردد و در خرداد و قت شدت و سینلای گرماست

۰ تیر امرداد و شهریور ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خرداد محرور میگردد
و در امرداد عین بارانست که گاه باشد که در روزی ده پانزده مرتبه ببارد و ابرهای
رنگین پیدا شود و این ایام خوبیهای هوای هندوستانست از حکمت بالغهٔ آلهی است
که در هیچ ملک گرم سیر قلب الاسد هنگام صولت گرمای چهار فصل مقرر و ولایات دیگر است
باین نهج بسر میرود والا بر سکنهٔ زندگانی مشکل میشد و در شهریور اگرچه باران زیاد
آمانه بمرتبهٔ امرداد و این ماه منتهای ایام برسات است مجملاً فصل برشکال سه هوا دارد
اگر ابر و باد است هوای رمستانست و اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تابستان
لیکن در تابستان بالتقیاس هوا نمی باشد و در برسات روزیکه باران نباشد و نسیم نوزد
هوا متکاثف و گرفته میگردد و بر ضمیر دراک اهل ادراک مخفی نماند که چون بموافقت
مدقیق توفیق قطع منازل و ترقیم احوال اقلیم سیم به پای چوبین قلم نموده شد بحلال عنا
یکران بیان بسبط طارم اقلیم چهارم معطوف می دارد نظم پرداخت چو فکرم از سیم درج
پر گردز لعل و دُر جهان درج ۰ خواهم که دمی نظر گمارم ۰ خورشید ز چرخ چارم آگاه ۰ مطلع
من چو لعل نابست ۰ با صبو بگو که آفتابست الاقلیم الرابع این اقلیم تعلق تمام بآفتاب دارد
وسط معموره عالم و مسکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
افضل اولاد ابوالبشر اند مصداق اصناف فضل و هنر اند اقلیم چهارم از مشرق شمال ملک
چین بود پس برخان بالغ و اکثر ممالک ختا و اراضی تبت و کشمیر و بدخشان و جنوب
بلاد یاجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان
و امصار کرمان و فارس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیرهٔ قدس و قلیه

عبد الغنی
۹۳-۴-۱۰

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابعی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر
محیط منتهی میشود در ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم مبادرت میرود و چون
در اقالیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده می شود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه آن
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ولایت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد بنو
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان برنیامده و مانند اشجار و ثمار و دریا چیز
دانها خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مرشاه جان بقلم می آید مرشاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی برانند که آنشهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذوالاکتاف می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت برآبادانی
انگماشته مدت ها دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون غزان
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند شبانه روز آنشهر را غارت
نمودند و جهت طلب مخفیات دفاین و مصادره اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و ازین رو ی خرابی بسیار بر وراه یافت و پس ازان تدریج روی آبادی
دیدن اجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیز خان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولیخان را با هشتاد هزار سوار خونخوار بطرف خراسان روان
ساخت تولی نخست بمرو رفته آنشهر را محاصره نمود و میر الملک که در سلک امرای سلطان
محمد خوارزم شاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره ندانست با پیشکش شایسته پادشاه

سپهرسای تولیخان شتافت بعد ازان لشکر خونخوار تاتار متوطنان مرو را چهار روز
بصحرا رانده همگی چهار صد نفر را از محترفه و پسران و دختران بجان امان داد بقیه را
بلشکریان قسمت نمود چنانکه هر مغلی تا چهار صد کس حصه رسیده بود که هر یک حصه
خود را بقبل رسانیدند و سید عز الدین نسابه با چند تن سیزده شبانه روز تعداد مقتولان
مرو کردند که سیزده لک نفر و کسری بود و آن شهر همچنان خراب بود تا در زمان میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور گورکان فی الجمله جمعیتی دست داد و سلطان سنجر ثانی در عمود آن سعی
موفور بتعمیر رسانیده مدینه جدیدی ساخت تا مردم نشین گشت و الحال دو شهر
دارد یکی کهنه و همچنین بانی آن دو شهر بود یکی کهنه و یکی نو و مرو در زمین
هموار واقعش و توابع بسیار دارد و آبش از مرورود است که عبارت از
مرغاب باشد در و منتهی میشود و از میوه انگور و خربوزه نیک و فراوان در آن میشود
اما هوای نیک ندارد و بیماری در آن دیار بسیار است و در بعضی جاهای وی کمتر
باشد برابر نبور که مردم سه ماه تا پستان از غدر آن بیلاقات میروند و بزرجمهر
حکیم از انجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار کهنه افتاد
از زیر آن چند سر آدمی بیرون آمد یکی از انها شکسته بود و انها ریخته یک دندان او را
وزن کردند و من بود و الله اعلم و از نیکان و بزرگان آنجا خواجه بشر حافی و عبد الله
مبارک رحمهم الله و از شعرا عماره و کسائی و عسجدی و فتوحی و غیرهم اند مسافت میان
مختصری است و مردم نیک همواره انجا بوده اند و بشت خاوران امضافات
مهنه از اولیا حضرت شیخ سعید ابو الخیر قدس الله سره و حکیم انوری هم از انجا بوده

عبد الغافر
۱۰۳۰

باورد بانی آن باورد جوز بوده طعام باوردی اختراع انشهرست اما آب وهوای
بد دارد لیکن خوش است که حضرت فضیل عیاض و عبد الله مهدی و شیخ احمد نصر
از انجا برخاسته اند نسا بحسب آب و هوا جای نزه و دلکشا است چه شهرت تمام دارد
که در انشهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چنار است و نیز مشهورست که
ولی در انولایت برخاسته و در نفحات بنظر آمده که در برابر خانقاه استاد ابو علی
دقاق گورستانیست که تربت پنجاه صد پیرست از کبار مشایخ بایهه بسیار اشام خورد
گفته اند و مولانا سعد الدین تفتازانی از انولایت است کسی از مولانا سوال کرد
که شما از نسائید فرمود آری الرجال من النساء سرخس مابین هرو و هرات واقعست
دار تفاعش نیک بحصول می پیوندد و قلعه آن از قلاع معتبره خراسانست در حینی
که محمد خان شیبانی فتح خراسان نمود یک لکه و هفتاد هزار خانه در سرخس تعلق آمده
چون شاه اسمعیل صفوی مردم را ترغیب بملت اهل تشیع میداد در حینی که بعزم مقابله و
محاربه بجانب خراسان در حرکت آمد محمد خان مرد نیک انولایت را کوچانیده با
خود النصر کشیل فرمود و انجماعه بطیب خاطر با نجمد و دشتافتند ازین سبب
سرخس رو بویرانی نهاد و بیست و پنج سال خراب ماند در زمانیکه شاه طهماسب
صفوی بر عبد الله خان والی توران جیره گردید در صدد معموری سرخس شد الان
زمان تا حال آباد انست و مردم نیک از انجا مثل شیخ ابو الفضل پدر شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ لقمان رحمهم الله برخاسته اند شهر بلخ از ابنیه کیومرث
تا کاوس آب بلخ آورده باعث آبادانی انشهر گشت و آتشکده عظیم در انجا

بنا نهاده و در زمان اعتلای لوای اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید تا عصر تیمور
بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه کرت دیگر آنشهر را عمارت نمود و چون آنشهر را
غلامان نصر تعمیر نمودند هر آینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالیه یکی
نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبه معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برا مکه از روسای
بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکابره آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهها بسته و علمها افراشته
وارتفاع آنخانه یکصد رش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین مزین
و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام بهار بلخ بوده پیوسته
توفیق بشرف اسلام مشرف شد خود را عبد الصمد نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه
مانع آمد لاجرم ملک ترخان نخشم فته لشکر بر سروی کشید و او را با فرزندان بشهادت
رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده
بجای پدر یکصد و بر یکیان که آثار جود و سخای انها در زمان خلفای عباسیه
در تواریخ مذکور است جمله از نسل او بوده در جیب السیر آورده که چون چنگیز خان بلخ
آمد آن بلده در معموری بمثابه بود که در شهر و قری یکهزار آتشکده و بیست جای نماز جمعه
میگذاردند و یکهزار و دو بیست حمام داشت و از زبده الاولیا خواجه ابو النصر پارسا
نقلست که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلخ پیشکشهای فراوان بکمال
عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدت قساوت
قلب آن شقی فایده نداد نظم چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ۔ اجل بلخیان را دمادم
کرد تلخ ۔ ز ویرانی آن شهر را کرد دشت ۔ ز خون خلایق زمین گشت طشت

باز تدریج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شکوهی و قلعه دارد مانند
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در انشهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در سنه ثمانمائة و پنج که میرزا بایسنقر با جناب
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل بلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در انکتاب مکتوب بود
که مزار حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنابران میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در انموضع چنانکه در انکتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
که بر انجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
حال قاصدی همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت واقعه عرضه داشت نمود
و میرزا در فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت فخامت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل بر دکاکین بنیاد نهاد و یکی از انهار که به نهر شاهی مشهور است را بر ثمر
فیض آثار وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان عتبه انجامید که هر سال
قریب صد هزار تومان کیلی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آورند تا غایت
آن آستان مطاف الخ نزدیک و دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد حضرویه و شیخ ابوبکر واق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمره شجره هاد و جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکماء
دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین طالقانی
جنجکتو و میمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای نزهه و باطراوت و صحراهای
پر منفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و سائش صاحب مه و میله اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بخارا میشود اما لشکر بسیار در محاورات خود ولایت بدغشی است و
هرات را ازان تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل خود نمیدانند و از مروش
سید جمال الدین برکه است پر مقتدای امیر تیمور گورگان بوده ترمذ اگرچه داخل ماوراء النهر
و در اطراف جیحون واقعست لیکن چون از مضافات این اقلیمست و برین سمت واقع
شده بهر آینه بذکر آن مبادرت می نماید و ترمذ در زمان سابق شهری بنام ایشان
بوده چون چنگیز خان بران استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که ازان محل
غیر خاری و ازان تل جز خاری باقی نماند و الحال بقدر شهرچه یعنی قصبه آبادانی
دارد و آبموده مردم عالی همت و صاحب ثروت از ترمذ برخاستند از علماء شیخ
محمد حکیم و ابوبکر واق و از شعرا میمک ادیب صابر از انجاست حصار کوهستانی
نزه باطراوت است و از فواکه و اثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملکش حصار
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آنديار است بر یکطرف انشهر جریان می
پذیرد و قطره شمله طاق بران آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر

گردد و کافرستان در معموره و دیهات آنولایت در جریان از خشلان بوفور نواکه و میوه
مقامی نام است و تیک ارتفاعش بعل می آید و اسپان ختلی بین الجمهور مشهور است و مرد
در شجاعت ثالث رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
حصانت و استواریست **نظم** قلعه خوب چو دیوار بهشت ۔ که مه و مهر بود آنرا خشت
گرد آنرا که صبا آورده ۔ غالیه از پی حوران برده ۔ مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب دیهی واقعست چهار دیواری و مخوفه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراتع وفور مراتع و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندهار است و اهل آنديار اکثر اوقات
و بنا بر لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلگا همیشه در صحرا بسیر میروند و اسپان قدیم
سم و نرم دم و فراخ کفل لاغر میان غربه بزین خشک پی و چرب بود در میان ایشان بسیار
بهم میرسند **نظم** ابرش قطره زن بسان سحاب ۔ باد تندز صهیل برق شتاب ۔
اشقر دیوزاد خارا سم ۔ عنبرین یال خیزرانی دم ۔ موم آهن زسختی سم او ۔ خار
قاقم نرمی دم او ۔ تازه همراهیش پی افسرده ۔ رخش دارا سکندری خورده ۔ اگرچه
معادن بسیار در اندیار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سر
لوح نسخه عالم رنگین ساخته فرموده و کان لاجورد و لعل و کان بدخشان را ۔ زاوج
اعتبار انداخت چرخ و مهر خاوری ۔ در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر ای نام و نشان نبود تا آنکه در کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزله شدید روی نمود و مصداق و اخرجت الارض اثقالها پیدا

گردیده و در خلال آن احوال دریکی از جبال که آنرا تنگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آن
لعل استخراج میبایند بر صفحهٔ ظهور افتاد چون شرایط تفحص تقدیم رسیدگان پوشیده
ظاهر شد و لعل کان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنهٔ شصت و نه نزدیک
امیر تیمور مسخر نبود اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعه لعل
آبداری خوش رنگ و بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمگان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مربع بوده که
بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبه پیدا
آمد بر مثال جامخانه اول الا آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حمامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول پدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانهای این حمام
نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت دران سلسله بود تا سلطان ابو سعید گورگانی
سلطان محمد را که آخرین السلاطین بود بقتل رسانید دولت آنجماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لغمان و پشاور و بعضی ولایت
هندوستان و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و اقشم خنجوش قرلق
و تخوم افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

کابل دیگر و بجای میتوان رفت که هرگز انجا برف نبارد و از انجا دو ساعت بجای
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان و پنجه تومان از
داخل نغمانست که در شمال ۵ رویه کابل واقعشده و تا شهر سیزده فرسنگ است و مظم
ترین آن تومانات سنگ نخار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر درین
تومان خوب میشود و دیگر تومان علی شنگست شمال او بهندوکش پیوسته قبر
امام نوح درین تومان واقعست و بابر شاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام زاده بملک امکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالبا از جهته آنولایت را لغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد هرچه پر روی یابل آنرا تاشی گویند و هرچه
سرخست سوهان تاشی دیگر تومان کدره نور است و سرحد کافرستان واقعشده
واین تومان تا حد سواد و بجور رسیده است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن عمل بدی نکرده آنجا عت بی سعی و خواهش در حرکت
آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد مگر بدشواری و دیگر از چهار ده
تومان کابل یکی تومان نغمیل است و درین کوهستان انار و جلغوزه و دن که باصطلاح
آنجا زنجبک گویند بسیار می باشد و چراغ مردم اکثر از روغن جلغوزه است که چون
همیشه نمیرسد چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان رودهای است که درمیان
هر دو دست و هر دو ران او پرده ایست شبیه بلال شهپر کلان و درختی بدرختی قوی میرود
و آنرا رو باهان گویند و دیگر تومان غورغند است چون در آنولایت گل نابند بیگوه

وازان کتل بجانب غوری میروند هر آینه بغوربند استشعار یافته در غوربندکان نقره و
لاجورد است و ما تا بعل نمی آرند و در میان غوربند و آب باران دو مرغزار است که
فصل بهار بنضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند با بر پادشاه
واقعات خود آورده که وقتی دیکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک شباهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله ایست خوشبو
از عالم گلسوری که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر تو مانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن دراز کشد استطراف و استغراب دو موضع اند که در لطافت سیم ندارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابو سعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه یاران
که از جای نیک آنشهر و مکان است و محل اصل خواجه یاران چشمه ایست که بر زیر
چنار بسیار برآمده و بزمین ولیسار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زار ایست که از زرد و سرخ در یک وقت میشکفد و این جنس درخت را از کرامات
درویش میدانند و شکار جای کابل آب باران است و اکثر وقت در انجا جانور
می یابند و صید میکنند از انجمله یکی شکار بوتیمار است که کلگی ساج ازان بحصول میپیوندد
و کابل از جمله جنات بهشت خراسانست که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام فواکه لذت سرشتش بکام و فور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما
صلحا و فضلا نیز ازان زمین نزهت آئین بهره سیده اند مردمش از غث و سمین
بحرکات ملایم و شیرین دلنشین اند و نکته های ظریف لفاش غم زدا و اندوه چین اند

شیخ احمد سرهندی کابلی الاصلست در کابل تولد یافته چون بسن رشد رسید بسرهند
شتافته و در انجا وفات کرده و مدفون شد لهذا بسرهندی مشهور گشته حضرت ثابت
پدر بزرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چند سال
در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالیمقام در کوفه او را یافته
میوه انگور کابل در حلاوت و پایندگی بنام است سیاران موضعی است از
نواحی بامیان در کوه آنچشمه آبیست در شعبه که چون کسی نجاست دران اندازد آب
بجوشد آنقدر که از عقب روان شود بلکه فرو گیرد و هلاک کند و نیز در زمین بامیان
چاهیست که آنرا غورک خوانند و آب بسر آرد چون نجیر تشنه شود و قصد آب
کند آب فرو شود و نجیر را غرق کند و فرو برد بعد از ساعتی بستوان نجیر را
اندازد صوبه کشمیر حفظها الله عن الافات والتدمیر از مشاهیر بلاد عالم است
و انولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقعشده چه اول نخابی است
که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و پنهار دقیقه و طولش از جزایر خالدات
یکصد و پنجدرجه پانجهته آن را از اهل بلاد خراسان میشمارند عرصه آنولایت طولا
افتاده از جمیع جوانب مخفوف است بقلاع رو سنج جبال قاف شمالی کوهستان
جنوبیش بجانب دهلی و هندوستان زمین شمالیش بطرف بدخشان و صوب خراسان
و جانب غربیش بطرف بکلی و محل اقامت افاغنه طرف شرقیش منتهی میشود
بمبادی اراضی تبت و مساحت طول آنولایت آنچه همواریست از حد شرقی
تا غربی چهل فرسنگ است و عرض آن از حد جنوبی تا شمالی بیست فرسنگ است

و در نفس آن دشت همواره که در میان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و کوه
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و ثمارش با اکثر امرحه بسا نگار و بهجوای و تقیا
روسی شاهنجات قلاع محکمه و حصون منیعه بر جبال گردون مثال بر سبیل آن عرصه فسیح الحال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مامون باشند کسی از بیگانه بی آنکه ازین آنجا تفوق
باشند با وجود کثرت فواج و شدت اقتدار بتسخیر آن مملکت قدرت نمی یابد منظم راه های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کویها مامون براه گلگت بروند و بندو
میرسند دوم براه دارد که صعب تر و قریب ستر و نقل الاثقال بر پشت مرکب دوا میسر نمیشود
و مردم آنجا که با نکار مهوا اند بردوش تا چند روز بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد
راه های که بصوب هندستانست اگرچه در سابقه دشوار تر بودند لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و پادشاهان چغتائیه صاف و هموار شده راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف بردار است که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن و لاسه میروند و از انجا بچین
و ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند و بابین جنوب و شرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محدود تمامی اراضی مسطوره را
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است مالک ماباغ و گلزار و میوه دار مانند انهای همواره
و یاسه برگه و در مسه و نسترن و لاله و ریاحین و گنبفشه و انواع گلها در کنار رودخانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گرمی هوا نمیباشد بلکه همچان طبیعت و بدش
حرارت عزیزی میگردد و تا پستان بکمال لطافت هوا میگذرد و بدوام موزون است

فصل احتیاج مروحه اکثر اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکوفه چه توان گفت بالا
اگر کسی عمر طبیعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند از عهده عشر عشیر آن بیرون نیاید
باشد و در فصل خزان که تا یار برگ ریزست از ریختن اوراق متلونه درختان و دستگاه تماشا
هر چهار فصلش در ندرت و نضارت گرو از یکدیگر برده اند نظم متشابه چهار فصل از وی
تیر واردی بهشت و بهمن و دی ۰ نیست در وی بفصل صیف و شتاء بی گل و لاله
کوه یا صحراء مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعرا نادره گفتار و فصلای
الوالا همه آنچه در نظم و نثر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر قدیر داد سخنوری
داده اند که عشر عشیر آن در حق دیگر بلدان بوقوع نیامده که اگر کسی باجتماع آن همه داد چندین
مجتهد بسوط بهم رسد و هیچکس از عهده تعریف خاطر و خواهش دل بیرون نرفته و نمیرود
فرداز شاه جهانگیر دم نزع چو جستند از خواهش دل گفت که کشمیر و دگر هیچ ۰ مولانا
شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه و خواندمیر در حبیب السیر و امین احمد رازی
در هفت اقلیم و محمد بن احمد در نگارستان و شیخ عبد الحق دهلوی در تاریخ دهلی و عبد الله
شیرازی در روضات و خواند شاه بلخی در روضة الصفا و میرزا حیدر کاشغری در
تاریخ رشیدی و صاحب تزک سلیمان و طبقات ناصری و آئین اکبری و اقبال نامه و
غیره آنچه در تعریف این بلده دلنشین سر داده اند که مزیدی متصور نیست نه هوای
معطر و نسیم که بنجارا و همه بخوارست و هوای او شمامه کافور گذار فیض آثارش جای
باده و چمانه و چنگ و چغانه است و انهار و رود بارش محل رود و سرود و سماع و تماشا
الاش مرغ بر دل گلرخان نهاده و بنفشه اش طره شاهدان بهادر اند هر مکان

که چشم نگاری جلوه گاه نازنینان بینی و بهر طرف که نظر بکشای سجده جای عارفان یابی **نظم**

خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر — که باشد مایهٔ جان خاک کشمیر — هوایش رشک فردوس برین است
بهشت نقد بر روی زمین است — دم عیسی بجان بخشی هوایش — زلال خضر آب جان فزایش
بهشت از خواست آدم هست معنی — ندیدو گلشن کشمیر از دور — بگندم خوردن آدم حیله ساخت
بشوقش بر زمین خود را انداخت — نسیم از باغ و راغش عنبرین بوی — طراوت از فزایش آب در جوی
پر است از سبزه و چشمه و نهر — اگر کوه است اگر دشت اگر شهر — بگویم نکته خوبی که بدنیست
بهشت این است اگر این نیست خود چیست — فروشد ناز بر جنت بقیمش — که در دلها نشیط آرد نسیمش
زعیش آباد باشد هر کنارش — فرح بخش است باغ شالامارش — ز رنگ آمیزی گلهای رنگین
پر طاوس شد دامان گلچین — گلش را چون شکفتن جام کردند — بهار عیدلیش نام کردند
تماشای شگوفه سیر کشتی — رساند نشاء خرم بهشتی — چو دل پر داشت از روز و زباب
گوارا بحر و بر زیر نگین است — برآید گر زآب آتش همین است
ز عکس گل که سامان داده دریا — چکن دوزی کند آبی قبارا — چه نسبت شام را با این دلارام
تفاوت بین که این صبح است و آنشام — حلب آینه دار این پریروست — اگر روم است آن خود هند موهوست
به پیشش شهر چین این بینوائی — فریب کاسه را بهر گدائی — بگو با مصر چون شکر گذارد
حسن زر خریده چند نازد — خراسان اینچنین دُر در صدف داشت — که خود را هم خریدار شیفته یافت
ز خاتم دارش شهر نشاپور — بفیروزی بعالم گشت مشهور — چو سامان نثارش شاز کرده
بدخشان لعل های اندز کرده — ز نسبت حسن پرکرده جهانرا — بجان آتش زد آذر بایجانرا
ز شرم دلبرش ملک کنعان — میانجاه یوسف کرده پنهان — بهشتی پیکرانش خوشتر کلاه

همه کوثر لب و طوبی خرامند | همه خورشید روی و ماه پاره | هر سال آویزه پروین گوشواره
صباحت باغ شان شکر و شیر | ملاحت از لب شان چاشنی گیر | کند عشاق را از هر کناره
جگر پرویزان از تیر نظاره | هزاران دل چو های کرده پاره | فکنده دام گیسو شست در
دهان شان تنگ و ریزان شکر خند | تبسم ریزه ها چون سوز قند | خمیر از نشاء صهبای رنگ است
نه از آتش حسن فرنگ است | بهر سو گردش چشم خنگوی | چو آن مستی که مست از خط بهر است
نگاه سرمه ساحر فگو گیر | خموشی از زبان داده بتقریر | تغافل لبکه با دیدن ستیزد
گه چون برمه زند دنباله ریزد | نظر بر لاله رویانش چو بوست | تماشا چه مژگان خانه است
بهمین آخرت عقل و دکانیست | لب با جان پرستیدن روانیست | بتان سیمتن بین جلوه فرما
اگر بت می پرستی بای اینجا | بهر بت سجده از روی نیاز است | کنون کعبه در هر سو نماز است

بهای خرمن ارباب معنی | از هر سو جلوه برق تجلی | در شهر و قصبات عمارات عالیه
بسیار است اکثر از چوب ساج از سه طبقه تا پنج طبقه مشتمل بر بیوت و حجرات و ایوان ها و غرفات
و مخارجات و فرش اسواق از سنگ رخام و جمعیت این شهر با شهرهای کلان برابر
میکند آنقدر خوانق و مساجد و حمامات و مغنی و بقاع خیر در کشمیر است که تعداد آنجا مقصود
نامه و میسور نامه نیست و در نفس شهر بصورت دجله بغداد نهری عظیم جاریست که
مقدار آبش زیاده تر از دجله بغداد میگذرد و آن نهر را در کشمیر وتست بهت گویند چون از
کشمیر برآید جیلم خوانند منبع اصل و اکثر آن آب از چشمه ویرناگ است از چشمه کلن
نهر ویشو آب طرف شرقی گله و آب نهر لدر که از چشمه تار سرمی برآید و از میان پرگنه
و کهاور پاره میگذرد و جوی رامشی و نهر رود گنگا که از کوهستان غربی است دفلیل آب پرگنه

ویرناگ کشمیر

پرگنه دهو و انبهه آب در جلم می پیوندد درمیان نفس شهر جریان می یابد و آب تالاب ڈل
و جوی کلان سند که از جانب تبت میرسد هم در جلم می پیوندد در اقصای کشمیر نیز دیگر نهرها
باجلم ملحق شده از سر حد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریاهای
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از آنجا بدریای محیط میریزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جای پل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب ڈل است که اطراف آن
باغات پادشاهی با نهرها و حوض ها و آب چادر و فواره است این تالاب جزایر مرغوب و مردم
نشین نیز دارد و تردد سفاین و مراکب جهت تماشا و تفرج دریاو باغات ارم سیاد ایم
الاوقات مسلوک درین است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و تالاب آچا
سر و تالاب ماکبر سر و تالاب پمپور و تالاب کلان ادلر که آب این همه تالابها معه آب جلم در آن
میگذرد و درمیان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میجوشد که بقدر یک نیم
درعه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه ماتش پل نیز مثل تالاب های دیگر
بزرگ است درمیان این تالابها و جویهای دیگر راه تردد سفاین مفتوح است و در اکثر
اطراف ملک کشمیر کریوه هائی مرتفع و سطح مزروع است مثل کریوه متن و کریوه شاورة
کریوه وتاکا کریوه عالم پور و کریوه دامودر و کریوه زینه پور و کریوه بیجبارة و کریوه
بابا پور و کریوه نتراں و کریوه پاپور که محل زعفران است و کریوه چیره اودر و کریوه
خانجکبه و کریوه قلم پور و غیره کریوه های خورد بسیار اند باغات مشهورهٔ کشمیر اول
متعالیه ملک است که عمارات آن از سنگهای موسی مجلای قدیمی است گرداگرد حوض سنگی

باغهاران فواره و انشارها و آب چادرها انهار و حیاها باغها و اشجار و چنارهای فلک سپوند
و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مارا نگه لفظ شاله بزبان
هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خرمی است و مطلب و عشرت
نیز خوانند یعنی خانهٔ عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بوفور طراوت و نضارت و انهار
و حوض و فواره و غیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
باغ نگین و باغ بحرآرا و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شعرا بلاغت دثار مثل کلیم
و سلیم و قدسی و ظفر و احسن و صایب در تعریف آنهمه زینت دفاتر شده اگرچه
مضافات کشمیر ما هر دو تبت که قلعه لداخ و اسکردو است و دمتور و کشتوار و جموں
بوده لیکن محال در نسخهٔ بادشاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنهمه بیست و شش
کرور دام است و بغیر تبتین و بکهلی و دارو دمیال و دمتور و کهاشیال و کملا
و کهل و بانهال و پرونج و راجوروآدون نوشهره که تعین مواضع ندارند سی و هفت
محال که عبارت از سی و شش پرگنه است و بلدهٔ سری نگر سوای محال پیرپنجال است
سه هزار و دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول قماش شال
که در عرب و عجم و روم و چین باین تجملی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی
قماشی موجود و مخلوق نشد طرفه تر اینکه بافندها در اختراع طرح و گلکاری آن طرزی دیگر
و آئینی دیگر بر و یکار می آرند و هیچکسی نالبس دیگری قرار دنمیخورد مثلاً اگر کسی صد هزار رفو
شال در معرض بیع آرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود هنوز در جمیع
نقوش آن باب دستگاه غنچه نمان ماهر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه در

ممالک دیگر هم بر دیگار است آنار غفران کشمیر بمزید رنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بسیار
از انها بادراک شعر خوانی و مشق و تحریر مشغوف میباشد فرودم زد از طبع روان طفل
سر شک ۰ گیرم اینکه سوادی دارد ۰ و مراعات شکستر ابیات ۰ غرز علماء اعتقاد
فقرا و التزام اوراد و ادعیه و اجتناب از سوء اعتقاد در اینملک بسیار است نظم جهان با
بگشتم همه سر بسر ندیدم چو کشمیر جایی دگر بشرع و سنت بدین و باد پیرایست این
ارم زار آباد باد خیاو مروت سخا و وفا ۰ جز این شهر عنقا است باکیبا ۰ تمام کوهسار
کشمیر جمله طرف یلاقها و سبزه زار است و چشمه سار انهار و ریاحین مختلفه الالوان و اقسام
اوبهای نافع در انجا بوفور است و از معادن دو جا کان آهن و دیگر است بعمل آمده و کان مس
در زمان سابقه در پرگنه کامراج بوده و کان نقره در پرگنه دچهن پاره و در کوه روجبل بر سر
راه تبت و چند جای دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هرمک میگویند گاز فیروزه است
و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک بمایه جایی است که آنرا وتی پوره گویند
چناری چند دارد و پشه و مور در آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیشور پرگنه اچهبل است
که در آغاز اردی بهشت چون از چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند
بلذ مخفی میگشت و دیگر موضع بونه ها مه پرگنه ونیو مکانیت گنگه برای نام سنگم ماه شهیر
از حوض آن بقدر نیم آسیا آب بجریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالای
کوه پرگنه لار سنگیت بصورت ماده گاو گلهٔ هر دهم ماه فرود و بن از هر جا پستان آن گاو دنگیز
آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار کس

کافیست یکشبانه روز بهمین حال است بعد آن دوازده ماه بی آب است و دیگر در موضع تله
سوله قطعه یعنی است که چون در آن زمین چوبی غلانیده برآرند از آن سوراخ بنخ شش ماهی
می برآید و در پرگنه کامراج کوهیست بلند و درختان و گیاه آنکوه سبز است لیکن اگر کسی
بیم گزند زمین خفر کند شعله آتش می برآید که ازان طعام میتوان پخت و دیگر در پرگنه دیوه
سر چشمه ایست که مردم باستحان طالع در آنجا میروند و سر سال قدری برنج با نام خود
نوشته می اندازند و سر آن سفال میبوشند و در آنچشمه می اندازند و بعد یکسال هر نو
آنطرف را بر روی آب ظاهر میشوند صاحب طالع ..... بعد از طعام پخته می برآید و هر که طالع
نحس دارد برنج او بدستور خام میباشد و دیگر در پرگنه دیهن پایه نزدیک سر حد
دولت غاریست سنرانت نام و در آنچشمه ایست که صورت آدمی از برنج بسته میشود
و در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن را لنگ مهادیو
خوانند و دیگر در پرگنه دهنگ در موضع دوّل گام حوضی است سنده برابر
تمام یازده ماه خشک میباشد و یکماه اول بهمن هر روز شما را آنحوض پر آب میشود بمرتبه
که دو گهری بقدر رستم آسیا آب از وجایست و نیز در پرگنه دیوه سر حد ایست که هنگام تابستان
هر گاه احتیاج آب دارند جاری میشود بعد چندی که مستغنی شوند خشک میگردد و باز
بخلاف هنگام پختن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا بهار خشک است دیگر
در پرگنه مارتند در موضع لوسه زوه غاریست که آرزای نام شخصی برکنده موضع
آن غار پنج گز و ارتفاع چهار گز منتهای آنرا کسی ندیده هر چند رفته
و دیگر در پرگنه ویناگ غاریست و در آن غار چشمه ایست که همیشه جاری

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از آنجا بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آرند سنگی
سخت مانند بلور میگردد و نزدیک کوه هاران نیز غاریست که رونده هر چند غایت سعی
بتقدیم رساند بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمه ایست در قریه لوکه بون هر قدر ماهی که در آنجا اند
یکچشم اند و چشمه بون را یکنفس آب بیار میجوشد و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف دچهن پاره چشمه ایست که هرگاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر میشود هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه سر
چشمه ایست که دران چند چوب بزرگ است هرگاه حاکم میشود چشمه آنقدر تبلاطم می آید که آن
چوب ها برهم میخورند و متوطنین آنجا خود و بمشاهده این حال استبطاء وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنه گوپمار چشمه ایست مسمی بچوهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالیه
است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از آنچشمه برآرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست راشه لخت لخت میگردد تا رسیدن بقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چند جاست که غسل بآنها در قلع مواد و امراض مزمنه سودا و
بلغمیه بکثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروه شهر که دوازده ماه در آنجا
یخ می بندد و باوصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت گرم میشود
با الجمله عجایبات کشمیر زیاده ازانست که بتحریر رسد تحفة للاطناب بهمین قدر اکتفا
واقع شد و آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح علیه السلام چند در زمان سابقه راجه ها بود بکمال استقلال
و اقتدار در انجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد کسری در
تصرف داشتند تا در سنه ۷۵۱ هفتصد و پنجاه و یک هجری یعنی شاه الناصب سلطان

صدرالدین بردست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره بشرف
اسلام مشرف شد و بعد وفات او همیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود بادشاه
زیاده بر دو صد سال حکومت در خاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در تمام
ایشان افزود و تا در سنه ۹۶۰ نهصد و شصت سلطنت مستقل بقوم چکان گردید و این
فرقه چون در مذهب تشیع متدین بودند مردمان کشمیر را باهم نفاق دست داد و دیده
و دانسته ملک را در دست چغتائیه دادند و تسلط چکان همگی سی چهل سال بود تا
در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چهار بتصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف
سلاطین چغتائیه بحکومت میگذرانیدند و در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش ۱۱۶۶
عبدالله خان شاهنعاسی از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد یکصد و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه نوبت بنوبت شصت و نه
سال بکبر چند ماه در کشمیر متصرف و متسلط شدند یازدهم رمضان ۱۲۳۴ سنه یکهزار
و دو صد و سی و چار ملک کشمیر بتصرف سکان از توابعان گرونانک درآمد و انجا عه
نیز بیست و هفت سال و پنجاه و چهار روز قمری یکی بعد از دیگری متسلط و متحکم شدند
هشتم ماه ذی القعده آواخر سال یکهزار و دو صد و شصت و دو ۱۲۶۲ شیخ امام الدین
از کشمیر برآمد چون پنجاب و لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریزیه شده صوبها از طرف
انگریز بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمده مفوض بمهاراجه گلاب سنگه گردید
و البقاء الملک لله بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سرگباشی فرزند راجه جمندش راجه
راجگان جمشید اقتدار خورشید اقتدار مهاراجه رنبیر سنگه دام اقباله که داد و دهش او ماے

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسبان رستم داستان بر تخت سلطنت غلبه تسلط
و اقتدار دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل احسان و غات
اهل کمال و اذخار نام نیک نموده از ارکان دولت اگر همه در پرورش اهل کمال سعی مینمود
دیوان صاحبقرانی چنان که باید دوام احسانه شریف امتیاز مستغنی بین الاقران میشد
خود باصناف فضایل متصف است اهل فضل را بالطبع دوست میدارد و با نواع احسان و مرحمت
المحال میگذارد آنقدر اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا از ممالک بر خاسته اند که عشر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن ها کتب نامحصور بالیف رسیده هیچ قریه و محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود دایره اسامی بزرگان از غایت منتشر چنان چه باید
ندارد همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی بمطالعه نمیرسد که خالی از شعری از شعرای این خواهد
بود و موید این معنی اشعار ایدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا دلو دخاکی و مولانا ماهری و مولانا
نامی و ملا مستغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری داوجی و ذهنی و بیدمی و فصیحی و فهمی
و فطرتی و شیخ حسن فانی و مولا محمد طاهر غنی و میرزا محمد زمان نافع و میرزا جویا و میرزا گویا و
ملک شهیدی و حاجی اسلم سلام و ملا معنی و ملا فایق و ملا آذری و ملا بنیش و قلندر بیگ و ملا ثابت
و ملا شارق و میکال الدین و نواب ابو الکاشان صوفی و پیشرو ابو القاسم جان صانی و فصاحتخان
راضی و محمد رضای مشتاق و ملا سلطان علی بیگ قبول و میرزا گرامی و رحمت بیگ و ملا ماه و ملا فروغ
و ملا معروف و شاه رضای چشم و محمد شریف یکتا و لطف الله بیگ صهبا و ملا واله و ملا عبید و ملا محمد
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله خفا و خواجه خلیل قادری و ملا حافظ محمد مشتاق و
جامع این مسوده که مسمی بزبدة الاخبار است فقیر حقیر کمترین ساکنان کشمیر ابو محمد حسن

محمد حسن متخلص بوحی قاری عفی عنه از چند نفر از مشاهیر صاحب دیوان ازو که اشعار همه آنها
این است و اگر نه مع عصر از اعصار نمیگذرد و که شاخسار کلکن کشمیر از عندلیبان سخن سرا
قاری بود و در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر سخن کن
ش چو گل که گرد هر چمنی بلبلان هزار اند: وا زخوش نویسان نسیار رقم چون محمد مرا
ین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار بر صفحات روزگار نقش وجود در شتند و دارند نسبت
لایق است مابین چین و هند مشتهر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که اخیر
یز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندانیکه
آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر بسیاری در شته شال بافان بافند و ساکنان تبت اکثر
اکثر کافر اند و در کیش مانی نقاش و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نزنند بگذارند تو همانجا
شاشه و رمقی از جان داشته باشد سیرها اعضای آن بمختصر از هم شگافته دیگر است و
الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی بار تفاع یکدو ستعدی باشند
و آن را آنی مانی خوانند و موجب ثواب در حق مرده می دانند و منتظار گوش را بتو کو میدهند
از بلکه برای ادسا ماهانه نصب میدهند که چون برآید آن نار از بدو گوش میکشند و هر
ایشان را شوهران متعدد میباشد و اگر صاحب دارد نه. بمدار ابه رانی باز نمانند
دارد بشه ط عطای یکدرم نیز ممنون میشوند و تبت خوبی خفته که طول قامت و پنجاه
دارد از سنگلخت سنگ بصورت فیلی که دو طرافش آب بالای سر و سینه او نهاد بطول
از قلعه کشا بارو عالم را میسر شده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه ثروت کاروان سرا همه بار دو
تبتین کو هیست که هر که بر آن صعود کند در دم نفسش ملاحی های عینی نکند هستند

لاسه نزدیک بهپال است که در شرق هندستان و ابتدای سلطنت چغتاییان است
و لاسه بتخانه عظیم است لاسه های قومی اندازکفار حتا در مذهب بانوی استند راحات
قوی از انها سر نزند که عقل انسان حیران است از طرف شمالی لاسه شهر بهرام است که
در بیابان آنشهر در تابستان برف و شاله می بارد قابل بلده ایست که ساکنانش همه
بت پرستند و بتخانه بزرگ در انجا است و دران بتی بزرگ است که تمثال شبیه شاکمونی است
المحال سیمن او را پیغمبر میدانند طلار خان نیز بلده است و آنشهر سید قوام الدین
آن در دیگر و لالی در غایت تکلف و تزئین ساخته و در جوار آن بتخانه ایست که بتان بزرگ
نیت که در آن مرمور منصوب است قراول قلعه ایست در غایت متانت بر کمر کوه واقع شده
مدار و همچنین در ایران در دیه مدار دسکچو شهریست در غایت عظمت و سور و شامخ بر دامن آن
بود موسوم بجمعی اشعار هر بعد است معتاوی الاضلاع مشتمل بازارهای عریض که عرض
نامی و لا منتهی و خارج آب زنده و جاروب کشیده و در اکثر جایهای آنشهر جوی اهلی بود
و فطری و شیخ حسن فانی و شت خوک باهم در یک کچه قلاب آویخته میفروشند و بانیا
ملک شهید و حاجی اسلم سلام الله علیه و در هر چهار سوق تختی از چوب در کمال زینت بانگاه
ملا شارق و میر کمال الدین و نواب ابو البرکت قدم برجی مستحفظ است و چهار دروازه
راضی و محمد رضای مشاق و الله قلی بیگ هر دروازه مسافر سیار است و درین شهر
و ملا معروف و شاه رضای چشم و محمد شریف تمام دارد هر تجانه پسران و دختران صاحب
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه جمال الدین دو دوار دسکچو تا خان مالنگ پای تخت
جامع این مسوده که مسمی بنهایت مرامی در بزرگی قریب شهری و در میان هر دو بام

سردو بام قرغوی و قرغو عبارت از خانه ایست بار تفاع شصت گز که پوشنده در انجا
سه نفر می نشیند و آن منزل را چنان ساخته اند که از انجا قرغوی دیگر میتواند دید چون حادثه
رو دست دهد فی الحال بالای قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر این حال مشاهده
کنند همه بدین عمل قیام نمایند تا متصدیان بادشاهی مطلع شوند و احوال سه ماهه را
در یکشب بدین سبیل احوال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانند
و قید کنایه ایست از خانه داری چند که در محل معین ساکن باشند و مامور باشند بانکه
اگر مکتوبی بانها رسد و فی الحال بقید قوی دیگر رسانند و از یک قید کوتاه قید قوی
دیگر دو نامه راست هر شانزده مره یکفرسنج است و هر روزه ده کس بطریق داک
چوکی ملازم مره می باشند بنوبت حصه و رسد تا جمعی که منسوب اند بکید تو بهانجا
اقامت دارند و خانه ها ساخته زراعت میکنند و ارسکچ تا قمچو که بلده دیگر است و
بزرگتر نه بام است و در انجا اسب دراز گوش گادی و ارابه ها مستعد می باشند
و بسیر نگه اسپان را محافظت نمایند موسوم به بلقوه متعهد دراز گوش را بتوکو سپند
و ارابه و گادی بانان را جیغو نامند و ارابه های بطریق گاو بردوش میکشند و هر
ارابه در عهده دو گاو زده کس است و هر چند بار بندگی و سربار باشد از ارابه رانی باز نمانند
و در قمچو تجانه ایست یکصد گز در پانصد گز درمیان بتی خفته که طول قامت او بجاه
ارزای قدش نه گز و دو گله و بیست گز بوتان بر بالای سر و سینه او نهاده بطول یک
کنیر یا بیشتر در پیرامون آن نعمات پنجانه های دیگر مانند بیوت کاروان سرا همه بپرده ها
رنبفت و کرسی ها و صندلیهای مطلا و شمعدانها و صراحی های چینی نیکلاسته در

شهر خانهٔ دیگر که اهل اسلام آنخانه را چرخ فلک میخوانند و آن گونکیست از زیر تا بالا پانزده
طبقه و هر طبقه منظرهای متفرنس و ایوان ها و غرفه ها و برگرد منظرها انواع صور غریبه و در
زیر آن گونک صور دیوان پدید گردیده که آن ابرو دش گرفته اند و در آن گونک بنشسته گز
و ارتفاع دوازده گز همه از چوب تراشیده ماچان مذهب که گویا تمثال از طلاست و در
آن قصر سرداب و میلی از آن سرداب تا بالای گونک تعبیه کرده و سر میل تا بالا گوی آهنین
نهاده و دیگر محکم بر سقف خانه که آن گونک در انجاست محکم چنانکه باندک حرکتی آن
میل بر گردد آن گونک عظیم در گردش آید و از آنشهر چند روزه راه قرامون شهریست
عظیم که مقدار برابر جیحون است و جیت ۲۴ دیهار کشتی جهت آن بسته اند و انگشتانه بجهت
دو طرفی سطبر که برابر ران ضعامت دارند محکم ساخته اند و آن سلسله از هر طرف دو گز
چشمی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی بر زمین محکم کرده
و طرف شرقی آن آب شهریست نسیم و وسیع که به حسن آباد اشتهار یافته .....
صیدلون شهریست بغایت عظیم معاوز خلق بسیار و در انجا بتخانه بزرگیست در آن بتی
جسیم از پنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز قامت و بر هر اعضای او صورت دستها
و بر کف هر دستی هیات چشمی و آن بت را هزار دست گویند از شاهیر اصنام خطا بالست
و این بت در عمارتی بدیع بر گرسینگین که بکمال غرابت تراشیده اند موضوعست او
رواق ها و منظرها بر گرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه طبقه اول از کعب تا بگذشته
دوم بانوی او سیده و دیگری از زانو تجاوز کرده بر این قیاس تا سر ضخم و سر آنعمارت
بمقرنس در آورده چنان پوشیده که بعد از ده متر بگز دور تمثال ربانان خود و اتباع

جانوران درنده و ترنده و انجا نگاشته و ران شصر چرخ فلکیت هزار مرتبه از چرخ فلک
فوقانی تکلیف تر خان بالغ شهریست مشهور دار الملک مملکت ختائی لفیحت فضا و لطافت
آب و هوا با غایت ارم سیما ضرب المثل از ابتدیه قبلا قاآن بن تولیخانست و نهری بزرگ
گز عرض در نصف شهر جریان دارد و نزدیک جنار آن نهر جاده ایست که بدار الملک ماچین
منتهی میشود و تمامی آن شارع که چهل روز راه است بسنگهای سیاه تراشیده فرش کرده اند
و طرفین درختان سبد سایه انداخته که مسافران در سایه درخت هنگام طی آن راه میتوانند
هیچ آفریده لشکریان و غیره را یارا و قدرت ندارد که شاخی از ان درختان تواند شکست
یا آسیبی بر برگ آن تواند رسانید و در دو طرف آنجاده معموره ایست که مشتمل بر خانها
و دکاکین و شهر خان بالغ عمارت بسیار بتکلف اند بعضی پخته و سنگین و بعضی چوبین
از پنج طبقه تا هفت طبقه عمارات پادشاهی مشتمل بر ستون های لاجورد و طلا تمام فرش
از سنگ مرمر مطلا و منقوش آنقدر است که زبان از کمیت و کیفیت آنها عاجز است و
در کیفیت دفن خواتین معظمه این دیار مسطور است که در انجا کوهی معین است که چون یکی از ایشان
بمیرد تابوت برده در سر راه نهند و اسپان خاصه اش را در انکوه رها کنند تا بسر خود چرند
و هیچکسی متعرض آنها نشود و آنرا به غایت وسیع می باشد و بسیاری از دختران
و خواجه سرایان را علوفه داده قریب چهار پنج ساله داده بامر ده ساکن گردانند که
عالم تنهائی با ورفیق باشند و بعد از تمام شدن قوت آنجماعه نیز در انجا فوت میشوند
و این شیوه مردوده در میان جنگیزیان تا زمان سلطان غازان مسلوک بود

تمثیل صاحب طبقات از خواجه رشید الدین طبیب نقل میکند که کودکی از ترکستان

مغول بدست یکی از آن جهول بابیر نشاده و آن مغول چون اثار رشده و قابلیت در وی دید
در بند تربیتش و زمام کل اختیار سر کار خود بکف اقتدار انها د بر وجهی او را مستقل گردانید که
محمود امثال و اقران شده انها عت مترتب و متر صد فرصت می بوده انتا نکه
مغول مذکور وفات یافت بدستوریکه رسم و تلویه انهاست سر او بجهت آن مغول
داشتند انجوان مسلمان را جبرا و قهرا بهمراه ابرده مکلف ساختند آن بیچاره بناکام
غسلی برآورده از راه اضطرار قدم بایس و انکاردران مطموره نهاد و سر آن سه دالانه
مسدود گردانیدند و آن در دمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بحکم قل من یخلیکم
من الظلمات البر و البحر تدعونه تضرعا و خفیه بامر الله گوشه آن سرداب شق شد و شخص
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گرزها بر او فرود آوردند
چنانکه از ان شراره بقدر سر سوزن بر روی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از ان
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بچنگ کافران اسیر م یکی از انها
سر گزر بر گوشه سرداب زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفتن
پس اشارت بخروج نمود وی از انجا خود را بیرون انداخت و خوشتن در صحرای
ترمذ یافت حالا انکه از انجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه اوی گفت که من آنجا را
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بیواسطه از و شنیدم هنوز اثر آن شراره بر خسار
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اندک تراشی میکند و در صدد چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای ما بایدان بسیار اند و بالفعل بسیاری از مسلمانان در امر او زای پادشاه چین
انتظام دارند بعد عامه جهان نمای مسطور است که از عباس بن ناس حکیم که از علمای

حنا ایستاده مردیست که گفت درین شهر من در اقصای خنای صفی از سنگ تراشیده بر
تهوانی از چوب نصب کرده بودند اهل آنشهر همیشه بدیدن آن میرفتند و از کیفیت صنعت
و غش تعجب میکردند من بتمامی سیر السن بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که
مردم دریای آن صنم تامل میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن خط
قدیم قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراوان نظر العجایب ساری رجلی دانستم که
اهل زمان آنرا بر خلاف حمل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او حفر نمودم سردابه تاریک
ظاهر شد هر چند خواستم در انجا مردم از شدت باد و ظلمت که در انجا بود میسر نشد از
بسیار ملول و متفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
بصوت خود گفت چرا بسرداب نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم تسهیل ندارم گفت
و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ دران نه و برو بسیار
خورم شدم پرسیدم تو کیستی گفت ادریس پس بیدار شدم و چراغ برو جهی که گفته بود
گرفتم و باندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته و حجر چند
از طلا مرصع بجواهر در پیش او نهاده و بران تمثال نوشته که این صورت ادریس است و
این بوحنا اسرار خلقت و طبیعت است پس آن را برداشتم و بیرون آوردم و از انجا
اوراق نوشتم و دانستم و بر اعمال عجیبه طلسمات قادر شدم طلسم فلاح از جمله بلاد ترک
و ید خاصیت آن سنگ من آنست که هر چند باران انجا صعبت دارند بکارت آن را
نماید و در آن بلوم دو چشمه است یکی شیرین و یکی شور و آب آندو چشمه در یک غدیر
میشود اما بایکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی از ان غدیر بر جریان می یابد یکی شور

و دیگری شیرین مغنی نامند چون بدهٔ از احوال ایشان معلوم شد حکم قرب جوار بعد از تسمیه بر سه
شده احوال ایشان قلمی طرف ایشان معطوف داشته آید غرجستان ولایتی است
مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناهموار بسیار دارد و سبب دامرود در آن
دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه رود رشت خوی باشند عبدالله
جبلی از انجاست غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بداعقادی پیدا نشده و اهل آنجا
در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرف اسلام
مشرف شده از دعاة ایشان از اولاد ضحاک نیوز بوده منشور حکومت و حکمرانی
شریف اسد الله غالب کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت مسطور سمت
ایشان بوده و در زمان شقاوت نشان سلطنتی امیه و اکثر بلاد اسلام بر سر منابر
حق خاندان طیبین و طاهرین سبحان نالایق میگفته اند الا مردم غور که بدان راضی
نشده اند و شان هر چهار خلیفه برحق اعتقاد خوب داشتند و دست تسلط والیان
بنی امیه تا کوتاه بود و از عجایب غور چشمه ایست که آن را چشمه بانگ نماز گویند
و آب آن ایستاده است هرگاه کسی آواز کوبر آب آنچشمه روان شود نزدیک ساعتی میرود
چون بانگ نماز تمام شود آب باز ایستد و ایضاً مسجد بر باغ ارتفاع متبرکه آمده است و
وجه آنش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم بام بر سر دیوار دون پنجگز ارتفاع
طاهر میشود حالانکه مسجد باز بین بیرون مساویست و ستونهای آن را بیشتر انگشت
چهل عدد یکی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و در یکی از ضلعات

از مضافات غور چشمه ایست که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب بیکی تیری علامتی بسته بجانب
آنچشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل
خواهد بود والبته بر سر پیکان مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد
شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که کرم آتش است میباشد
او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرگ از پوستش دور میکند و اگر از پوست او
پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکند از آله آن میشود و از قلاع
مشهور آن دیار که بر جبال رفیعه واقع است قلعه چنار بود مکه بمتانت و حصانت آن در هیچ
جا نشان نداده اند و در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه السلام هیچ صاحب سیری بر فتح آنحصار قادر نگشته جهانگیر راهی دارد چون
دل و دست بخیلان تنگ و چون گمر نازنینان باریک و وسعت ساحت و رفعت
شان او چون عرصه امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غرنین
و خواسان واقعشده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود پشیر و لاپشر
کوهستانست و حضرت سید حسین بن حسین حسینی صاحب زاد المسافرین و بغیة الارواح
وغیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از انجا بوده و در هر
آسوده باد غیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آب های فراوان و مزارع
بی پایان که از انجمله پشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام
درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان
ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سر کار داشته و قلعه ترکه

کہ شہرتش از صہا و شمال گرد برده در نواحی آنولایت سر بفوق بقلهٔ قلعه سماوه قبهٔ جوزا
برافراخته واین قلعه بالای قلهٔ کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آنمواضع بیلاق ماه خاب است
که تخت ملک است که از مرایع لطیف و مراتع نظیف آن ناحیت است و همچنین بیلاق هزار
میشی که در فصل بهار لاله زار میشود که گلشن گردون مقابلهٔ آن تیره مینماید و دیده صورتبین
انجم از نظارهٔ آن خیره می ماند و چهار فرسخ اینطرف رسید کباد خیس قریب بهرد شت
دارد مملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را هیصه و وکاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه وفا کند و صاحب راه نخشب که ذکرش در السنه افواه مشهور است از موضعی است کاکه
نام من اعمال بادغیس و نام او حکم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابو مسلم مروزی
بامر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود و
اعتقاد آن سر سلسلهٔ ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده ملایکه مسجود
ملایکه گشت و ابلیس نیابت مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
متمثل میگردد تا نوبت بابو مسلم رسید چون آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بر تشویش و سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و شعبدگی همتا نبود عوام کالانعام فریفته بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدور و منور که تا ده فرسنگ پرتو آن میتافت
بیرون آورد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بود و چون دریکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود مهندکر به منظر و ناخوش صورت بود

پیوسته برقی بر روی ای افکنده لهذا برقی مشهور گشت و او را مقنع نیز میگفته اند چون
جمعی کثیر در ظل رایت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت مهدی
مسیب بن ظهیر را بدفع او فرستاد چون کار بر وی تنگ گشت اولاد و اتباع و اشیاء
خود را در شهر بخارا هرداد و خود در خم تیزاب نشست اعضای و اجزای ناپاک او بتحلیل رفت
غیر از موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهور سنه ۱۶۶ یکصد و شصت و شش هجری
اتفاق افتاد از شعرای بادغیس منظله از مداحان آل طاهر است اسفزار که الحال بسبزوار
اشتهار دارد در زمان سابق قلعه دران ناحیه بود موسوم بحصار مظفر کوه و گرد
این قلعه سنگیست مدور استوار که قلعه بالای آنست و درون و بیرون قلعه زمین نرم است
که هر جای آنرا یک گز حفر کنند آب بر می آید و باین سبب بآن قلعه نقب بردن ممتنع است
و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که امیر خواجگی نام کماز اصیل زادگان آنمرز بوم بوده
چندگاه چند دار و یرانه های آنحصار ساکن گشته کاغذی را رسانیده بود که کلنگ
شکار میکرده و شنیده ام که آهو را نیز گرفته و همدران کتاب آورده که یکی از بلوکات
اول است که عرصه او سه فرسخ و هشتاد کاریز دران بلوک جاریست که هیچ کدام
سیاب کم ندارد و بعضی قنواتش چنانست که از بسیاری آب دران کاری نمیتوان
کرد اگر جایی بند شود آب از سر جا بهابیرون می آید و ازین قبیل خصوصیات بسیار دارد
و شیخ از ابنیه قدیم است و پشنگ ابن افراسیاب بمت برآبادانی آنگماشته رباطی و مسجدی
دران منصبه است که آنرا از ابنیه حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام میدانند هر سال کرسی بسیاری
از زیارت و مضافات بزیارت آنمسجد و رباط میروند و کوهی در جوار آن رباط واقعست

کدران نشان قدم های آدمی هست و سنگریزه های کوه اکثر بهیات طیور است هرات در
مفاخرت بلدان دیگر صفات ترجیح بر اکثر جهات دارد عبد الرحمن قاضی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفه الیمانی که بزبان باعجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بهفتاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن سینا متصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرمود که بهترین خراسان هرات است و بدترین سجستان از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس و
ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب اقدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر بارهٔ هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شده و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته می بینم که کشت است
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای ذخار بود و
جائیکه اینوقت چار سوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسید غرق
شدی اعرفه ترا نمی دانم حالا از نمو جب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم
در انجا غرقاب فنا میرود و در تاریخ هرات مذکورست که اول نواحی هرات که آبادان بنائی نهاده
بود بعد از وگشتاسپ بران عمارت افزوده پس زمان بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی موفور بتقدیم رسانیده و آنرا باز خرابی بران دست یافته بود و غیر قهندز مصنع

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم هند را بخوف تکلیف
بیکاری آن امر اضی نشدند و در ان اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بمضمون آنکه استماع
افتاده که در خراسان بتعمیر شهرها دعیه داری و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال تو و طنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر تربرهٔ خاک نزد مادر فرستاد آن بلکه حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را در خانهٔ نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبداشت
و بران بساط نشاند آنگاه سکندر را بنای آنشهر آغاز کرده انجماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانسته و زمره براه تفیض گرفته عمارت آن مناسب ندانستند بلکه
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از ان خانه برداشته پاک کنانیدند و بساط دو
شنبه را باز در انجا گسترانیدند و بدستور انجماعه را باز طلبیدند سخن روز گذشته در میان
آوردند ایشان متفق اللفظ و المعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم تمام نیکو
و ثواب بسیار است انگاه مادر اسکندر را نامه بپسر نوشت که از انخاک استدلال کردم
که مالی آنسرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده باینفعل
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلد فاخره نموده بروجه
دلخواه باتمام رسانیدند و السلطنة هرات از مواقیت ایام و سوالف اعوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بعثیتر از پیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکهه و دوازده هزار دکان داشته از

ا ر ر ماده ر ر ر

ازحمام وکاروانسرا وسیاونه صد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آش خانه داشته
ودر خانقاه و مدرسه چهل هزار سری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست هزار تخم مانند سیاه دانه و رازیانه
خبازان بر روی نانهامی پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند و آنقدر
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریه ناشیان تا ساق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اویه که پنج
فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر هرات
مشتمل بر پنج دروازه و دو فصیل میان هر دو دروازه گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر شمالی
درب ملک تا فیروز آباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد و هزار و هشصد
قدم است و خندق گرد شهر نیز بیست گز دارد و در اندرون شهر راسته
که دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا
دروازه قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در بین دروازه خوش و
قبچاق واقع شده از بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب
شمال این بلده سر بفلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساطین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و خطیره و گلستانست از عملات نفیسه آنشهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان
حسین میرزاست که در سیر انجمن ساخته شده است بی شائبه تکلف و غایه تصلف

مهندس اندیشه از کشیدن تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان نگارزگاه است
که شهرتش زیاده از مصر و ماه است و نیز از نوادر عمارات در ظاهر دار السلطنه هرات جسر است
که بر آب هرات رود بسته اند و آنجسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش
طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده است در هیچ یک از تواریخ مذکور نیست
که بانی آن جسر کیست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بیوه آن پل را بنا کرده است
وجه خرج آنرا از چرخه زنی و ریسمان ریسی بهم رسانیده و سخن پل مالان بزبان قلم آمد
بتقریب آن حکایتی بخاطر آمد بتحریر میرسد حکایت در زمان حکومت عبد الله
طاهر عمارت مجوس در هرات متصل به مسجدی آتشکده داشتند روزی والی مسلمانان را
بتخریب آن آتشکده محرک شد تا شبی مسلمانان آتشکده را خراب ساختند و همان شب
مسجد بجای آن آتشکده طرح انداختند مجوسان چون صبح بیدار شدند و از آتشکده و
مسجد قدیم نشانی نیافتند از هرات به نیشاپور نزد عبد الله داد خواه شدند و عبد الله
جمعی از مردم امین جهت تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد چهار هزار پیر مرد از هرات و نواحی
جمع گشتند و گواهی دادند که مادت الحیات این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقعست
دیده ایم و قبل ازین در ین موضع نه آتشکده بود و نه مسجد عبد الله دست ازان باز
داشت و مجوسان الزام قوی یافتند از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه غریب
بالنگ ناغی که در پنج فرسنگی آن بلده است کوهی است که در ان شکافی عظیم ظاهر گشته
بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد پیوسته از سقف آن صفه سنگین آب
میچکد نیابران حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از انجای تراشیده ساخته اند و احیانا

ماهی بزرگ در انخوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی باشد
چون در انخوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد والا فلا اکنون آن موضع
بغار خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم سیر مردم در انجا پیر و ند اولیا و علما بسیار در
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری
و محمد جرخ گرد شیخ عمود خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار و غیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ارزقی و محمد بن ابو بکر امامی و سعید و رگن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا نبائی و میر سم سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارغ
و میر دوری و خاتمی و مولانا آنی است باختر توابع و مزارع دلکشا و ضمایم خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از انجا بحصول می پیوندد و مقضا
فاتش یکی باز تا باد است که بهر سال دوازده هزار من انگور دوشاب در انجا عمل شود و مولانا
زین الدین آتابک از انجا است و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه سنشار
سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ ملا حده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در انجا
رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم انجا چیزی معلوم کند و چون بر دکان
رسید و در انجا شجار کم است از کنیزکی پرسید که این شجار کم است در جواب گفت که جان
اشجار نا بمضع دیگر رسید یکودکی گفت که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چار
من ازان حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
سکنبه بخرو انچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد ازان بر کمال دانش و عظمت

مثل آباد و بهمدان و خرجرد و زان در انجا مسجد بیست از محدثات ملکان آنمکان و بشطافی
آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد
و برفی بارید ان آغاز نهاد که هفتاد جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند
و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از توابع
آن سنجاست که شاه سابق پون سنجان که لقب شاهان رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند قدس سرهما از انجا خاسته و سلاطین آن بنظر که متون تواریخ بذکر
آنها مشحون اند نیز از ان زمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از انجا کان اند
و هم مقامی ست با نام و خربوزه با شیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بشیر ضعف
کمتر کرده باشند دیگی از کوه های آنجا چشمه ایست که در تابستان همه یخ می بندد و در
زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آنمکان قطب العارفان خضر
شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبد الرحمن ی است قدس الله تعالی
اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگوار کالشمس فی وسط النهار و مالنه و نوا
روشن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پور بهاء و عبد الله ماتفی و دوقی و ریاضی
و ظهوری است مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است
و این ولایت در از منه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن
نوذر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد معطر حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنه و در انجا مطاف طوایف انام است بسیار در زادوان
خیر البلاد دنیایی یافته اند و همچنین اکثر مشاهد میروند و گنبد مزار فیض آثار خشت

ای طلاست قنادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و متاع نفایس و دیزمین آنقدر افتاده است که
لاتانی است در مطبخ آن امام انام عالی وظیفه خوار و راتبه دار است و از تجار ان و تاجران
هر کس بنام نامی آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خیری و برکتی تمایان می یابد بملاحظه این امر
سود مسلمان بازار دانش و مایه داران و گمان بنیش از بنعل مُتمتع و مُنتفع میگردند و هدایا و
نذور روز بروز بدرگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سرایها
و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانهٔ امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد
دفینه و خزینه از کور و ناگذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بکفر قه شیعه مامیه
وسنی در انجا چون ابوبکر در سبزوار عدیم الوجود است آنا در زمان سابقه بسیار زندگان
و علمای اُست انا انسر زمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی امدات که هر کس
در انجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابونصر سراج است که چون وی فرمود
بود که هر خانه مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشارت اهل طوس بکمال
اعتقاد و انقیاد جنازه ها را پیش قبر وی آرند مانی بدارند انگاه بردارند و مشهد مقدس
منقسم بدوازده بلوک است که یکی از انجمله بلوک جافر غست و از غوان دره که بجای لطافت
بگرمی تمام خراسانیست از ضمایم این بلوک است و دیگری بلوک اخلو بیست و البشتان نیز از جاهای
نیک آن دیار است و بنطرق و بند کلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان منتسبین
آنسر زمین حجة الاسلام نام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمد بن موسق و معشوق
طوسی است قدس الله اسرارهم و از فضلای مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای
بلاغت مشور ابوالقاسم حسن منصور فرودسی و اسدی صاحب گرشاسپ نامه و خواجه

یکصد

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد بیرک صالحی و ملا غزالی و
شیخ رباعی و نجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غرمی و نسبتی و جدیدی و اتفی
و نادری و قدسی و شهید و غیره اند نشاپور از شهرهای مشهور خراسان است در
کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابنیهٔ طهورث میدانند اما اصح آنست
که برادر شاپور بن اردشیر شهر نیشاپور را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور
تمام رغبت آن را ازوی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او
رغبت کرده نشاپور را بساخت و نه نام نهاد و مردم آن را نشاپور میگفتند تا بروزگار
نیشاپور فرا گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور
ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنهٔ سابقه آن را امهات
البلاد میگفته اند چه بحسب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
جایی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده سه کرت بسبب

زلزله خراب گردیده و در پانصد و پنج بواسطهٔ استیلای قوم غزان صورت
عظیم بدان شهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم جموع چنگیز
خانی بسموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدان ولایت وزیدکه تا حال
نسیم راحت و شمال عافیت بر مشام سکان آنجا نرسیده گویند
دوازده روز شمار کشتگان آن شهر کردند هفت لک و چهل و هفت هزار
کس بحساب آمده فرد چون صرصر تند بر چراغان گذرد بی نور کند
چراغ بدی را نشاپور یکی کان فروزه است گوسند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
و معجون آن مقاوم سموم است و اکتحال آن موجب مزید روشنائی و اگر فیروزه نکنی
کنند و بر انصوت منفی گیسو دار و کودکی اورا در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقره
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور رسم عاجی است که بدان
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفزاری در تاریخ
مبارکشاهی آورده که وقتی جهت یکی از خلفای عباسیه رسم عاجی برده بودند که بوزن هفده
من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد
و ابو عثمان جیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی
و احمد حرب و ابو محمد مرتعش و ابو بکر فراء و ابو عمرو امیر خالویه و حسین بن محمد السلمی
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقطی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الائمه محمد
یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبد الله و امام سلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و
سید صدر الدین صاحب خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و
شاه قوروخبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی
و قنبری و میر حسین معمائی و خواجه حسین بنای و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیر
و میر ضعفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند سبزوار از کثرت باغات و اسواق
و عمارات جائی نزه و باطراوت است و میدان سبزوار نهایت بانضرت و خضرت
و خشه و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده الحال آن موضع در عین شهر

بمیدان دیو سفید اشتهار یافته و شب سبزه وار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت
میکند چه از سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که
روز مردم سبزه وار چون شب ایشان میخواهم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن
بدی نکته بین لطیفی فرو الوجهین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب میگذرد
و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آنملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار
ظریف و تیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب با قصی الغایت میرسانند و با سنی و شیعی
در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان مبانی که عبارت از بنیاد کل جهانی انسانی
است مینمایند قطعه خواهی بهر دو عالم اگر امن از بلا ۔۔۔ بر هیچ فرقه ستم روا مدار
آخر نه هر یکی چو تو در افسر نیش نمک شرم دار از کرم افسر بدگاه ۔۔۔ سیف الدین
طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و فاضح از اندیار اند اسفراین ولایتی است
در غایت وسعت و نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین دویگر
قاین و اسفراین بجانب شمال و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت
خوبی بحصول می پیوندد و خصوص امرودی است که آنرا در مغان گویان بدیگر شهر
و مکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیر سال عجیب التمثال بسیار که غایت
سایه خوردی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت که در زمان نوشیروان
انها را نشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ علا
الدین غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در انشهر واقعست
شیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین یورچین از

مملکت اند جوین ..... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون لبسر خود ولایتست
سمیع اشجار و اثمار و انهار و باغات جنت آثار بسیاری از شهر و دیار ترجیح دارد
همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم و از خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست بالاکو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردیده نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود و در بهشت
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش
غایت درستی و راستی و سلنگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک بعمل می آید
و انبوه زگان آنسرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جلال
محمد کریدست و نوعی نیز از انجاست ترشیز بانواع فواکه و اصناف محصولات

از استست از ابنیه بهمن بن اسفندیارست از مضافات جی ارصد

میسی آن بانام اهست و دیگر کاشمرست که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در
وقت طلوع و غروب آفتاب سایه اش بمقدار یکفرسنگ میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آمده که آن سرو را جالینوس حکیم نشانیده همدان کتاب آورده که در کاشمر هرگز زرد
بوفوع نپیوسته از شعرای آنجا مولانا طوطی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبدی
جنابادکه بعضی بگوناباد اشتهار کرده اند ..... از ابنیه گیوین گودرز
و اقسام غله و میوه در آنجا خوب میشود و در ..... یکی از مضافاتش کاریست
کلاول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه نخیر آن هفتصد در عمقست قوت

ولایتی است معمور اقسام میوه از خربزه و انگور و انار و شفالو و زد آلو و توت در اینجا
بعمل می آید و انگور چینی از انملک موبز کرده با فستق همانند یار در ظرف ها کرده برسم
تحفه بدیگر ولایت میبرند و در فصل بهار هر روز قریب بالضروره کشته میشود که
از پوست آنها قیمتش بحصول میپیوندد و در تون بره گوسفند زنده در آرزو نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فربه و پروار میسازند که زیاد بر آن تصور نتوان
کرد و از این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحیرتی از اینجا است فهستان ولایتی است
وسیع و مردم کافی بارتبت و صاحب فراست از اینجا بسیار برخاسته اند و اگر نویسنده
وحساب دانند اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته اند چنانکه نوشته می آید
طول و عرض آن ولایت چهار صد در چهار صد فرسنگ گرفته اند و مضافاتش شش لک
است یکی از ان طبس مینا است و دیگری برجند است که منشای آنجا مشهد است و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قالی آنشهر بنام است و مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و عن کل الصحابه در بیرون شهر در دامن کوه
واقعست و در هفت یکروز صغار و کبار آنجا بطواف آنمزار رفته و آن روز را در آنمکان
بپایان میرسانند و یکی از مواضع قاین موسوم بخشت کوهیست و غاری در آن که بیکبر نبوده
آن رسیده و در پنجگاه غار صفه ایست که در زمان سلف مقبره از سادات را با کافر
مقاتله دست داده و در حین هزیمت در این غار مختفی شده اند و از آنزمان تا حال بهمان نوع
مانده اند و اصلا از پوسیدگی و بیچگی از ایشان بهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
ایستاده اند و یکی را سر دارد و بر گاه دستار چه که بر آن زخم بسته اند باز کرده

بازکنند خون در سیلان می آید اکحال آن موضع بغبار سادات موسوم است و جمعی از مجاوران
در آنجا میباشند که سالی یکمرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و الله اعلم بحقایق الامور
مخفی نماند که فرقه ملاحده اسماعلیه دو طبقه اند و طبقه اول اسمعیلیان مغرب و آنها
چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب زمین و افریقیه و مصر دویست و شصت
و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و مبالغه
نیز یک فرقه است که قایل بامامت اسماعیلیه می باشند و در میان آنها فرقه
بسیار است از انجمله فرقه مبطله که حجرالاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ما از
از چاه نخشب کشیده بودند و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین
و علماء و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل بتناسخ
میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبدالله است و اینمهدی
خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را بانحو یکه میرسانید که
محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای
امامت نمود در سنه دویست و نود و نه هجری در مغرب خروج کرد و بر ممالک آنجا
در سنه سیصد مستولی شد اما علمای نسب در این دعوی او را تکذیب نموده اند گفته اند
که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد
بعد از اولاد مرد و ابو نصر بخاری که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای
نسب در این باب همچنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او بوده و علمای نسب را
در حقیقت کار او اختلاف است نسابه مغرب گویند که از اولاد عبدالله بن سالم البصری است

وپدر او در بصره نانوائی بود و نسبت بعراق گویند که او از نسل عبد اللہ بن میمون قداح
رافضی اهوازی است و اعتقاد مهدویه که انهم فرقه ایست از اهل تشیع آنست که محمد
بن عبد اللہ مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بردی خروج کرد بود
کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثمانیه یطلع الشمس
من مغربها و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب و از مذاهل حدیث از مقتضیات
ایشانست تاویل مذکور بهمانه مختار خاطر ایشان و حاکم که یکی از سلاطین بنی عبید است
حکم کرده بود که هر جا نام هذا کور شود سجده کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
و باین ادعا گاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوای علم غیب نیز میکرد از حکمای یونان
معتقد تصانیف حکیم ابناء و فلسفه هری بسیار بود تا دولت آنجماعه سپری شده بعد از
عاضد ملک مصر بدست صلاح الدین یوسف افتاد از جمله متعلقات عاضد اسمعیلی
عصائی بوده از یکپارچه زمرد و صد هزار جلد کتب نفیس مطلا و چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه
هشتم است از آن فرقه پسر بزرگ خود را تر از نام ولیعهد گردانید و بعد از چند گاه اردی
رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنابران بعد از فوت او اسمعیلیه دو فرقه شدند
زمریه بنابر اصل مذهب که نص اول اعتبار دارد با امامت تزار قایل شدند و از مستعلی
تبرا کردند و زمره نجلافت مستعلی بر طبق وصیت مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح
بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد امامت تزار کرد و ولیعهد اول
بود داشته و پدر حسن صباح یمنی است از انجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده
بود و حسن در ری تولد یافته و از انجا بمصر شتافته و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

ترار را با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هر سه پسر و زندان جان دادند و حسن صباح
چون دشمن مستعلی و معتقد ترار بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل صغیر از آن زن با
آورده گفت این پسر ترار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام کرد و شهرت
سنه ۴۸۱ چاصد و شصت و هشت قلعه الموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان و رودبار دست یافت
و اهل آن دیار بقبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سنجر سلجوقی از مخصوصت
او درگذشت کار او فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و تبضا
میپرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات میکرد سی و پنجسال بحکومت
گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در سنه ۵۵۸ پانصد و شصت و هشت درگذشت و در ایام او
بسیاری از عظمای اهل که بر آئین الحاد و تشیع او اقرار داشتند بزخم فداویان کشته شدند
و چون هادی که او را پسر ترار بن مستنصر اسماعیلی قرار می دادند هنوز طفل بود کیا نام شخصی
خلیفه خود ساخته و بتعظیم هادی وصیت کرد و پس از این هادی را شبق نغوذ غلبه
کرد و چنین کیا را طلبیده گفت پدر تو که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال
اند و او امیر سدهر چه خواهد بکند و چنین کیا بردارشده پسری آورد حسن نام و چون
هادی مرده بود اینهمه اظهار آن زن است و علی الاختلاف حسن خود را پسر او
قرار داد و دعوای امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه
میخواند روزی در خطبه گفت که امام سامیر سدهر چه خواهد بکند و رفع تکالیف شرعیه
نماید مرا امر الهی از غیب میرسد که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات
حلال سازم هر چه خواهید کرده باشید بشرطیکه باهم تقابل و تنازع نکنید و از حکم امام سر نپیچ

نرویدہ همچنین بروز هفتدهم در رمضان در سنه ۶۵۵ پانصد و پنجاه و پنج در های قلعه الموت
مردم را جمع کردند و منبر نهادند و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر برافراختند
و خطبه خواندند که من امام تکلیف از شما ساقط کرده ام و امر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم
این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمدند و افطار کردند و من
بکلیه انواع ملاهی شد قوشهای با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این من
حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال بهمین
روش بود و از حسن صباح تا اینوقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها گذشته
بود تا خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر
تبرا کرده از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود و علمای
صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را
جهت خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در دیهی از دیهای رود بار مسجد و حمامی بنا
کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید و بعد یازده سال و نیم در رمضان سنه ۶۱۸
ششصد و هژده در گذشت اما پسر او علاء الدین بر خلاف پدر موافق اسلاف
خود ملی شد و پسر او رکن الدین خورشاه نیز بر روش ملاحده بود چون هلاکو خان
در سنه ۶۵۵ ششصد و پنجاه و سه موافق لوئی نیل ما بران در آمد و از کنار آب جیحون تا قضا
بلاد و مزبج ضبط آورد رکن الدین خورشاه را بعد تحصن و محاصره گرفته دی بعد از ان
بقتل رسید و بقیه ملاحده اسماعیلیه در سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار مستاصل و نابود
گردانیدند و در کهستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مدتی رکن الدین خورشاه

او در قلعهٔ الموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بر سر او فرستادند و
او را با خاک برابر ساختند تا در ای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل آن فرقه
مدعی امامت نماند و قلعهٔ الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ۲۴۶ دویست و چهل و
شش احداث کرده بود الموت در اصل لغت آموت است یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود و الله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بروی زنند باید تا چون مردم پنهان
شوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند بعمل آید در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چیزی بوزن رمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان رودباری است که بر کیش حسن صباح بود باینجهت تراری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آنشهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آنملک در دچشم نبود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد و لیکن از آنشهر میوهٔ بوی خوش بشام میرسد و در آنولایت
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر را نفع کند و چون بسطام از جاهای بالاست
و آن مرغزاریست که از غایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت روضه
رضوان است و در یکی از مضافاتش ایزنام چاهی است که اگر ناپاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد و مادام که آنرا برنیارند تخفیف نشود از آنجهت قطرهٔ آب وضوی است
که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطا

کنیه از حضرت
بایزید بسطامی قدس سره

العارفین شیخ ابویزید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بآن بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد و امغان در جوار بسطام شهرستی در آنجا چشمه است
که هرگاه لنه حیض دران افکنند باد پیدا شود بعضی در وقت خرمن کوبی انکار کنند و هر که
ازان آب خورد شکمش منفخ گردد و آنچشمه را باد خوانی گویند و از یکنار امغان شیخ ابوجعفر
رحمة الله علیه از شعرای منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله و خاطر خطیر و
ضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طبق تسطیر جاوه داد تعلق بخراسان
مگر چند شهر از ماوراء النهر و غیره که در اقلیم بابل همت واقعشده بعد ازین هر چه بقلم آمد
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست اگرچه بر صبی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقالیم سیم شمرده اند و هوایش مایل بگرمی است اما صحیح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصبهان بن فلوخ بن لوطی بن لوسان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از بانیه اصبهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصبهان لفظ مرکبست از اصب که بمعنی سپاه
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بود و شاه زمرد گفته اند که اصبهان
نام تمام سورست در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهود یه خواندند باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر بگریختند پاره از خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهر بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلدان آورده که آنشهر را اسکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در نزهت القلوب مسطورست که اصفهان ابتدا جهار باد یه بود که عبارت از

از کران و کوشک و جوی و باره باشد و چند مزار عنبر داشته که بعضی اطهورث پیشدادی
و چند یزد جمشید ساخته بود چون کیقباد آزاد دارالملک کرد و چهارده موضع دست داد
شهری بحصول پیوست الحال آن دیها موسوم بکوگچه دیه چون کن الدین حسن بن
پویه بر آن شهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه قمر در قوس باشد آن شهر را باره کشیدند امروز
آن بحال خود است و دور و باره نیست و یکهزار گام است و در تمام ایران نجیل گردد و
شهر اصفهان بر کنار آب زنده رود است و از زنده رود دو هزار و یک نهر جدا میشود و هشت شلوک
کفایت کرده فضلات آنچنان بزمین میرود گی فرو میرود و از کران که تصفیه فرسنگ است
بیرون می آید و بعض او لایات دانیز منفعت رسانیده بدریای شور میرود نظم
هوای بهار و لب زنده رود جهان از شادی رساند زود لب اهل عشرت چو خندان
شود دروخرمی نقش میدان شود و در اصفهان بسبب نقاب آب و هوا مارو گردم
دهوم کم تب باشند و در هوای گرم گوشت زود متعفن نشود میوه اش تا دیر وقت
تازه بماند و هر چه از قسم غله در انخاک دفن کنند چون زمین نجیل است نیکو نگهدارد و زلزله
و صاعقه و باد تند و بیماری مزمن کم اتفاق می افتد و حمامات عمارات و باغات نیکو
دران شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیکو
ایرانست و از بزرگان سلف آنطرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله
تعالی عنه و عن کل الصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور مکه و
ابراهیم بن عیسی و ابو عربست و ابو مسلم مروزی در انجا تولد یافته و چون در ری
خروج کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آثار خیر او در حرمین شریفین بسیار است

شهر اصفهان را کوهی از هر طرف نزدیک بشهر است

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صعدی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه است و ابو بکر بن داود و فقیهی و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی اسملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو علوی
نیز از انجاست و از شعرا محمد سفروه و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید اجول و شیخ اوحدی صاحب جام و شمس
الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نوری و صاحدی و صلاء و جزئی و ضمیری و صبر
و شکیبی و بابا طالب و صفیا و غیاثا و ملا و غاو و خلی و حرفی و ابو علی و وفائی
کورد و امیر امانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بنلی و غیرهم نظر ولایتی است
نزه و باطراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد شیخ نور الدین عبد الصمد از میردان نجیب الدین علی بن برغش از املاک
زواره نیز سی پاره ده دارد و زواره برادر رستم زال همت بر بنای آنگماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون سنیش گیت از تفاعش
خوب بحصول نمی پیوندد و آنقدر کشش نیک میشود خصوص انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش ندارد و حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در انجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد رمال و قاسمی و غباری از انجاست کاشان بهیرت
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و اسواق
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر متکوحه

هارون الرشید آنشهر را بطالع سنبله بنا نهاده الحق شیرینی و پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان انجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعرا فی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مردم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی مشخص
دارند اول در آوان ربیع متوطنان انجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده فرو
یکماه بر کنار سبزه و صحرا خیمه اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در فصل گل ز خانه نشینی چه فایده ؛ زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده ؛ دیگر سیر
گل ورفین است و رفین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بری آید چنانکه سیاحان
جهان مثل آنچشمه کمتر نشان داده اند و اکثر زراعات و باغات کاشان بین آب است
دیگر انچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و لاله خد آنشهر است که بهر گامی دلارامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید رویان مه جبینان ؛ همه
زرین کمر سیمین سرینان ؛ توان جان داد اگر زر نیست در دست ؛ پی یک
بوسه آن نازنینان ؛ و از قسم میوه و فواکه انچه در زرستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه می دارند که اگر بعد نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر را از حشرات عقرب قاله در آنشهر نیست
است که بقط کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب آنکه بر غریب بمضرت
نمیرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار برخاسته اند حضرت غزالی
محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قصیده تائیه فارضیه و شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر و ولیات و کتاب اصطلاحات صوفیه رحمة الله علیهما از انجا اند و از
فضلا و شعرا نوشیروان خالد و افضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن کا
و مخلص و محتشم و میر حیدر رفیعی معمائی و میر هاشم سنجر و ملا طیفور و فهمی و حاتم و
شجاع و ملا حیدر ذهنی و رضائی و شریف و غیره از انملک بر رویکار آمده اند
جربادقان از ابنیه همای بنت بهمن بن اسفندیار است در نزهت القلوب
آمده که چون همای آنشهر را بتمام رسانید موسوم بسمه شد چه نام همای سمه بود
و کرة بعد اخری که آبادان شد و بگلبادگان اشتهار یافت و عرب معرب
ساخته جربادقان خواند هوایش معتدل است و ارتفاعش نیک بحصول
می آید و نجیب الدین از شعرای انجا است **کمره** محشر جایی است و میوه کم میشود اما ارتفاعش
نیک بحصول می پیوندد از شعرای انجا ملا علی نقی کمره است و برادرش الفتی
خانار دره ایست قریب چهار فرسنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فواکهش
خوب میشود خصوص سیبی است که آنرا خلاطی نامند و انگبین بسیار در انکوهستان
می باشد و از شعرای انجا زلالی صاحب محمود و ایاز است تابعی و طاعتی و سرودی
و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خانساری پرسید
که شنیدم در شهر شما خرس جنگلی را صاحب میگویند جواب داد بلی صاحب **فرا**
مان ولایتی است در زمان سابق از منسوبات قم بوده الحال جایی بسیار خوب است
زمینی و آبی خوب دارد و غله در و نیک بحصول می پیوندد سید جلال الدین
از شعرای انجا است **نفرش** ولایتی است کوهستانست و از هر طرف

که بیرون روند بکبریوه باید رفت هوایش معتدل است و آبش از چشمهٔ کاریز است و همه وقت
در انولایت ارزانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او
مغاره هست که کسی به نهایت آن نرسیده و در میان مردم آندیار چنین اشتهار دارد
که وقتی گاوی بدرون آن مغاره رفته و از فراهان بیرون آمده بدین جهته آن مغاره را
گاوخل میگویند چه خل بزبان آنولایت سوراخ را گویند و از شعرای آنجا امیر قدسی
و میر عبد الغنی و ملا وجهی و ظهیری تفرشی است قم از شهرهای معظم عراق
بوده اما الحال چندان معموری ندارد و از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنهارا
صدر گرفته اند یکی قم است و عجایب البلاد آمده که حجاج همت برآبادانی انگاشته
و قم را خاک فرخ میگویند و تربتی بس مبارک دارد چه مشهور است که چهار صد و
چهل و چار امامزاده و ولی در آندیار آسوده از انجمله یکی مزار فیض الانوار حضرت
بی بی فاطمه همشیره امام علی ابن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و این بنا
در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدل است و از میوه آنار و خربوزه نیک
بحصول می پیوندد و گویند در انولایت عود بوی ندهد و نزدیک بآن شهر وادی است
که یوز در انجا بسیار میباشند و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از
آب انجا خاک را خمیر کرده باذن الهی شپیره ساخت و زندگی یافت و هم در انجا خاک
مرده زنده کرد و در ایام سالفه دران بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا را از
مار و گزدم اصلا ضرر نمیرسید و دران ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گزدم بالا
رفتن بران امکان ندارد و دران نزدیکی نمکسار یست که هر کس از انجا نمک برگیرد

قیمت و بهای نمک در انجا نگذارد چهار پای او لنگ شود و حضرت شیخ نظامی
در انملک تولد یافته چون در گنجه نشو و نما گرفته بگنجوی مشهور شده از شعرای آنجا خواجه
شهیدی و گلخنی و وحیدی و قاضی جهان و امیر حضوری و امیر شکی و ملا ملک خبر
ظهوری بوده و ساقی نامه بر نهج او گفته بهجری شمشیر گرد و غضنفر کره خاری و امیر والی
و بهاری هست ساوه از شهرهای قدیم است طهورث بنای آنرا نهاده و پیش
از روچانه مروقانست از میوه هایش انگور و انجیر و انار و سیب نیک میشود اما جود
کاه آنولایت بچهار پایان سازگار نبود تا مرتبه که کاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند از
جاهای متبرک انشهر یکی مزار فیض آثار سید امام اسحق بن امام همام موسی کاظم
رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در ششصد و نود و پنج ۶۹۵
در عهد سلطان غازان خان وفات یافته نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجدیست
که آنرا باشتمیل پیغمبر منسوب میدارند و در سوابق ایام بر کنار شهر بحیره بود که اکنون علامت
و نشان آن ظاهر است و در شب ولادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه وسلم خشک شده و دریکی از مضافات ساوه کوهی است که چون پانصد تاب
بالا رود ایوان سنگی نمایش آشکارا باشد بنظر آید و متصل آن ایوان دیگر است سنگین
و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که همیشه
از انها نقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری بکند از آن زمان خشک
شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن گشاده است و بعضی تنگ زعم اهل
ساوه آنست که هر فرزندیکه رشید باشد دران سوراخ تواند رفت و اگر او را رشدی نباشد

در انجا مجال دخول و نیابد و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس توطن
بطوسی مشتهر گشته و در قلعه آلموت که یکی از قلاع معتبره رودبار قهستان است بتحریک
مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان او را خلاص کرده با خود گرفت در دار السلام بغداد
قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بشهادت رسانید و از شعرای باکمال ساوه خواجه
سلمان ساوجی است همدان از شهرهای قدیم جهانست و این شهر را همدان بن
سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آن را جمشید بطالع
حمل ساخته هوایش سرد است و آبش از کوه است و اطرافش بجمیع سبزه و جلگاوبرو
نمونه کشمیر و نشانه باغ جنان است گویند هر که غمگین در این شهر در آید شادمان گردد و در
عجایب البلدان مسطور است که در زمنه سابقه در انجا هوائی در غایت برودت بوده
و یک نیزه وار در اندیار برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخره
جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
صخره جنی شیری ساخته طلسم سیاری سر او برف را همدان منتفع گردانید و بعضی
فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جمله اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یکفرسنگی همدان
بسمت غرب واقعشده دور آن دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از
اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قله آن از برف خالی نباشد و ماشا رود که
از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد از متعلقات همدانست
و از اولیای محل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات
و حضرت امیر کبیر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمندش سید محمد

همدانی و شیخ فخرالدین عراقی و ابو عبدالله و احمد قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن بن ابی بضم صاحب بهجت الاسرار قدس سره از اندیار است و از
علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظ یمنی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و حیرانی و ضمیری و هلالی و اشکی
و اقامیر و عبد الغنی و قصیری و بزمی و حمیدی رومشربی و پناهی و طالب کلیم از
ملک اندخاوند شخصی است قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان انکه آن بلده از بناهای
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در جیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس اغاز
باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رود
بنیت استکشاف احوال شب انجا بسر برد البته سر انجام کار بخواب بیند و هیچ تخلف
نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه آبیست در شکاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد سنگی برود و با آواز بلند بگوید که محتاجم آب
فی الحال روان شود چون زراعت او از آب مستغنی شود باز بآواز بلند بگوید که
کفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و زود بعد از سه روز هلاک شود
اردبیل بعد وبت ماد لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و اثمار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن تابه بر
نکند هر گاه اهل اردبیل باران محتاج شوند آن سنگ را برگاوان بار کرده به شهر میبرند
مادام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برند باران ساکن باید

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجاست **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است
و مؤلف عجایب البلدان وصاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده علویت روایت کرده اند
آمانز د محدثین بصحت نرسیده و باغات و ساطین در آن بلده بسیار اند و مردم انجا
بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند
وچون چار پایان آن ها را در شکم پیدا شود انجا برند و بچپ و راست بگردانند و آن
دابه سکین کند و از ان الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیلهٔ
معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما
یافته چنانکه در تدوین که مشتمل است بر احوال قزوین مذکور است که شبی از شبهای که
در انجا خوابی بود آوازی آمد که رجلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند بی مانند
از قبیلهٔ ایشان در گذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی
خربوزه پاره کرد نوری از ان بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور
از ان خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
قزوین زنی دختر زائید که نیمهٔ زیرین او بر شکل دختر بود و نیمهٔ علی از ناف بالا دو
پیکر و چهار دست و دو سر هر یک متحرک بود قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود
عبد الله آباد موضعی است نزدیک قزوین و در انجا چشمه آب گرمی است
که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این
آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون از ان آب غسل کنند شفا
یابند رے ولایتی بانام است در مسالک و ممالک آمده که از خراسان و عراق و غیر

از دار اسلام بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و فسیح ترین واقع شده و آورده که اثری عروس البلدان در بنای شهر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی بر آنند که زیرا رازی بن اصفهان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند که رازی بن خراسان ساخته و بعضی هوشنگ نیز نقل میکنند و اما حمد الله مستوفی آورده که شهر ری شهریست پیغمبر علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مهدی با الله عباسی عمارات شهر ری بانیمول بوده مدارس و خانقاه شش هزار و چار صد و حمام یکهزار و شصت و مساجد چهل و ششهزار و چار صد و سیا یکهزار و دو صد کاروانسرا دوازده هزار و هفتصد و کاریزهای جاری هژده هزار و نود و یک و دخانه نیز بسیار بوده و محله ها نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل هزار خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجدی هزار چراغ و آن از طلا و نقره وغیره بود که هر شب روشن میکردند و مجموع خانه ها هشتاد و لک و سیصد و نود و شش خانه بود که مردم می نشسته اند لا یعلم الغیب الا هو مگر از عقل بعید است و در مجمع البلدان و کتاب هفت پیکر آمده که ری در زمان بهرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفهان بهم پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آنشهر بقتل عام و زلزله ویران شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و ابو القاسم عباسی عمارت بر اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمد و کرت دیگر بقتل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد العباد آورده که در ان فتنه در شهر ری هفتصد هزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شهادت رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت ری در ابتدا نه بلوک بوده عارفشاه آو

انهام ۳ سیوم فرخ ۴ خوارزند اصفهان ۶ شمیرزان ۷ شهریار ۸ مساوح ۹ ایلاغ در نزهت
القلوب آورده که رود بار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت
رستمدار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از ری اعتبار کرده اند و باقی را علیحده
ساخته و آنقدر در ارتفاعات او افزوده اند که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل پنجاه
پای تخت سلاطین صفویه بود از ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله و سامان
علاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستمدار و ساوه و قم نیز
از انشهر بخشی دارند و میوه نیز در آندیار بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب
المثل است و همچنین انار لیکن کمی از ترشی با اوست و انجیر و زردالو امرود که از نظر
نامند و شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری دولتخواه
که عبدالله ابن زیاد ملعون با وجود یکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم
الله وجهه بوده بطمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته دین ابدنیا داده
و چون قدری از اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر
میرسد و آنکه در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان دولت اطبا است مردم از میوه
خوری خود را نمیتوانند گرفت در ری تب لرزه مبتلا می شوند و لیکن این تب لرزه
در شبانروزی از دو سه ساعت زیاده نیست و بعد ازان برخاسته هر چه خواهند
میخورند بهر جا که اراده دارند میروند چنانچه مشهور است که جمعی از دوستان با همدیگر برای
میرفتند یکی را تب لرزه آمده و از همگنان التماس کرد شما ساعتی توقف نمایید تا من
بلرزم و بیایم همین احوال در راجرود که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و هر مسافر

دررسی نزول کند البته چند روز بیماری کشد الا ماشاء الله فرد دیگر چون ری غریب دشمن
ای وای من وغریبی من ۔ ودر نزهت القلوب بطیب آورده که اصفهانی وری ازاریاب خو
شهر باهم مناظره افتاد هریکی تعریف شهر خویش همیکردند اصفهانی گفت خاک اصفهان
مرده را تا چهل سال نریزند ری گفت خاک ری مرده را چهل سال بر دوکان در داد و ستد
دارد و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند و بسیار بد و زند
واصل شهری در حادثهٔ چنگیز خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه
از وی محو گشت امروز دارالملک ری یکی طهران و دیگری در آئین است که ذکر آن کرده
خواهد شد انشاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسپ صفوی همت شهریت پذیرفت
وبعد از وفات نادرشاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاچر و فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
دارالملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصرالدین نام در آنجا دارالملک دارد و طهران بجهت
انهار و اشجار و باغات مستثنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویه اش کوهستانی است
سوسوم بشمران که قطعهٔ بانضارت و خضرت است و در ایام سابق این کوهستان از شمر
ایران میگفته اند و در مضافاتش اقسام میوه نیک میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب
پتیاس میشود و همچنین در دو فرسنگی آن کوهستانیست مشهور بکند و ساقان که آن نیز
از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان جای لاثانی است و از خواص
امرود و شفتالو نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در دهان داشته
باشند و در شهر ری روضهٔ سید الشهداء امامزاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی رضی الله عنهم قبلهٔ حاجات خلایق است و مردم از اصناف و اکابر و مقیم و مسافر

بشرف زیارت مشرف شنند مهمات و مقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار قبر عبد العظیم بالری کمن
زار جدی ابا عبد الله رضی الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در اختتام روضة الشهداء
و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تسنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسبب واسطه بشاهزاده متمتع
سط اکبر امام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دوانقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول نیز گویند و مدتی
در طبرستان سلطنت گرد دیری آمد و وفات یافته رضی الله عنهم و از شهریه بیا
اولیاء و علما بر خاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسین و شیخ نجم الدین
معروف بهدایه و شیخ ابو بکر سجلی و شیخ ابو القاسم و ابو عبد الله بن حامد و حسین بن احمد محمد
خواز و شیخ ذرعه رحمهم الله و از علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم حنظلی و ابو ذرعه قزوینی
و ابو مسعود ابن احمد القرات و امام فخر الدین رازی و بن ذکریا محمد ابن احمد دوانی
از انجاست و ابن عباد وزیر آل بویه هم از انملک است و از شعرا ابو زید محمد العصاری
و بندار و عماد شهریاری و جلال الدین حواری و ابو المفاخر و بدر الدین قوامی و مسعود
و ابو المعانی و شاه صفی الدین و غیره اند و **ولاب** قریه ایست از اعمال ری و میوه و غله
موفور و ایضاً ولاب شهریست در یمن که آنرا سوق الفرج خوانند و تبر دیهی است
در نواحی طایف که عبد الله ابن عمر ابن عثمان بناء نموده است بدان موضع و دیگر قریه ایست
میان مکه و مدینه همچنین دیهی است در ولایت اهواز در بغداد نیز محلی بوده **شهریار**
بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور و آبادان بسبب مرغزار و اب

وباغات رحجان بر باقی دامات دارد و در آئین درزمان سابق حاکم نشین بوده قلعهٔ
غایت حصانت دارند گویند از بناهای شاپور نقاشش است الحال بعد از طهران در
محلی بدان سنگرف ترین است واز میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحجان دارد و
مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از انموضع خاوه است که حاصلش قریب به هزار
تومانست واکثر ارتفاعاتش یک من صد من میشود و ایضاً حسن آباد که حاصل آن
از دو هزار متجاوز است وهمچنین چند موضع دارد که حاصلش بالغ صد تومانست
باقی بصد تومان مازندران ولایتی است با قصبات وارتفاعش نیک می شود ولیکن
اکثر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم
مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند و قدرت بر از آلت بکارت لنوان ندارند و در زمان
سابقه مردم مازندران و رستم وار موی سر سگیذ اشتند و دستار بر سر نمی بستند
از شعرای آنجا سعیدای اشرف است جیلان ولایتی است مشتمل بر جبال سهمگین آثار
وعقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که سد راه مسافر
شمال وصبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است ابریشم
در کوه و دشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آنمیار در لیل و نهار زیاده
زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
وتوابع آن و قسمی رشت و تومن و لواحق آن و در هریک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است
و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب
می یابد و نوروز گوشت گوسفندان و دسومات در آنولایت ضرر بسیار میرساند

رسانند گویند در جیلان چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد گردرین
اوزشغال شنوند و متعاقب آن سنگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا
منکشف گردد و زکریا بن محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من اینحکایت را
شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا آنکه ولایت افتادم و بکرات ایمعنی مشاهده کردم
دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را دو پسر
ماند اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت عمر
اعظم است فرزند دوم زید است و این زید بن حسن را از یک پسر عقب ماند که او را حسن
بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت
از انجمله بود بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبد الله
محض که جد حضرت محبوب سبحانی است و ابراهیم فرزندان بسیار داشت ازیشان خلیفه
بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند نقبای شیراز و اصفهان همه
اولاد اویند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
عراق بیشتر اند و نقیب بن طاوس از نسل اوست و فرزندان جعفر نقبای بصره اند عبد الله
محض اشرف پسر بود از همه و اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب
الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت ازوست و در مدینه منوره مدفون اند
شهید شده و این قصه در تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که خلافت را دیلم کرد و
بحبس هارون رشید افتاد و قصه مباهله با ابن زبیری در تاریخ عباسی نگارستانه
بتفصیل مذکور است و نسل او در حوالی رمضان بدیه با طبرستان و دیلمیس که در زمان هارون

رشید در مغرب خانه بوده و فرزندان او ملوک مغرب و جابلقا و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم در دیار بربر خلافت کرد و نسل او انجاست و امرا و شرفای حجاز از
نسل موسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متوهم بودند سید عبد الله که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در انجا گذرانید و بعد از وفات ان
اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ صالح بن موسی افتاد
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانیده و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات و الارضین
سید عبد القادر که بتاریخ غرهٔ ماه مبارک رمضان سنه ۴۰۱ چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرموده و در سن هژده سالگی ببغداد تشریف برده و در انجا سکونت
ورزیدند رضی الله تعالی عنه و عن آبایه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر بتقریب
ذکر جیلان در باب سکونت سادات نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد اقول
بایجان مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره دار الملک تولا
تبریز است قصیده صاحب نزهت القلوب و مولف عجایب البلدان از اقالیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان
که تبریز را زبیده خاتون منکوحه هارون رشید در سنه ۱۷۵ یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاده و در سنه ۲۴۲ دویست و چهل و چهار بزلزله خراب شده باز در زمان متوکل بعمارت

بحال نرسد اول آنرا در ایام دولت قایم عباسی ابو طاهر منجم شیرازی به تبریز افتاد حکم کرد که در شب
جمعه چهاردهم صفر سنه چهار صد و سی و چار مابین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و اکثر خراب
میگردد و بنابران دار و غه بحر بن مردم از دیوار بست تبریز حکم داد و اکثر مردم در آنشب بصحرا
رفته بجانب شحنه نظاره میکرد و نمکه یکبار مقارن وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزلوا
زلزالا شدیدا هویدا گشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
بودم مردم جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند و
دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلوکشته هم ابو طاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع
وقت برج عقرب بود و آنوقت آغاز بنا نهاد گفت من متعهد خرابی زلزله هستم تا سیل امتضمن
نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته
عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست بعد ازان الی یومنا هذا بواسطه زلزله
انهدام بنائی آن خطه راه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت
خوبی میشود اما آبش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت
بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد و بنابراین تبریزیان
در زمستان آذوقه و سایر ضروریات الفصل در سردابها که در زیر زمین ساخته اند ذخیره
مینمایند و در وقت دم سردی و هنگام استیلای برودت وی در انجای نشسته بفراغت
اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دمه بیتنع و دم ۰ پای رفتار را کند چو قلم
اهل تبریز همه یکی چون مور ۰ مانده در زیر خاک زنده بگور ۰ چون اکثر مردم تبریز افیون
میخورند و در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درست نمیشنود و بعد از پیشین که کیفیه

رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان ملایم و نرم جواب گویند و تیز زبان سبب
صاحب نخوت و تکبری باشند و بانگ سبعی خلل در محبت و مودت آن پادشاه یابد والله
اعلم بر خاطر عاطر گلدسته بندان مخفی نماند که چون ورقی چند از احوال اقلیم چهارم از سواد
بیاض رسید اکنون لازم است که خامه مشکین خاتمه تحریر قدری از کیفیت اقلیم پنجم بپردازد

نظم بحمدالله درین فیروزه طارم ؛ نمودم سیر گلزار چهارم ؛ مدد گر از نسیم بخت
بینم ؛ گل از بستان پنجم تر چینم ؛ رنگهای خیال تازه و تر ؛ دماغ عالمی سازم معطر ؛

الاقلیم الخامس صاحب این اقلیم ظاهره است عامه متوطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم پنجم از جانب شرق امتداد یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر گذرد
و از آنجا جیحون را قطع کند و بر بلاد شمالی خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد روم
و شمال و عراق و جنوب آذربایجان و وسط ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد و پس بر بحر
سیکل الزهره و میان بلدان اندلس گشته و بجزایر قیانوس منتهی شود و در این اقلیم ۱۶۶ کصد و
شصت و شش شهر است و بقولی دو صد و پانزده شهر اما از انجمله بچند شهر که عظیم مشهور
ند اکتفا نماید چون در اقلیم چهارم ابتدا آخر خراسان کرده شد در این اقلیم افتتاح بذکر یونان
که منبع حکمت بوده و - بعضی بلاد روم کرده آید بعد ازان بذکر
دیگر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پرداخته شود یونان
بدانکه بلاد یونان در ربع مغرب بسمت شمالی واقعست حدود و
اینان از جانب جنوب بحر رومی و قسطنطنیه و شامی جزیره ایست از جهت
شمال بلاد لادن گذرد و از جانب مغرب تخوم بلاد آماسیه و از جانب مشرق بلاد

بلاد ارمینیه و باب الابواب خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر خزر شمال کوه قاف
بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف
به بلاد یونانست و قسم صغیر بجانب مغرب تا بحر روم و سواحل بحر روم و نسب یونانیان اختلاف بسیار است
جماعتی بر اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهم السلام و گروهی بر اعتقاد آنکه
یونان پسر اراس بن ثادان بن یافث است و اکثر بر آنند که یونان برادر قحطانست و
فرزندان عابر بن شالخ و تولد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
هر دو بلاد در نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان اعجمی و رومی که متعارف اهالی بود یاد گرفتند
و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که دران زمان بمدینه الحکما مشتهر بود
داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب بها ممتاز تمام بود متوطن گشتند و در
وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد اسکندر
ذو القرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون اسکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول آنجزیره را اندلس بن یافث بن نوح
علیه السلام آباد ان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت
آنجا نمیکرد و بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا
شبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
و شمال ما بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب اخیر اعضای آن مرغ بوده
هیچکس ما بین بگمان آن دیار میل نمیکرد تا آنکه اینجماعه یونانیان که هم آنها مصروف

تحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنابران از جنگ و جدل که لازمهٔ طبیعت سبعیهٔ است بسیار
منتظر بودند از سیانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود راضی
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آباد ان ساختند که موجب رشک بلاد
جمیع امصار گشت لهذا بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اثمار آنجا تعجب نموده گفتند ظاهر آن ظاهری که معموره ارض را بان تشبیه
کرده بودند طاوس بوده که معظم جمال او در روم است القصه یونانیان در انجزیره
عمارات عظیمه و هیاکل جسیمه بنا نهادند دار الملک ایشان را طیطله گفتندی که در
وسط انجزیره واقعست و این شهر بالا کوهی است بلند و هوای لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست مستطیل هرگاه محتاج بباران باشند بسنگ او قایم سازند باران آید
چون کفایت شد آنسنگ را بیندازند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت آنديار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب روی بآنجا نهادند یونانیان از
اختلاط مردم هراسیدند که مبادا جمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و ما از دفع
آنها عاجز باشیم لهذا کشتی ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله بحر بین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنائی اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا الی یومنا اندلسیان و بربریان عداوت عظیمی باشند زیرا که ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن را دایره
گرفتن این جزیره پیدا نشود اگر قصد کنند نتوانند گرفت پس حکما اتفاق نموده مدوره

مناسب طلسمی ساختند و در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه
طیطله که دارالملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در این خانه
مقفل خواهد بود هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنابراین ملوک یونان در حفظ
آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دارالملک طیطله بودی بر در آن قفل
دیگر زدی تا آنکه بعد از ۲۶ بیست و شش نفر بحکومت رسیدند و هریکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
استوار زدو بعد از ۲۷ بیست و هفتم آنها ملک زریق بود که در زمان تسلط بنی امیه حکومت آنجا
باو متعلق بود چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابد ملک
زریق را استغفار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکماء او را مانع آمده گفتند ایها الملک چنین
قفلی مجدد بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه روی نهد که تلافی ممکن نباشد اگر چنانچه
ملک تخمینی کند که در آنخانه زر و مال و جواهر باشد با در میان خود برابر ان توجیه نمود
بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها ازین باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای
الانسان حریص علی ما منع ملک زریق بشیر حدود زید و چون پادشاه جبار و
قهار بود هیچکس را رای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ
مکلل از طلا بجواهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مکلل
در گوشه آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عربیان
که سپاهیان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک
ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هرگاه در این
خانه را این قفل بگشایند جماعتی بصورت این سواران عبر بره اندلس را از یونانیان بستانند

وبعد ازان یونانیان را در بنجزیره جای نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد پشیمانی
گشت تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبد الملک طارق مولی عبد الرحمن موسی نصیر
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود بجزیره اندلس رفته ذریق را بقتل رسانید و بر آن دیار مستولی گشت
بدلک فاضل شهرستانی در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدیم یونانی اند
وبعضی بهم بر رومی اعتقاد آرند اما احمد بن نصر الله در خلاصة الحیوة که در ذکر حکما است
به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه قرب بلاد ایشان روم
را التباس شده صاحب عیون الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب الوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهری بود که ازار غس گفتندی
و اهل شهر بعضی ازراز غیر نیز خواندندی بعد از مدتی ازراز یونانیان نام کردند و اهل آن یونانیان
آخر بکثرت استعمال در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و لفظ
یونانی باقی ماند و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که اورا افرنقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان رومی
که اورا بطلینوس گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حد و بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب شمال
دریائی است که پنجه از مغرب بالشام کشیده که الحال آن دریای رومی گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور بالاوقیانوس است نیز و حد
شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی قصبای
بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس و ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن قبل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود تا آنکه اغسطس قیصر که اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان را بلاد روم منضم ساخته حکم گردد مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس و قلتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت بابل را با فارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه الحال اکثر بلاد عرب که در تصرف رومیانست باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند پس ازان مدینه رومیه عظمی را بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد بنا کرد و آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل ازان صلیبیه بودند چون قسطنطوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیان را بدین خود آورده و پنجاه و شش سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد بیادش آید اندلس مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه اولکه از مضافات ملک اسپانیول و السلطنتی است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیول را اندلس نام گذاشته اند سبش انکه چون در سنه هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبد الملک بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و بمرور دهور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ناطق اند و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که حد لفظ اندلس اندالوس است و ان بزبان اسپانیول نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و در سنه چهار صد و پنج مسیحی قبل از شروع سنه قدس هجری بدو صد و سیزده آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند لیکن

چون مورخین عرب از یمنی آگاهی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس را در نیافتند در وقایع
خود مینویسند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل ارض سالیو
بطریق میراث یافته در انجا مرو بوم طرح حکومت انداخت و آنرا باسم خود موسوم ساخت در کتاب
تقویم البلدان بموافق این رقم پدیرفته در اندیار کنیسه است در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار آب از انچشمه بیرون اید و درخت را سقی کند و هم و بار و رآند رخت بار دهد و مقدار
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب انچشمه را مردم جهة تداوی
در ظروف نگاه دارند شتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر در ان بلده سیب ها
حاصل شود که دو را نها سه شتر ما شد و شتره را در پانصد و چهل هجری قرنگیان تصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و
وهشت بنا نهاده درون آنشهر پشه بنا نباشد و در بیرون آن بسیار در حوالی آنشهر غار ایست
که در آن هیچ آتش ظاهر نمیشود و جوب و مرجز را که در انغار اندازند بسوزد قسطنطن
شهر قدیم است باندلس و در کوه آنغاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگرچه جمعی کثیر از ان آب بردارند اصلا کم نشود و هم در انغار میتی است که هیچ
تغیر در و پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات که دیوان
ما حضرت سلیمان شهر شتانی بطریق طلسم از مس ترتیب داده و در آنشهر چهل فرسنگست
و ارتفاع قلعه یا پنصد ذرعه بعضی را اعتقاد آنست که آنشهر را ذوالقرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسران بر انند که مراد از و آید و ار سلسله عین القطر چشمه ایست که از انچشمه روی
بیرون می آید و انحصار را با تمام از انساخته اند و عبد الملک بن مروان استفسار انحصار

خواسته بموسی بن نصیر از طرف او حاکم مغرب دحکم فرستاد که با موضع رود و آنچه از غرایب
آنجا پدروی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصیر با چند پیر صاحب تجربه یا دت چهل روز در قطع
آن بیابان بی پایان نمود بمقصد مسهود رسید زمینی دید در غایت نزاهت
نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه توان
فرود یافت نبود یکی از امرای خود را با نفر سوار بحوالی آن فرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی استفسار حقیقت تواند کرد و انجماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند که کسی یابند
شان نیفتاد آخر الامر اسپها بر آنطرف گرفت که نقب زنند تا بخانه درآیند چون آن حصار را
باب نیافتند دیدند که آن بنا را از مس و ارزیر ریخته تا بآب ساییده اند معلوم نیست که
کجا است ازان نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی بر جی ازان بنا دیواریکه مجاذی
آن باشد برآورند پس دیواری بارتفاع یکصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر کمانی
نقل آلات نبود دو دهنه دروازه گذاشتند می بایست که مساوی آن شود پس معماران بر بالای
آنگونه کمانی بارتفاع یکصد و شصت گز از چوب ساختند و سی گز نزدبانی بران تعبیه کردند
پس موسی منادی داد که هر که بدانجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا
جایزه یابد و عمل برگشته را طمع بران داشت که بالا رود چون بسر نزدبان رسید قهقری
بخندید و خود را در انجا انداخت بیکبار اندرون آنحصار جوش و خروش و غوغای
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم قوام آنشخص بجوالی آنحصار
رفتند هر چند او را ندا دادند اصلاً جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد خون گرفته
دیگر را داعیه آن سفر شد او نیز بدستور شخص اول خود را بمعلق انحصار انداخت بان

باز آوازهای مهیب جانکاه بآن لشکر رسید و آن دولت تا سه روز کشید دیگر بهر چند موسی ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرات نمیشد اخر آنمبلغ را مضاعف ساخت سر گشته دیگر قدم تهور در میان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بندند که اگر خواهد که خود را در انجا اندازد موکلان ریسمان بکشند و او را نگذارند القصه آن شخص بر انجا بر آمد نخواست که خود را در انجا اندازد به موکلان ریسمان القوت تمام کشیدند قامت آن شخص دو پاره گشت و بموجب نصف لی و نصف لک نامش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از استعلام آن نومید شده و باز گشت در حین مراجعت لوحهای سبار هر یک بارتفاع بیست ارش تخمیناً از سنگ سفید ملاحظه نمود که در انجا وضع کرده بودند و بر انها اسامی انبیا و سلاطین رقم کرده و از انجمله لوحی بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از نیانگندرنی که بیم هلاک است چون موسی بران نوشته مطلع گشت و را عجب آمد دو سوار گرسیان جلد رهوار داشتند به اطراف فرستاد چون از انحدود گذشتند قدری راه رفتند ناگاه جانوران بر مثال تموذ از میان آن درختان ظاهر شدند آنها را با سیان ایشان پاره پاره کردند و آنها را دی النمل خوانند خزایر ثلاثه از خزایر یونان که عبارت از جزیره یودس و فتوس و فوکه ناکن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر الله صاحب خلاصة الحیوة از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین از اقلیم پنجم اولاد والد الحکما استقلیوس حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده موجب وصیت او همیشه در خزایر ثلاثه بوده اند و چون استقلیوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان جهة شفای امراض مهلک که اطبا از ان عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

وهر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند دوازده هزار شاگرد داشت واکثر ملوک یونان
از نسل او بودند واکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون وارسطو از اولاد اویند و بتصریط
در بطن شانزدهم از اولاد اوست تبیینه نافعه برارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور
نماناد که چون پاره از احوال جزایر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکمای نیز زبان خامه گذشت
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود دور از حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و اسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلم تیسر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی
بتمهید شریعتی که مستلزم انتظام بنی نوع باشد و بیمعرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر
خوانند و اگر تعلم و استفاده از نبی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه و قیام نمودن
بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکمالی که مقصد او
واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی عملی عبارت است از ممارست حرکات و مزاولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امورے
که وجود آن بقدرت اختیار ماست و غایت ثمره اینحکمت اکتساب خیر و اجتناب از شر است
و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق بر وجهے
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکند از امور یکه

وجودا و بقدرت اختیار ما نیست و غایت این همه تحصیل اعتقادات حقه است فقط بیاید
دانست که اقسام حکمت اولی باین دو قسم بنا بر آن است که نفس انسانی میانهٔ سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را باینجهة که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
و اصناف معقولات عقل نظری خوانند و از انجهة که متوجه باشد بتصرف موضوعات
و تمییز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهة انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس ما باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم آن فرهنگ و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزل است که آنرا علم اقتصاد
نیز خوانند سیم سیاست مدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود بنبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند دوم دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست مدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی آنهی است که آن را علم اعلی و مابعد الطبیعت و علم کلی و فلسفهٔ اولی نیز گویند
و آنعلم است که بحث کرده میشود در آن از اموری که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باریتعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر آن امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هر دو وجود مقارن ماده شوند آن سه را
کلی و مابعد الطبیعت و ماقبل الطبیعت و فلسفهٔ اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و ما
آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باریتعالی و صفات کمالیهٔ آن آنرا علم الهی
و علم اعلی خوانند و قسم دوم ریاضی و آن علمیست که در آن بحث کرده میشود از امور کمیه

در وجود خارجی محتاج بمادهٔ معینه اند یا در تعقل احتیاج بمادهٔ معینه ندارند مانند خطها و سطحها
و دایره ها و این علم را ریاضی بانیجهة گویند که ابتدا در تحصیل آن ریاضت بیشتر حاصل
میشود قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال
امور یکه در هر دو وجود خود محتاج اند بمادهٔ مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و بهمین
ازین اقسام ثلثه منقسم میشود بفروع و اصول اما اصول علم طبیعی هشت قسم
اول اسمع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع
طبایع با مثل مادهٔ و صورت و حرکت طبیعی و امثال آن و قسم دوم را باب السماء والعالم
خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین آنچه در انهاست و احوال عناصر
از بسیطه و طبایع ایشان قسم سیم را باب الکون والفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود
از احوال سبب اجسام جهة کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن و قسم چهارم را آثار علوی
گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان بکیفیتی و آنچه
انها را عارض میشود در حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان
و تحقیق احوال مرکبات - غیر تامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس قزح
و امثال آن بباید دانست که نزد حکما مرکب بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست
که لفظ صورت نوعیه خود کند در زمان معتد به مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام
آنکه در زمان معتد به لفظ صورت نوعیه خود نمیکند مانند کائنات جو و شیر و عسل و امثال
آن نیز داخل مرکب غیر تام است فالمحال حصر المرکبات التامه فی المواليد الثلاثة قسم نهم
از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات تامه

وکیفیت توالد آن و قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و دران از احوال اجسام نامیه من حیث النمو و قسم هفتم باب حیوانست که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من حیث الحرکة والحس و قسم هشتم را باب النفس الحس والمحسوس خوانند درین قسم بحث کرده میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای در آنکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهة صحت و مرض و غایت ثمره این حفظ صحت حاصله و رد مادهٔ زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از اشکال و اوضاع و حرکات کواکب بحوادث عالم سفلی و بروجه ظن و تخمین سیم علم فراست مقصود ازان استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر و یا و غرض ازین فن نیز استدلال بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهدهٔ آن صور بر زخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه اشیاء قوای جرام علوی با اجرام سفلی ششم علم سیر نجات است و ثمره آن نیز ظهور افعال غریبه است بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند و ترکیب دهند بر آنها با یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که باحث است از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و استخراج نمودن مقادیر بقواعد این علم مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کنند از احوال خطوط و سطوح و اشکال بنسبت کلیه که بعضی از آن مقادیر بر بعضی مکیال میباشد و بر اصول این دو علم مشتمل است کتاب اقلیدس سوم علم هیئات است که بحث میکنند از احوال

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهه حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهه و صنف و تمامه آنچه که سبب کرده
میشود از وی و دوی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهه اتفاق و اختلاف
و تالیف لحن ها ازان و هر یکی ازین اقسام را بجمله اصول ریاضی فروعی چند هست مثلا علم جبر و
مقابله و علم جمع و تفریق بنزد اهل هند از فروع علم عدد است و علم مساحت و شماری و علم جر
ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل بیاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است
و استخراج تقاویم و استنباط زیجها از رصدها و امثال آن از جمله فروع علم هیات است و علم ساختن
آلات سازها مثل از غنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جمله فروعات
علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت
و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبادی خواه از
علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که
که واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات
کمال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مبدعات
الهی اند اقرب بموجودات اند باو و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن
کیفیت تسخیر و اقتباس اجرام علوی و اجرام سفلی از جواهر روحانیه و کیفیت ارتباط سفلیات با
علویات و کثرت یا وحدت از فروع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و نبوت و شناختن
حقیقت معجزات انبیاء و کرامات اولیاء و همچنین معرفت معاد از جمله فروعات علم الهی است چنانچه
تفصیل هر یکی در کتب بسوطه حکمت مبین و مبرهن است اما اقسام علوم منطقی
که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه داخل علوم حکمی است

ونه آلت چرا که غرض از منطق تحصیل مجهولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض
منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی و نظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس
آن موصل خواهد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمس خوانند و قسم
اول را فارفریوس یعنی باب معرف و قول سازج و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار
مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب ارمیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
موصل تصدیقی و آن نیز یا باعتبار صورت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا ثولوطیقا
یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمسه که عبارت از برهان
و جدل و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار مباحث الفاظ باب تسعه مذکور
ابواب علم منطق را ذوات اعتبار نموده اند یابه جزیره ایست در بحر شام و بانجزیره شهر
وقریه های بسیار اند و آنجا مار و گزدم و سباع نمیباشد اگر در آیند چون هوای انجا
بمشام ایشان رسد فی الحال بمیرند شعفه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
و یوشع بن نون ماهی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده
شده در دریا در آمد و الحال آن ماهی با قیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و طول
انها از یکدیگر بیشتر است صعفیه جزیره ایست در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و ارزیز و
آهن و در شب بیمانی وز اهو نوشادر و سیماب در انجا است و در انجزیره حیوانات گزنده
و درنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در انجا کوهیست که جبل الناس
گویند مشهور است که آتش بسیار مشاهده میشود و ور و دخان مرئی میگردد باوصف این
قلهٔ انکوه از برف گاهی خالی نمیباشد شهر زنان در جزیره بحر مغرب شهریست بغایت

رگ انجا همه زنان باشند بغایت دلاور و جنگی اگر کسی در انجا رسد آن زنان شبانه پنهانی
او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر زایند نگهدارند
مجلما سه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند
ستان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقعست چنین گویند که
اهل شهرستان را فریفته کرده تناول فرمایند **تونس** شهریست بر ساحل دریای مغرب
و سوری از انجاست و از انجا اندلس شش منزل مسافت است در دست اولاد رستم ال است
کلمه الملک و مسلمین خوانند **قلعه البجار** یعنی است در حد مغرب بر آب ساخته اسکندر
رومی با لشکر خود انجا رسیده چند انگه نزدیک آن قلعه دو تر میرفت و آواز سگان
مسموع میشد همین دستور چندین ماه رفتند ناگاه شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای
سکندر تو را چه مقصود است گفت انگه بخدای تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آنسوار رفت
و پیش ملک خود بیان کرد وی کس فرستاد و همه حنیفی ایمان آورد سکندر باز گردید
و نیز گویند که موسی بن نصیر شنید که شهریست که میان آب میرود و غرق نمیگردد
رفت تا از آنجا بدریای اعظم رسید بر تلی دید و بر در شهر الوانی و قنطره و برکنار
صنمی مابین دو مهدی کمانی و تیری بر کمر نزدیک رسیدی ویرا بتیر زدی و هلاک کردی
و بر در شهر نوشته که هر که بنیت قصد کند هلاک گردد **فارس مغرب** شهری
بزرگ است بر بلاد بربر نزدیک [illegible] دروازه دارد و در جانب غربی آن
[illegible] و مسجد جامع آنجا
[illegible] و بیرون آن شهر [illegible] بعضی نهاد

گرم و در هر بهاری جوئی است و بوستانی در شرق و غرب نظیر ندارد شهر ارمینیه احیوانات
درمیان آذربایجان و روم بر بسیاری از عجایب و غرایب اشتمال دارد و در ارمینیه آتشکده ایست
سطح آن از سنگ و ساروان از مس و دران آتشکده خادمان باشند هرگاه که سال شود
آنجماعه در آتشخانه آتش افروزند و سطح آن از آب ناپاک تر نمایند چنانچه آب از زمین در
حوضی بزرگ که در تحت آنست بریزد پس آن آب از ان حوض برگرفته بر اطراف آتشکده
پاشند و هنوز دراین باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح آتشکده از
آب بخبس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد **روم** مملکتی است در غایت وسعت مشتمل
بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد در یکی از کتب نظر
رسیده که در روم حصنی است و در انحصار خانه که صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
که ساعت بساعت دُم خود را حرکت می دهد **کماخ** حصاریست در حدود روم بر روی
سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اکناف و اطراف
صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در انسر زمین هر سال در فصل ربیع سه روز شعاب
جانوران خورد بجثه گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم انها را بگیرند و نمکسود کرده
در ظروف و نانی ذخیره کرده و ازان طیور هر چه دران سه روز گرفته نشود جناحش
بزرگ شده پرواز نماید **روم ایلی** ولایتی است وسیع اینجو گزنیز حدود دلیت
و در انقلعهٔ رفیع و حصنی بدیع که مسکن قلعهٔ قون است که اسمال از غایت حصانت حصار
به تنگری بامدروعی اشتهار دارد **قیصریهٔ روم** شهری بزرگ است از بلاد روم در دامن
کوهی نهاده و سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی سور قلعه آن از سنگ مربعه و

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن بچراغ گرم میشد بر وجه
موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا علامت شهدای صحابه و تابعین اند که
مراجعت شمشیرها و نیزه‌ها دارند و پنج نفر از انجمله پنج دست بر دیوار زده قایم ایستاده اند و باقی
خفته چراغهای آنها در جامه‌های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است

شروان در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چنین شهر بآن ملحق شده نام
ولایتی است از کنار آب کرتا ولایت باب الابواب و لایت شروانست و باب الابواب را که
نوشیروان بنا کرده باعث انکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت
کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاد و دختری را
بزنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را به بینند و نوشیروان جماعتی از لشکریان را
داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از انجهت
استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بین ما جنگ باشد
خصومت راست سازند هر آئینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین و سدی
متین در سر حد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس
خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را بسنگ رخام و غایت استحکام عمارت
کرده دروازه آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بر ان نگاشت تا به وقت قایم باشند
و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان که از بنیه نوشیروانست و اقرب باب الابواب فعلا
از اقلیم ششم است و باقی توابع او را داخل اقلیم پنجم گرفته اند چون امروز از انچه از شروان
شهرت دارد باکو و شماخی و ارس و غیره اند هر آینه شروان از اقلیم پنجم نوشته میشود

جهة اختصار باین چند شهر که عظیم اند و مشهور اختصار مینماید باکوا از شهرهای مشهور بهر است
و بر کنار دریای خزر واقعشده در اطرافش قرب ده فرسنگ یکمثقال خاک بهم نرسد و گیاه
و درخت و آب زمین نروید و چون آن زمین را بر رخ گل سنگ ده گز حفر کنند بخاک رسد و در بعضی
ازان خاصیتی است که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیا است که
قریب پانصد چاه دارد و در انجا چشمه عظیم است و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اکثر پخته
پخته شده بر آرند و شماخی از بلنیه نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعه گلستان
که بر شرفات باره اش اندیشه را قوت پرواز نیست از توابع انجاست شماخی با وجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در انجا بیع
و شرا میشود از میوه ها ارو سیب و هندوانه در انجا خوب میشود قبیله از بلنیه قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک دارد از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و آبادی
و در غایت حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گداز نده و سوزنده است چون
قدمی چند بجریان می پذیرد در مسافت بسنگها فرو میرود بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعرا حسان عجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح الدین
فلکی و غرالدین و غیره حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب
الابواب بلدی است و قریه متوطنان آنقدری بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشم میباشند
و بغیر از دو صفت صفتی ندارند و بهیچ یک سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
دینی و ملتی نمیباشند و در هر خانه از آن قریه و خانه بزرگ باشد نه نیز مردمان

ط ۵۵
ص ۱۵

سرابه یکی مخصوص بر جال و دیگری منسوب بنسوان و جماعت از انها جهة ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسرابه که مخصوص
بر جال باشد برد بکارد تیز اعضایش را از یکدیگر جدا کرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت تونگر باشد در خریطه دیبا و یا فقیر بود در خریطه
چرم و آنخریطه را در انسرابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر انجا نقش کنند انگاه گوشتهای مرده را از سرابه بیرون آورده جز طی
برند که خارج آنقریه است و انجا بیندازند و کلاغی چند که بر آن نشسته تماشا میکنند دارند بیایند و
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر ان نشسته بنشیند و بر بقیاس عوام
انجماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سرابه زنان علیحده است و پشکه
مطرح گوشت ایشان است غیر شیشه لیست که گوشت مردان بر ان اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهة
استکشاف احوال سد ذوالقرنین فرستاده بود شبکار رفت و ماهی بزرگی صید کردند
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحبجمال یافتند بی پیراهن با شلوار هم از پوست ماهی
تا زانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزده موی میکند و نوحه میکرد بعد از لحظه
بمرد و هم وی گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع الحکایات
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۰۵ صید و پنجاه و دو دو
شخص که پشت انها باهم چسپیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده در سن بیست و پنجسال
بودند از ارمن نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند در اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضارا یکی مریض شده بمرد و بعد از چند روز تعفن کرد دیگری در
قید حیات بود و آن عذاب وحانی میکشید تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت

فاما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و
عرضش دو صد فرسنگ و این دریا را از آنسبب که استدیافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه
امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره
دارد که ازان جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود و آن **ولایت** مختصری است
در برابر موغان واقع شده و از کریوه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت
موغانست هوای این ناحیه بگرمی مایل است و در آن گیاهی است بشکل ادمی
که گیسو دارد حکما آن را داخل سمنیات شمرده اند و حدود آن ملک تا ولایت ارمن و
شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شروان و انجا
را نیز داخل آران شمرده و در آران چند شهرست مثل تفلیس و بیلقان و شابران و گنجه و
برذع آباد ارالملک برذع بوده **برذع** از بناهای قدیم است و سکندر رومی بعد
خرابی آن از نو بنا کرده و قباد بن فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نو شاه
در زمان سکندر دران بوده هوایی ولایت نیک دارد چنانکه در سکندرنامه تعریف آب
و هوای آن بسیار است اما اینوقت ازان گل غیر خاری و ازان مل خبر خاری نمانده
فردوسی شیشه مل فتاد و شد خورده باد آمد و آنگل از میان برده و شیخ ابو

العباس احمد بن مأمون از انشهر است **تفلیس** نیز از شهرهای معروف آنان است و بانی آن نوشیروان بوده و در انسر چشمه‌های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از پنجشمه‌ها را خاصیتی است که اگر ده بیضه دران گذارند بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس حمامی بر بالای چشمه‌ای گرم ساخته اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و دران بلد اهل اسلام و نصاری ساکن اند چنانکه از یکجانب آواز اذان بگوش میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری است شهریست نزه و خطه ایست دلکشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند الحق قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عم گرامی در شهر بند گنجه گذرانیده در آنزمین مدفون شده و از شعرای انجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور نیشاپور است اما اصح آنست که از گنجه است و دیگری ابو العلا که استاد خسرو قانی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات در میان دارند **بن خطب** است **بیلقان** از ابنیه قباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشته در زمانی که هلاکو خان بران دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند بشهادت رسانید عمر آبان نگشت در صور اقالیم آمده که لشکر ایلخانی مدتی بیلقان را محاصره کرده آنا یکسر موصوت فتح چهره ننمود چه جهت منجنیق سنگ نمی یافت نمی شد نزدیک بود که خایب و خاسر ترک محاصره نمایند دراین باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی بود مشوره نمود نصیر گفت تا درختان را بصورت سنگ تراشیده درون آن را از ارزیز پر ساخته بدرون قلعه بر منجنیق و عراده افکنند و باین حیله آنشهر را بگرفت و بر هیچ آفریده ابقای حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آنشهر بکرانک بیداد و فساد خاک ساختند و در

یعنی مظفر اس ۱۲

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بلیقان برآمد
و نهر بر لاس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آنشهر را
عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات کشند هر آینه بحضرجوی آبی اشارت فرمود تا حال
جاریست و آبادانی بلیقان ازان بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد
و مجیرالدین بلیقانی شاعر غزا از انملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن
بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی
غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده
آنهارا دراینوقت که الحال خوارزم است که دراوقت چون نهضه بنی اسرائیل از ابادانی
دور افتاده اورده گذاشتند و آنجماعت در آنمرز و بوم نقد عافیت را غنیمت شمرده
دل براقامت نهادند و غریبانه هر کسی روبکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از
احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس بتفحص احوال ایشان
فرستاد و آنشخص چون بدانمکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیزم
بسیار جمع آورده اوقات بگوشت وحشی میگذرانیدند چون بزبان آنجماعت خوارنام
گوشت و زرم نام هیمه بوده هر آینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال
ایشان مطلع شده چهارصد زن ترک برای ایشان فرستاد چه آنجماعه چهارصد
نفر بودند و بعد ازان توالد و تناسل انگرده بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشت
و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و طف شکنی ثانی مشهور است که وقتیکه
سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهر مذکور در آمد تا صبح سی هزار سوار بروی

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بامداد از شهر بیرون روند هیچ آن باشد
که دست و پا و بینی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را
که خار شتر در آن باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم
خربوزه در انشگاف گذارد هر آئینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول میپیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی در وکند و صمغی از وی برآید
مانند عسل که از بسیار خوردن آن سمی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم
یکی اورگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از اوست و دیگر
اورگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحون است و در فضل آن
احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی
الله علیه وسلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن
قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینجه مقام است جواب داد که این شهر است
نزدیک بجیحون که امت تو در آنمقام خواهند کرد پرسیدم که جیحون کدام است گفت
نهریست که هر سیبی که از آن بر فراش میرود در روز قیامت شهید برخیزد دیگر کات و در عالم
وجنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا بوده
و نهر رآپ از انجملهاست نهر رآپ شهریست در غایت محکمی و آب آنموضع آنرا احاطه
کرده یک راه پیش ندارد و انتهی خوارزم شاه عمر خان حصین آنرا من خود ساخته
و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تاتار پنجاه محاصره نموده تا بر آن
دست یافته در حبیب السیر آمده که لشکر مغل زیاده بر دویست هزار بودند چون فتح نمودند

وهر نصری را جیت و چهار کس حصه رسیده بود که بقتل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
دران واقعه بفیض شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم ادهم از آنجا
واقعاست هر آینه ملاحظه اطالت کلام ناکرده بتحریر آورده شود از ابوالعباس مروزی
نقل است که من قصه او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آنشهر را پرسیدم گفتند که سی
سال است که چون فرشتگان آب و نان از بهشت و هیچ طعام نخورده هرچه پرسیدم
میگویند واقعی است لاجرم بزیارت او رفته زنی دیدم نیک خوی خوب روی فرشته
دیدار ملک کردار فرد روی خویش زیکدگر زیبا همچو نقشی کشیده بر دیبا بعد از
سلام و جواب از وی استفسار احوال نمودم در جواب گفت که من زن سنجاری بودم و او
فرزندان داشتم وقتی پادشاه ترک حصار اسپیجاب را محاصره کرد اهل آن میل کردند که
بیرون روند و با کفار محاربه نمایند والی شهر مانع شد و گفت چندان صبر کنید که طاهر
عبدالله که والی خراسانست بمدد بیاید آما جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون
انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب میرفتند و چون اینها
از دیوار است بصحرا کشیدند برگشته بر اینجماعت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان
شهید ساختند چون شب درآمد میکائیل مولای طاهر من از بحر جانبه بیامد و گذر
او بر سر که قتال افتاد آنچه که مجروح بودند بشهر فرستاد و شهدا را چون گنج در گنج
خاک دفین کرد یکی از شهدا شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دید گریه و جزع
بسیار کردم نظم رشته اشک چشم من بگسیخت * خاک و خونم بهم بگرد آمیخت
اشک و آه و خون چشم و لب چو گذشت * دشت در یا گشت و دریا دشت * سینه از منقل

جگر کردم سوختم قصه مختصر کردم گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه و ربود
وقوت هر روزه سر انجام مینمود چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خواهد
شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم وبر خواستم ونماز گذاردم وتضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب در ربود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
دارد ومن افتان وخیزان طی آن وادی مینمایم وشوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد وگفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت وصفا داشت قصر
دیدم که هرگز ندیده بودم ونهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود بدانکه
کنده باشد مردم حلقه های بر انگشته بودند وجامهای سبز در پوشیده از سبز وفرق
ایشان علمهای نور سیده خشیده سفره ها در پیش افکنده طعام میخورند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت یا حمه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجماعت
طعام میخورد وبعد ازان روی با اهل مجلس کرد وگفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری از این طعام دهم آنجمع گفتند روا باشد پس مرا بار چیده ازان نان که در دست
داشت بداد نانی دیدم در کمال سفیدی وخوشی طعم از عسل شیرین تر وبچربی از مسکه
چرب تر آن نان بخوردم وگفت برو تا در دنیا باشی زیارت بخوردن نباشد وشربت
وطعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم وازان روز مرا بآن
وان جا جذبه شده وبوی طعام که می شنوم آزرده میشوم واز اولیای خوارزم حضرت

شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد بخوارزم بوده است
و آن ناحیتی است در انجا و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علمای آن دیار
محمود بن مظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
و ابو بکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود بلوغ وزیر چنگیز خان و
مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین اوغندی و حسامی و اما کوی ماوراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شهر قلیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
و جنوبیش بلخ و بسبب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و فور مواشی و مراعی
ترجیح بر بسیاری از ولایات دارد یکی از علامات معموری آنست که هرگز قحط نشود
و اگر شود چندان نپاید و مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند معادن
بسیار دارد و مابین جیحون و سیحون واقعست منبع جیحون باستقصا صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است بفاصلهٔ دیگران جبال جغانیان و جیحون در بین
مغرب و شمال واقعشده بعد از مضافات بسیار آب و خش بدو ضم گشته بولایت
قبادیان آید در انجا بچند آب دیگر بر آن افزوده جیحون بحصول می پیوندد و از آنموضع
نیز بنجاب می نامند و بعد ازان کنار بلخ و ترمذ گشته ببحیرهٔ خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون بمرتبهٔ یخ بندد و منجمد شود که چند ماه اولش و احشام مع کله و
فسیله بر آن نشینند که اصلا ضرری لاحق نشود در عجایب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بران درختی که در ایام مهرگان برگ آن فرو ریزد و روزی چند

بر روی زمین بوده بعد ازان بقدرت الهی آن برگ ها مرغ شده طیران نمایند سیحون
نیز رودی عظیم است و منبعش در تگستان جانبی است که آنرا سیحون خوانند و آن آب نیز پس از رنگ
بسیاری ولایت را قطع نموده بجیرهٔ خوارزم منتهی شود و سیحون البعضی صغاز
و بعضی آب شهر خته خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چون
دار الملک ماوراء النهر سمرقند است هر آینه ابتدا ازان مینماید سمرقند از بلاد معظم توران
و از آثار البلاد آمده که اول آن شهر را اکیکاوس بنا نهاد پس ازان سکندر رومی سوری
محکم آن بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در اختتام روضة الصفا آمده که در زمان
سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بورشهور و دهور منهدم
گشته چون جهان پهلوان گرشاسپ بدانجا رسیده گنجی یافته فرمود تا ازان گنج آن
قلعه را ساخته اند پس ازان گرشاسپ این شهر را بار دیگر آن قلعه را آباد ان ساخته دیو
در میان ولایت ماوراء النهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در سنه
آن افزوده تا شمر نامی که از اهل قبیلهٔ یمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آن عمارت
اثری نگذاشت پس ازان بشمر کند اشتها یافت عرب معرب ساخته سمرقند گفت و بدین
جهت توجیه کرده اند که چون ابو سرب شمر بن افریقیس بن افریقیس بن افریقیس بجانب مشرق
نهضت نمود بتخریب بلوک سعد که در انوقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و در
ساعت آن شهر دیگر احداث کرد که ترکان آنشهر را شمر کند گفتندی یعنی دیه شمر شمر بزبان ترک
نام دیه است و بعد ازان در زبان ولید بن عبد الملک قتیبة بن مسلم الباهلی از جانب
حجاج سمرقند را محاصره کرده بعد از پنجاه شبانروز حاکم آنجا طلب صلح کرده و قبول نمود

که هر سال نسبت الکهه درم و سه هزار غلام تسلیم نماید و قتیبه بعد از مصالحه بسمرقند در آمده مسجدی بساخت و هر بتی که یافت در آتش انداخت و اما در واقعات بابری آمده که اهل سمرقند در زمان هدایت نشان حضرت ذوالنورین رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین قثم ابن عباس رضی الله عنهما بران ولایت دست یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم اجمعین شمرده اند و قبر مبارکش در سمرقند بر کنار دروازه آهنین که بمزار شاه شهرت دارد واقعشده و سمرقند در زمان ضاجقران امیر تیمور گورگان نوعی معمور یافت که جمیع بلاد اعظم ایران و توران رشک جنان پذیرفت بعد ازان میرزا الغ بیگ گورگان در آبادانی آن باقصی الغایت کوشید و در وسط شهر مدرسه رفیع و خانقاهی منیع بنا کرده و ایضاً در ظاهر بلده رصدی بنا نهاد که زیج گورگانی ازان بحصول پیوسته که الحال تقاویم آسمان استخراج مینمایند چه قبل ازان زیج ایلخانی معمول بوده در واقعات بابری آمده که در ایام بطلیموس حکیم در صدد رصد بستن شده و پس ازان در هندوستان زمان راجه بکرماجیت در اوجین و بر مدار رصدی بسته اند که تا حال معمول هندستان آن زیج است و در زمان اسلام اول رصدی بسته شده در عهد مامون عباسی بود و زیج مامونی ازان نوشته اند بعد از زمان هلاکو دیگر رصدی بسته نشده که در مراغه تبریز حسب الحکم او رصد بنا کرده بودند و حکمای فلاسفه و متکلمین در انجا جمع آورده اما با تمام نرسیده بود که سال متعه عمرش باختتام انجامید و در خاتمه روضة الصفا مسطور است که در نواحی شهر سمرقند جایی است که آنرا دشت قطوان خوانند آورده اند که در روز قیامت هفتاد هزار شهید را بر خیزند که هر شهیدی هفتاد هزار کس را شفاعت کند چون در آنعرصه همیشه کفار و بغو

حقیقت این حدیث بر ارباب کفایت مشتبه بوده تا سلطان سنجر را با کفار قراختای در آن موضع محاربه دست داده خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند و در زمان تسلط کفار تاتار هزار بسیاری از مسلمانان در آنمکان شهید شدند هر آینه معنی این حدیث که از زبان مخبر صادق علیه السلام برآمده بر همگنان روشن گشته و در اطراف سمرقند مرغزار نیک می باشد و سیاه آب که آب رحمت نام دارد از میان کان گل میگذرد و اطراف آن تمام انگبیر است و دیگر بورت خانست که سیاه آب از وی گذشته بکان گل میرود و اطراف آنرا چنان احاطه نموده که بغیر از دو سه موضع جای عبور نیست و دیگر اولنگ کول سفالی است چه کولی بر یکطرف واقع شده و اکثر میوه در سمرقند خوب میشود خصوص سیب سمرقندی و اقسام دیگر بهی و امرود و انار و انگور و خربوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتر می باشند قبهٔ الاسلام بخارا از امهات بلاد است همیشه مسکن اخیار عالم و مامن افاضل اولاد آدم بوده و هست و در غایت معموری و نهایت برکت و اقشعده مردمان انجا در مراعات شریعت غرا و التزام سنت ملت بیضا غایت جد و جهد دارند و در جناب احتساب در انجا آنقدر رعایت کرده اند که پادشاه هم از ان ایمن نیست آورده اند که چنگیز خان در شهور سنه ست عشر و ستمائه با لشکر بسیار ایلان ایل بخارا را محاصره کرده بعد از چند روز ارباب عمایم طیلسان معذرت در گردن انداخته بامید امان آمدند و ابواب شهر را مفتوح ساختند خان خود در شهر در آمد چون نزدیک جامع رسید باشلامیشی امر داد مسجد قشلاق نمود صندوقها از کتب خالی کرده پر جو و کاه ساخته الاغان خود را آنجا گرد آنیده سر پالان بدست اکابر علماء اعیان فضلا داده صف شرب منعقد گشت و با آواق و آتش و آهنگ مغولی قیام نموده بجای اذان نهیق حمار

بولی تلالی بکار آمد و نهب و غارت و قتل بر داخت و چون براق خان از قید و خان شکست یافت
و خواجه شمس الدین صاحب دیوان که با مسعود بیگ بلوچ وزیر براق خان کمر دشمنی داشت
و پادشاه را بران آورد که جمعی از سپاه باو الغ نصر فرستاد آقا بیک نامی با لشکر فراوان و
سپاه بیکران که هر یکی برادر خناس و دایر شیطان که لفظ مترادفند
بودند از آب آمویه گذشته آتش ظلم و بیداد در خطه بخارا افروخت مسعود بیک اله
معظم ترین بقاع بخارا بود با کتب نفیسه بسوخت درین کرت خرابی اولایت بمرتبه رسید
که در مدت هفت سال ساکن داری و نافخ ناری در اندیار نبود انگاه قید خان مسعود بیک
بدست آورده نواخت و به بخارا فرستاد تا بتعمیر آن بلده سعی نماید و بجبر کفارت
و درایت رعایای متفرقه را جمع آورده استمالت داد بار دیگر قبة الاسلام بخارا مجمع
اشراف و منزل علما گشت لزانبار الی یومنا هذا روز بروز بر عمارت آن شهر صورت افزوده
است آنقدر اولیای باکمال و علمای زان بلک برخاسته اند که احاطهٔ اسامی سامی
ایشان بمقدور خامه نیست چنانکه کتاب نفحات و شحات و دیگر کتب حاوی آنست ذکر
فایض الانوار حضرت خواجه بزرگ خواجه بها الحق والدین نقشبند قدس سره
بریکفرسنگی شهر مطاف و مرجع اکابر و اصاغر است و از شعرای سمرقند و بخارا ابو عبد الله
رودگی و ظهیر الدین کتاب و ابو محمد رشید و عمق لولوی کلامی و یحیی و سیبهری مجوهری
و علی شطرنجی و علی تاهیدی و یحیی فرغانی و بخاری و ساغری و نظامی و عروضی
و موید الدین و شهاب الدین احمد و بهاء الدین کریمی و حسن اشفی و امیر وحانی و
مولانا جمال و باطی و ابو الخیر عاشق و هاشم کاهی و صادق حلوائی و فکاری و صالح

و دانائی و خواجه ابوبکر و غیره اسف در زمان معموری سوخورد اشته آخر بخواب بشد زمان نوعی
ویران شد کهازان خبر من دانه باقی نمانده و بتدریج جمعیتی از هر جا دست داده نزدیک بود که
روی آبادی بپیوندد باز بنابر استیلای نجم ثانی حکم ایام اول گرفته چون عمارتی مملکت بر
عبد الله خان مقرر گشت ابتدا بتعمیر آن بلوه گماشت ازان زمان تا حال معمور و آبادانست
و اسف را بخشب و قرشی نیز میگویند چون بزبان معمول قرشی بمعنی خزانه ظاهرا ازین سبب
بعد از تسلط چنگیز خان بدان مکان اطلاق شده اگرچه کم آب است اما ارتفاع شش یک محصول
می رسد و در فصل بهار اطرافش در غایت خضرت و سرسبزیست در ماوراء النهر طیری که باغ
کرا میگویند چون در قرشی آنرا غ بسیار میباشد هر آینه بمرغک قرشی نامزد آورده و قرشی
برجنوبی سمرقند واقعشده تا آنجا هژده فرسنگ است و از فضلا و شعرای آنجا صدر الانام
محمد بن ابوبکر حسام و قلیچ طمغاج خان و شمس الدا عی الحسینی و محمد بن علی سوزنی و کاتبی
و سعد الدین سعد و ناصر و حکیم شمس الاعرج و بهائی و سعد الدین مسعود و تلمیذ او رونق
و خواجه عصمت و فهمی بوده است **فرغانه** در کنار معموره عالم واقعشده
شیر قلش کاشغر و غربیش سمرقند و جنوبیش کوهستان بدخشان و شمالیش اگرچه پیش ازین
آبادانی داشته مثل مالیغ و الماتو و یانگی که در تواریخ آن طراز مینویسند اما الحال بواسطه
عبور و مرور لشکر از یک خراب است و در واقعات بابری آمده که بیروج الصنم که نزا مهر گیا
خوانند در فرغانه میباشد اما دیده نشد و اب سیحون که در اندیار کهباب سیحون مشتهر و وارد
از طرف مشرق و شمال آمده در میان آن ولایت جریان می پذیرد و از جانب شمال خجند
و فاکت که حالا بشهر خجند موسوم گردیده گذشته بخاک ستان پیوندد و در ریگ منجذب

سیگرد از فرغانه مردم نیک برخاسته اند از بزرگان مثل شیخ محمد ساجری و شیخ احمد جوال
گرد و شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد رحمهم الله و در فرغانه هفت شهر بزرگ و خورد
است از انجمله پنج بجانب جنوب و دو بطرف شمال واقعشده از شهرهای جنوبی یکی اندجان
است که در وسط فرغانه واقعشده و حصارش در غایت حصانت و محکمی است و چند جوی
همیشه آب درون قلعه اش جریان می یابد مرغ دشتی کتهکان فرغادل فارسیان
تدرو گویند در اندجان بسیار میباشد دو واقعات بابری آمده که در اندجان از شکنبه
یکمرغ دشتی وقتیچه چهار کس سیر شده اند و غله و میوه اش خوب میشود اما هوایش چندان
خیلی داشوب هم در اینمملک بسیار بوقوع میرسد و آنعلتی است که اطبا از اقراباذین گویند از
مردمش شیخ شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و حجری و قاضی عبد السمیع کاک
مابین شرق و غرب اندجان واقعشده بلطافت آب و هوا اطراف بهار نهایت
طراوت و سرسبزی دارند و چند حدیث در شان آنشهر هم میشنوند و حضرت خواجه
قطب الدین که از خلفای خواجه معین الدین سنجری است قدس الله سرهما از انملک
مرغینان در غربی اندجان بهفت فرسنگی واقعست از فواکه انار و زرد آلو از انجا
نیک میشود اما مردمش جلف و شت زن میباشند و بعضی که نیک می باشند
نهایت نیکی میرسانند شیخ ظهیر الدین ابو العلا که صاحب هدایه فقه است از انجاست
اسفره کوهستان است مابین غرب و جنوب مرغینان بر نه فرسنگی بوخوراتی
های روان و کثرت باغ و بوستان رحمان بر دیگر محل و مکان دارد در گوهستانش بجانب
جنوب پاره سنگی است ده گز عرض و دو گز ارتفاع که همیشه همه چیز در و منعکس میشود

میگردد مانند آئینه بدین سبب آن را سنگ آئینه میگویند و از مردمش ملک الکلام سیف الدین
خجندی بجانب غربی اندجان واقعست اندجان بیشتر سنگ است و فواکهش خصوصا
انار بسیار خوب میشود و قلعه اش نهایت حصانت دارد و بر شمال رویه اش کوهیست موسوم
بموئل که فیروزه و دیگر جنسها در انکوه یافته شود و شکارگاههای نیک دارد و آبهای آشور
چشمه بسیار باشد تا حدیکه گفته اند که گنجشک را در انولایت آشوب میشود و در میان خجند
و کند بادام که هم از توابع خجندست دشتی است که همیشه در انداشت باد میوزد گویند
وقتی در یکی چند در انداشت رسیده اند و شدت باد نوعی بود که ایشانرا پراکنده ساخت
بعد از طلب یکدیگر را درویش گفته تمامی هلاک شدند و از ان زمان تا حال آن دشت را
درویش می نامند از مردم خجند یکی شیخ کمال خجندی و عجبی و شهابی است اخشتی
در شمال رویه سیحون واقعست در تمام فرغانه بعد از اندجان ازان وسیع تر جایی نیست
و تا اندجان زمین سنگ است و قلعه اش در کمال محکمی و استواریست و در واقعات بابر
آمده که در اخشتی خرمنوزه ایست که آنرا بر خر یوزه بخارا ترجیح داده اند و افضل المتقدمین
اثیر الدین از انجاست شاش که آنرا چاچ نیز گویند از شهرهای قدیم است و به بناکت
نیز شهرت دارد اما امروز بتاشکند و تاشکنت معروفست اگرچه در شهرش بسبب عمارات
و اسواق و دیگر صفات چندان تکلیفی بکار نرفته اما مضافاتش بسبب گل و لاله و انواع
آب و جلگها نهایت لطافت و نضارت دارد خصوص لاله هفت رنگ که خاصه آنولایت است
چه لاله زار تاشکند و گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور است و در آنولایت جایی است که هر
و گر بآنرا بجایی برند خون گردد و اگر بمسافت بعید برند سنگ شود اگر نکوی نخون

حیض آلوده در انجا افکنند صاعقه پدید آید که دیوار را بیفکند و ویران سازد و ایضاً چشمه است
که مانند دیدهٔ ظالمان بی آب باشد و چون اندک سحابی بر روی هوا ظاهر گردد فی الفور از
چشمه آب چون اشک مظلومان در سیلان آید و در راههای آن ولایت کوهیست که آن را
کوه اسفرگویند و در انکوه چشمه است که آب آن نفط باشد و در بن انکوه آهن و فیروزه
حاصل شود و همچنین قریب بهمان کوه کوهی است که سنگش چون انگشت آتش در خود
گیرد و بنحاکسترش هر چه شویند چون صابون سفید و پاکیزه گرداند و ازین قبیل خصوصیات
بسیار دارد و از بزرگانش حضرت خواجه عُبَیدالله احرار است قدس سره و از علما
محمد بن علی بن اسمعیل قفال و فخر الاسلام ابوبکر محمد و فخر الدین و از شعرا بدر چاچی و قاضی
حُبَیدی و حزنی هست بر ضمیر پاسید تنویر قانون سخن شناسان سخن نهفته نماند که چون صوبی
چند از مقام پنجم بباوری یی قلم از حضیض باوج رسید اینوقت گاه آنست که شعبه
چند از پرده ششم در نوا آورده شود نظم چون بساط پنجم بگسترد مه ثوابت انجم از چرخ پنجم
آورد مه هم ششم بزم ما بیارایم ز رونق شش جهت بفزایم میکنم هیچو رخ نارنجی ش
بر بساط زمانه شش نجمی الاقلیم السادس این اقلیم تعلق بعطارد دارد و مردمش اکثر
اسمر اللون باشند و مبدء این اقلیم از مشرق بود و از دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان
و کیماک و استخاب گذرد پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه
بوسط بلاد فلسینا بگذرد بر جنوب صقلابیه و شمال بیکل از بره و اندلس گذرد تا
بحر اعظم منتهی شود و مساحت این اقلیم دویست و شصت و پنج فرسنگ و یک کروه است
و در این اقلیم بقولی یکصد و چهارده و بقولی دویست و چهل شهر است و بیست و دو کوه و

وچند بحر عظیم دارد و اکثر ترکستان در این اقلیم واقعشده ترکستان اسم جامعی است جمیع
بلاد ترکان از اقلیم اول تا اقلیم شابع اکثر ایشان صحرانشین اند و از قبایل دیگر به بسیاری عدد
و زیادتی شجاعت و جلادت ممتاز اند و بر جلادت و شجاعت ایشان دلیلی از این قوی
تر نیست که حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم بدین نوع در شان آنها وارد شده
اترکوا الترک ما ترکوکم یعنی قصد ترک نکنید مادام که قصد شما نکنند ترکان را روی و نبی بهم و
چشمان تنگ و سینه فراغ باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام
قران مجید بهندوستان رسید آنها به بحر مرتی پیش آمده بر زمین انداختند و چون در ترکستان رسید
اول سر از آنها دیده و بکمال تعظیم بر سر کشیده چون این خبر بعرب رسید یکی از اولیای عرب فرمود
که هندوان همیشه خوار و بیمقدار باشند و در هیچ چشمی آنها را وقری و عزتی نباشد و
ترکان همیشه سردار و زبردست و محترم باشند کسی بر ایشان غالب شود چون زبان
اولیا زبان خدا است همه این احکام ظاهر شده و میشود در جلد ثالث حبیب السیر آمده
که چون کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب را
نامزد پسر خود یافث نمود و وی عازم آن زمین شد از پدر بزرگوار التماس نمود که او را
دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بسیار دو نوح علی نبینا و علیه السلام اسم اعظم بیافث
آموخت و ایضا آن اسم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو از زانی داشت و یافث بجانب
مشرق و شمال شتافته هرگاه باران خواستی بوسیله آن سنگ سحاب عنایت الهی در
فیضان آمدی و عرب آن سنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده ماش گویند
و حالا در میان ترکان و ازبکان آن عمل متعارف است از یافث بروایت مولانا شرف الدین

علی یزدی از هشت پسر عقب ماند بدین ترتیب خزر و صقلاب و روس و منسج و چین و نگمار
که او را کیمال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعظم یافث را یازده پسر بود هشت مذکور
و سه دیگر خلج و سدسان و غز و پسر نزدیکترش که او را ترک و یافث اعلان گویند در منزل
سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خرگاه و بارگاه از اختراعات اوست گویند روزی در
شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطهٔ آنکه زمین شور بود نمکین شد
چون لقمه را برگرفت و خورد او را آن لقمه خوش آمد رسم نمک در طعام از آن زمان افتاد
و همچنین از پوست حیوانات پوستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و وی اول ملوک
گشت چنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و از وی پنج پسر ماند و اما صقلاب چون
بعذاب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته
التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس برادر نهاده در
صقلاب از نگماری هم پوریت و منزل طلبیده او نیز جواب باصواب نشنید میان ایشان
محاربه دست داد و صقلاب منهزم شده در آن طرف اقلیم هفتم افتادند و بجهة شدت
برودت هوا در زیر زمین خانها میکنند در آنها میگذرانند و چین بن یافث در
موضعی که حالا به بلدهٔ چین شهرت دارد ساکن گشت او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف
بود صور تگری و نقاشی و بافتن جامهٔ ملون و کشیدن ابریشم از کرم پیله و نافه از آهو
رفتن ابداع و اختراع کرده بفرزندان آموخت و اکثر صنعات و حرفه که تا غایت در میان
اهل چین باقی مانده از اختراعات اوست و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
بهر ماچین را باسم خود بنا کرد و رسم پرزدن بر دستار از و ماند و نگماری بن یافث

که اورا کمال نیز گویند و او بعیش و شکار میل بسیار داشت از و پسر بوجود آمد یکی بلغار که شهر بلغار منسوب باوست و دیگری برطاس که سمور و سنجاب و بدست آورد و از پوست انها ملبوسات ترتیب داده و زعم بعضی اهل تاریخ انست که رومیان و یونانیان نیز از اولاد گمار می بن یافث اند یاجوج و ماجوج نیز ولد گمار می است و اما که خان نبیره بسری یافث است و اورا دو پسر بیک شکم آمده یکی را تاتار نام کرد دیگری را مغول و از مغول شصت نفر بسیر خاسنی و سروری نشستند همیشه در میان این دو جماعت نایره عداوت بمرتبه اشتعال داشت که بهیچ وجه آب صلح انطفا نپذیرفت و دیگر منسنج بن یافث است که یاجوج ولد اوست دیگر عزن یافث است که قوم غزان که بدترین اقوام ترک اند از نسل اویند و اصل ترک این بود که نوشته شده تواند بود که در جزو شبه ما برآمده باشند که آن اطراف را ایلق گویند و در ترکستان عجایب و غرایب بسیار است از انجمله نقل میکنند که در یکی از بلدان وی دیوانی از حیوانات است که آزار میکنند و میوه آن بهایت خوبروزه چیزیست و چون آن پیدا شود در اطراف انگیاه او سبزیها کارند و در حین دمیدن سبزه ناسر آنچیز که شکل خربوزه است شق شود و مصری چون سر گوسفند ظاهر گردد و شیرو ع در خوردن گیاه نماید و بتدریج اعضای وی بپوست آنخربوزه برآید چون آن گیاه تمام شود وی نیز بالتمام برآید و اول چون گوسفند بهم عضا باشد لاد نبال و در حدود ترکستان میدانند که از زمین گوسفند میروید و ده اش از ناف او باز زمین پیوسته است و بقصد تیر تا بی در زمان و بقصد آن از اطراف سبزه میخورد و آنرا صید میکنند و میخورند و لیکن در طعم کمتر از گوشت متعارف است و دیگر نوشته بنظر آمده که یکی از پادشاهزاده های ترکستان باید رخود داع

کرده باخدم وحشم بجانب مغرب توجه نمود بعد از طی مراحل بسیار بجائی رسید که بغیر از آن
نمیتوانست رفت واهل آنمرز بوم از شدت گرما در زمین می بودند و در شب تردد
میکردند آفتاب آنجا بر هر چه پرتو می افکند میسوخت و در آنجا جانوری چند دیدند پرسیدند
که اینها چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنها را بقدرت خود نگاه
میدارد چه در این کوه سنگیست که اینشان می شناسند که هر کدام را که حرارت غلبه کند
ازان سنگ پاره ها در دهن میگیرند و سر سوی آسمان میکنند فی الحال بری پدید می آید آنها را
سایه میکند و باران می بارد چون ملکزاده این معنی شنید ازان سنگ پاره ها برداشت
همه را همراه بولایت خود آورده و هر گاه به باران احتیاج می داشتند آنسنگها را بر
یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چیز ها بزبان ترکی میخواندند
که برف و باران می بارید و بعضی را اعتقاد اینست که سنگ جده و جده مانش میکند

تمثیل در تاریخ مغول مذکور است که در سنه ۶۲۷ شصت و هفت اوکتای قاآن
ابن چنگیز خان که بفضیلت عدل و احسان موجود و سخا انگشت نما بود برای تسخیر مملکت
ختای لشکری انبوه باسباق فرمود اول مرتبه ده هزار نفر با بلا میشی برادر خود تولی
روان کرد چون پادشاه ختای ازان واقعه وقوف یافت امرای خود را بالکهه سوار
باستقبال فرستاد آن قشون تولی را خواستند که بطریق جرگه شکار زنده
باآن ده هزار نزد پادشاه ببرند تولی سر باز نگشت دست در قراق الحرب جلعه زد
چاچیان را طلبیده و باستعمال حجر المطر و تهیه اسباب آن امر نمود لشکر را چار رسانیدند
و از لمیا و یرغو و تنبه سر ساختند همه کلاکا بار اتاد سر کشند و کنیک اپوشند و اغلاغا

واسپان فرود نیایند آنگل نتیجه آنند که باران فراوان بارید آخر روز برقی جهانسوز درگرفت
چنانکه از دست بسر دوصاعقه بسر ما دست و پای لشکر ختای باز کار رفت تولی چون بر ضعف
دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید گوگرگه جنگ فرو گوفت و بر سر
یورت آنها تاخت بشمشیر ختائیان بتیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دستگیر شدند و
لشکری چنان بعلی چنین بسلامت صاحل و نابود شد و چون این خبر به پادشاه ختای رسید
آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آن ولایت کبیر بشمشیر
تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ملک
آن بتحریر رسد **فاریاب** اسم ولایت است و عرصه آن گذرنام دارد صاحب ممالک و
مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای استوار
بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک ببلاد صاغون
واز محول رجال آن ولایت معلم ثانی ابو نصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد
الجوهری و اسحق بن ابراهیم **جند** بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بوده
والحال خراب است شیخ باباکمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از انملک اند
کاشغر ولایتی است در غایت نضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای معونستان و از آن
جبال رود خانه ها بجانب جنوب روانست و آنجدی بچاچ دارد و حدی از طرفان گذشته
بزمین قالیماق در می آید و آنطرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاچ و طرفان سه
ماهه راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای معونستان و از کوه ارکنه
جوقون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان بیرود خانها از مشرق و بمغرب

روانست وتمامی ولایت کاشغر وختن در دامن این کوه افتاده وحد شرقی وجنوبیش
صحراییست که تمام خبگل وبیابانهاریگ روانست ودر زمان قدیم دران بیابانها شهرها
بوده که از انجمله دو شهر را نام باقیست که یکی را توب ودیگری را کنگ میگفتند وباقی
در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کنگره قلعها ظاهر میشود ودراین
صحراشتران دشتی می باشند که آنهارا صید میکنند ودارالملک کاشغر بر دامن
کوه غربی افتاده از انکوه آبیکه فرومی آید تمام صرف زراعت وعمارت میشود ازان
آب هایکی تعین نام دارد که در زمان سابق از میان شهر کاشغر میگذشته میرزا ابابکر
که یکی از سلاطین آنولایت بوده آنشهر را خراب ساخته ودر یک جانب آنشهری
دیگر بنا نهاده وآن آب الحال از کنار آنشهر جریان می پذیرد ودر کاشغر مزاریست
موسوم بمزار حسین فضل خواجه که اهل آنمیار را بدان مزار اعتقاد بسیار است ودر
محاذی آن مزار قبریست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر الملاحظه
میکنند گویند در جلد موی او اصلا قصوری راه نیافته ومیرزا حیدر کاشغری
در تاریخ رشیدی آورده که علمای کاشغر را هرگاه مسئله مشکل شود حقیقت نوشته دران
سوراخ بگذارند وروز دیگر کاغذ را بیرون آرند جواب بر حاشیه یا ضمن آن نوشته
یابند ودیگری یاد کرده است که آن نیز در قدیم شهری بوده وگنجها
ازان یافته شده آما بتدریج رو بخرابی نهاده نزدیک بوده که وحوش دران مسکن
سازد وچند در نمرز وبوم آشیانه نهد که میرزا ابابکر را آب وهوایش موافق
طبع افتاده وآنرا دارالملک ساخت وعمارات عالی بنا نهاد وچون بهای آب جاری

رود و چنین شهر دارد که در زمان تیمور اباکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده
هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آنشهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرعت
و مدور تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات جنت آثار بهتر از بارکند جائی نیست و آبش
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه اول بهار که وقت زیادتی دیگر آبها است
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب در برج اسد میرسد غایت شدت و غلبگی پیدا
میکند و سنگ پشت در این آب بسیار یافت میشود و آما با همه صفات همواره چنان
و گذری بر هوای بارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بیماری در آن
دیار نهایت کم واقع میشود و هوایش سرد است و اگرچه فواکه و میوه اش فراوان است اما
از لفاحاتش در غایت شقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند
اول تومان که مراد رعایا باشند دوم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایماق چهارم
ارباب مناصب شرعیه و متصدیان قطاع خیلنه یارکند تا الچوف که سه منزل است نهایت
درختان و بساتین است و از آن گذشته تا ختن ده روز راه است بغیر از منازل دیگر
آبادانی نیست و از یارکند تا ختن چهل روزه غیر آبادست ختن از جمله بلاد
مشهوره است و تا الحال از آن علما بغیر دودی و اطفال شکر جز نمودی نمانده و در
ختن دو رودخانه است که یکی بصحراء و دیگری با و رنگ تاش موسوم است و سنگ
لاجورد در رودخانه اسکل می پیوندد و مردم سیان اهل ختن سودا و معامله بسیار و
بیشتر بکرباس و ابریشم و گندم میشود چه هر متاعی را بکم و زیاد این سه جنس خرید کنند
و در روزهای متبرکه جمعه قریب بیست هزار آدمی از اطراف و اکناف بختن جمع گشته بدین

سود امینمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرند گر احیانا پیدا شود آن را بغال
بدمی گیرند و اقدامان سابق از ختن بختای در عرض چهارده روز میرفته اند و باین نوع
آباد آن که مردم را احتیاج قافله نبوده یکتن و دو تن بفراغ حال آمد و شد مینمودند و
الحال آن راه بواسطهٔ احشام قالیماق بسته شده و راهی که اینوقت متعارف است ضلع
منزل است و متاع آنولایت یک سنگ ایست که بغیر از ختن و کاشغر جائی دگر پیدا
نمیشود و ایضا سنگ قاش از سفید و گلگون که بر سم تحفه و هدیه باطراف و اکناف
میبرند و از غرایبش یکی شتر صحرائی است که آنرا بنوعی گرفتار کنند که آزاری باو نرسد
پرواز میشود و دیگر قوماس است که در کوههای آنولایت بسیار میباشد و ضرر او زیاده بر
ضرر هست چه شاخ زدن و لگد کردن و زیر نمودن و لیسیدن او تمام مهلک است
میرزا حیدر در تاریخ رشیدی آورده که وقتی از تبت به بدخشان میرفتم و ما بیست و یک
کس بودیم در راه قوائی را کشتیم که چهار کس بسعی بسیار معاودت آنرا برآوردند و
بعد ازان آنجماعت جمله خود چندانکه توانستند گوشت آن برداشتند هنوز ثلث
آن باقی مانده بود سلاطین کاشغر نسل افراسیاب بوده اند و از انجمله ثالوق
بغراخان در سنه سبعین باشرف اسلام مشرف شد چون بسلطنت رسید تمام ولایت کاشغر
را مسلمان ساخت و چندین نفر از اولاد او در کاشغر و ماوراالنهر بسلطنت مستقل نمودند
و ثالوق جد یوسف قدرخانست و اینحدیث در شان او مرویست که اول من اسلم الترک
و از حدود مملکت بسیار مردم بزرگ برخاسته اند و مولانا سعدالدین کاشغری پیر حضرت
مولوی جامی قدس سرهما از انجمله اند مولانا جمال الدین ترکستانی و مولانا علاء

ایشان ملک الموت است رفته آن کنیزک را پهلوی شوهرش میخواباند و از میان کس
دو نفر و بای آن کنیزک را میگیرند و دو کس دیگر دو دست او و پیرزال چادری را تاب داده در
گردن او می افکنند و بدست دو نفر دیگر می دهد که ایشان چندان تاب می دهند که جان از بدن
بیرون می رود و بعد از کشتن کنیزک دو کس از خویشان او آتش گرفته در کشتی نشینند
تا وقتیکه آن مرده کشتی همه خاکستر میشود اگر باد می دهد آنوقت پیدا شود آتش را میکرد
خاکستر را پریشان سازد آنمرده را بهشتی دانند والا او را مقبول درگاه نمی پندارند و اجله
اشقیایش میشمارند و نیز هر گاه دو کس خصومت و نزاع قایم شود و ملک ایشان از
اصلاح عاجز بحکم میفرماید که به شمشیر با یک دیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب او
بقصراج قومی بزرگ اند و اصل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیار رئیس و سلطنت
نمی باشد و بلاد ایشان یکماه راه است و آنگروه را وقتی ملکی بوده از اولاد یحیی بن زید
بن امام حسین کرتا جال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی ابن
ابیطالب کرم الله وجهه بجد رسی می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشا
ایشان آنست که ریش دراز و بینی کشیده و چشمهای کلان داشته باشد و از رعایا
خراج عشر میگیرد و در آنولایت زر گاو نمیباشد و نمیزیند و بعضی از ساکنان آنملک سفید
اند بعضی گندم گون و غایت حسن جمال پادشاهان آنها را چون عمر از چهل سال بگذرد
غل میکنند یا میکشند گویند عقلش ناقص شده و تدبیر ملک داری نمی تواند کرد کمال
قومی از ترک و ایشان را کیاک و کیاس نیز گویند و دولت و ایشان از یکماه
زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و علم را خوب می دانند و طلا

دیک قسم برای بهای شراب کهین هر روز شراب میخورند و شادی میکنند و صحبتی دارند
و ساز مینوازند و کنیزک او را میسوزند و دراین ده روز کنیزک شراب میخورد و شادی میکند
و با انواع حلی و حلل و زر و زیور سر و گردن خود را آراسته میسازد و خود را زمین کرده بمردم
جلوه می دهد روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبدی
از چوب راست میسازند و آن قبه را با انواع اقمشه میپوشند و روز نهم آنمرده بیرون آورده
در میان آن قبه میگذارند و تمام بزرگان پیش او میریزند خلایق بسیار از مرد و زن
جمع میشوند و سازها مینوازند هر یکی از خویشان مرده قبه در اطراف قبه وی راست
میسازد و کنیزک خود را آراسته با قبه های خویشان مرده رفته صاحب هر قبه
یکمرتبه با صحبتی دارد چون فارغ شود بآواز بلند میگوید که بصاحب فلانی گفت
که من حق یاری و شرط دوستداری بجا آوردم و همچنین بتمام قبه ها رفته همه با وی صحبت
میدارند و چون از انکار فارغ میشوند یکی باد و نصف کرده در میان کشتی می اندازند
و خود هم از میان بریده بجای او در کشتی می نشینند و بعد ازان همه با کنیزکان
داشته های خود را فرش ساخته یک یک بسازند پای بر کف دست ایشان نهاده
کشتی میرود و بعد ازان با کیانی بدست ایستاده سر او کنده در کشتی می افکند
شراب خورده سخنان میگوید بدست خویشان می آید و همچنین با یکی کف انجماعت نهاده
به بالای کشتی میرود و چیزی چند میخورد و آن قبه که شوهرش گذاشته اند میرود
شش انداز خویشان نزدیک شوهرش بدرون قبه رفته در حضور مرده هر شش نفر
با آن زن مجامعت میکنند و چون از ادای حقوق یاری فارغ میشوند میپرزال که با عقاب

دیتاقویرا بر سریر حکومت نشانیدند و دیت جاه و منصب را گویند و یاقوی بزرگ را چون زمان یاقو
بنهایت انجامید جای خود بکوک رزانی داشته و کوک پسر خود الچه خان را بر مسند خانی متمکن
گردانیدند و در زمان او ترکان بواسطه کثرت مکنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
دست دادند و از کوک دو پسر متولد شد یکی را تاتار و دیگری را مغل نام نهاده در هنگام
یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک مینمودند و چون
تاتار خان فوت شد و پسرش لقوخان بر مسند حکومت بر تخت خانی نشست و بعد از و ملکخان
متصدی امر حکومت گشت و پس از و پسرش ایلی خان و بعد ایلی خان پسرش آلتنخان
بروگذشتاردوخان بر سریر خانی بر آمد و تا زمان حکومت اردوخان میان تاتار و مغل
موافقت بود چون حکومت آاربایدوخان پسر اردوخان رسید میان او و برادرش
مغل مخالفت و منازعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سعیدخان بن بایدوخان کبیر هشتم
سلاطین تاتار بود آتش فتنه و عداوت آنچنان ملتهب شد که دیگر باره صلح و صفا
از ساحت آن ولایت رخت بر بست گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سر بالا و سفید
اندام باشند و زنان ایشان در غایت جمال و نهایت لطافت و نضارت چهرها از طلا و نقره
بازیر پیراهنها بر بندند تا پستانهای شان اناری تازه بحال خود بماند و بر جبهی بلکه کمر دست
و دیگر قرار داد آن بلاد است که هر که را نظر دینار است طوق طلا گردن می افکنند و همچنین
ترازو نیز در اندیار شایع نیست به پیمانه خرید و فروخت مینمایند گوشت آدمی را بسیار
است غایت عزیز میدانند ملوک ایشان همیشه در قصر که غایت مرتفع و بلند است بسر میبرد
و چار صد مرد لشکری پیوسته در ملازمت او میباشند و شبها ایشان از بیرون بند و بالای

انچهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
باشاه با کنیزک صحبت میدارند و بتصریف باب اول ثلاثی مجرد مشغول میشوند و پادشاه را نیز چار
صد جاریه است که از اهل فراش وی اند و سختیان کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با او چهل
محبوبه مرغوبه می نشینند و مجلس میسازند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی رسد در حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسپ را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
خود بغیر از صحبت خوردن و نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان باغث و ثمین و تلخ و شیرین توجه مینمایند و کامرانی میکنند و انحرکت را مکروه می
شمارند مارگیسو دارانها بهر سوراخ تنگ و فراخ که درآید عیبی نمی پندارند و کتان آنجا
و مقام نانک هم گویند با نام است خصوصا کتان دار الملک که کپا ده هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است دیگری تکیتور که دار الملک اندراس شهر
نامور روس یکی خرسک است و دیگری خرقه که هرکه از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بسیار و الا ایشان
می آیند و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از و خبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم بسه قسم
میسازند یک قسم را برای مختران و زنان و یک قسم را برای پوشش میت بکار میبرند

پادشاه با لکهه سوار جرار در انصحرای خونخوار وارد آمده چون بعدم بدرقه راه را گم کردند یکتن
از انها زنده بیرون نیر آمده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان پنج
شش ماه با الکل آبادانی نیست و در انصحرا قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون
می آیند و مانند بلبل می سرایند و امیر تیمور صاحبقران دو مرتبه طی آن وادی بی پایان
نموده و کرت دوم در سنه ۷۷۸ هفتصد و هفتاد و هفت اطراف آن را متصرف گشته
اهل الوس دشت قبچاق و همگی بلاد شمال تخصیص ولایت تا جرد و بلگ و آلان و باشقر
و رنگس و قومان و چرکس و اوروس و سیما مسکو و قرامور روس قرا مور اقتل و غارت
شده و شهر شراب که درین زمان بقزان مشهور است از حد ایقا بوقا که نهایت بیمور شمال است
تا حدود قیرم و کفه بی سپغل مراکب مسلمان شده و سیری جوق بجوق چاچی ترخان
سنگر گشت چاچی ترخان شهر یست بر ساحل دریای آتل و اقشده سطح فرش
مینع و رفیع است یکجانب آب مذکور است گویند در زمستان چون آب یخ نبندد با
دشمن بآسانی میتواند بانجا در آمدن لاجرم از یخ حصاری میسازند و بدینه یخ تخته های یخ
برهم چسپیده و وقت شام آب بران ریزند و روز دیگر همه یک وصله گردد و دروازه بران
نشانند و بارو می اصل متصل بمان بلندی برآرند تاتار درشتی این اقلیم
میباشد و در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ اند و بحلال و حرام چندان
مقید نیستند و آفتاب را بخدائی می پرستند و بربانی مخالف زبان ترک دارند و تاتار چنانکه
مذکور شد بیافث علان می پیوندد که عبارت از ترک بن یافث باشد ترک بعد از
دویست و چهل سال که فوت نمود الپ غازی قایم مقام خود گردانید و در هنگام وفات

هم از انجا بوده اند و مدفون کاشغری که قریب بنصد سال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
تاریخ رشیدی که بنام رشید خان حاکم کاشغر نوشته بین الجمهور مشهور است از وست
و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آنملک بوده طراز در زمان
سابق شهری بانام بوده و آنرا پانگی میخانده اند الحال بواسطه عبور جنود اوزبک بالکل
و اطراف طراز الحال بخاره ایست که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز اکثر
مسلمان بوده اند علمای واجب الاعزاز مطرز بطراز علم و امتیاز ازان دیار پیدا
پدید آمده اند چگل بکسر جیم و کاف هر دو فارسی مسکن ارباب حسن و ملاحت چون
طراز بوده و چنانکه بر اسبیوا خوانان ضرب المثل است نظم نازنین چگل
نگار طراز ۵ آفریده حسن و خوبی و فرانش ب و دندان شان بدیده پدیده و رج یاقوت
پر زمرد یده ساکنانش سهیل وجوزا و بنات النعش را بمعبودی می پرستیدند خواهر
و دختر نزد ایشان حرام نبوده مشتهر از بلاد ترک است و آنجا کوهی است بر قله آنکوه
سنگی است مجوف شبیه بخرگاه مدخل آنچشمه ایست که بر کوه میریزد از انجا فرود
می آید و ازان آب بوی خوش فایح میشود چنانچه یک اندک جامعتی بوده اند و خواهر را
بزنی گرفته اند آنان زنان یک شوهر نمیکرده و مهر زن جمیع ملوکات شوهر بوده و
پادشاه آنها زن نبوده اگر زن میکرده فی الفور بقتل میرسیده دشت قماق
صحرائی است لق و دق و درازی آن چون طول عمل امیدواران حریص فسیح و
بیکرانست و پهنای آن چون فضای عرصه آرزوی مشتاقان وسیع و بیابان طول و عرض
اندشت هزار فرسنگ در شصد فرسنگ تمام ریگ و پشتهای ریگ گوسفند و قتی

دیا بسیار است والماس نیز در دو خانهای آنولایت بهم میرسد و ایشانرا اعتباری نیست
و پادشاهی در میان آنها نمی باشد هر سکه از هشتاد سال گذشته ویرا پیر و مرشد خود میدانند
و ویرا میپرستند و اتراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آنولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در انجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند تا بده باران
آید و دریکی از بازارها اندیار خضر ایست که مقدار یک شبر یعنی یکدست آب دارد اگر لشکری
از آن خضر طلب خورند و فا کند هیچ کم نشود خرز هم از بلاد ترکست و مردمش در نهایت
حسن و جمال میباشند و بدستور مردم بقراچون پادشاه آنها را عمر از چهل سال نگذرد
معزول شود و اعتقاد انگروه این است که شب و روز باد و باران زمین و آسمان را هریک معبود
علیحده است اما معبود آسمان از دیگران بزرگ تر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
و از ثغور معتبر ترکستان است در انشهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشند قسطنطنیه
شهریست معروف و مشهور در غایت وسعت و نهایت متانت بعظمت و بزرگی در انشهر امروز
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنه سلاطین
علیه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آنشهر را
مدور نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دارد چهار باره بر روی
یکدیگر کشیده اند و مابین آن را انخاک انباشته که بهیچوجه چوب گیر نیست ارتفاع باره اش
بیست و یکدرعه است و آنشهر بر بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آیین اشتمال دارد
چندان قصر عالی در آنشهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرونست و در میان
نفس شهر چند کوه پایه هم هست از زیر تا بالا غرق عمارات و در وقت شام از شمع چراغ

غیر بلاغ وراغ است از جملهٔ بقاع آن مسجدیست بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم
به باصوفیه دیگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهرمند گردد رساله در آینه ارباب مطلب
بازماند عزیزیکه درین ایام ازان شهر مقام آمده بود نقل میکند که در استنبول شصت مسجد است
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام راحت انجام
در دارالامارهٔ انتهای شهر که هر طرفی سنگ کرده است و بازارود کاکین است از انجمله هفتصد
دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سمن سینه و
بنفشه بوی بذله سنج لطیفه گو نشسته می باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین باشند
مینمایند نظم دلبرانی بشوخی و شنگی ، روی رومی و گیسوان زنگی ، ترک
نازی شان بکم بازی ، برده دل از ترکی و تازی ، چشم ایشان چو ترکی آغازد ، شام
هندوی چین موسازد ، و ایضا مقصد میخانه است که متضمن چندین خم پیمانه است
و اصل شش محله است هر محله شصت هزار نفوس و باعث آبادانی آنشهر بعضی از قسطنطین
بن بتولوس می دانند و برخی از اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آنهمت گماشته و اصل
شهر بر کنار بحر واقعشده از جملهٔ پنج بحر کلان بع مسکونست و آن ابحر طرازان بحر روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و صقلاب ممتد میشود طول
این دریا بقول صاحب تنبیه الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر
جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مهیب الصور میباشند
و از بحر ایران بحر تجار نمایند میرسند و ازین دریا دو شعبه خیزد یکی بجزیرهٔ سودان و آن

قرب تصادجوی بزرگ بحصول پیوندد و دوم شعبه که آنرا خلیج قرنگ گویند ببلاد صقلابیه کیار
ممتد شود و اراضی بلغار از جمله سواحل این دریاست و در اوقات سابقه در بلده
قسطنطنیه کنیسه بود که منارهٔ عالی ستیصد گز طول داشت گویند بر آن نقب کرده بودند و بسر
آن مناره سواری از سمن سمخری هم ازان جنس نصب کرده بدست آن سوار گرزی بود و
دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بآن بوست دیگر میکرد و قبل ازین ذالک صورت
قسطنطین بانی هذا البلد و در عجایب البلدان و تحفة الغرایب مذکورست که در قسطنطنیه منارهٔ
محکم که قواعد آن باهن و ارزیز ساخته اند هرگاه باد بر آن وزد سیل در وظاهر شود و مردم
در وقت میل آن مناره جوزو سفال و غیره ذالک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود
منارهٔ بحالت خود آید آن اشیا را ازانجا بیرون نتوان آورد و صاحب سفینة اقلیم آورده
است که در انجا قریه ایست و در آنقریه خانه از سنگ ساخته اند و در انخانه تمثال زنان
و مردان و خران و اشتران و اسپان و غیره افتاده هرکس اعضوی بدرد آید یا مجروح
شود بدانجا رود عضو معروف را بصورتیکه مشابه او باشد بیاویزد فور صحت حاصل
یابد و این معنی در آندیار مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری بود
تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال هشتصد و پنجاه و هفت که لفظ بلده طیبه
از تاریخ آن مجرد است از نصاری انتزاع کرد و کنایس را بالکل ویران ساخته مساجد بنیاد
و از انبار الی یومنا هذا در تصرف آندودمان عالی شانست و دار الملک هم هست مخفی
نماند که سلیمان شاه که بسیزده پشت ببغوخان ابن ایلخان ابن هلاکوخان بن تولیخان بن
چنگیزخان می پیوندد و در فترت مغل از مرو بجانب روم افتاده بانصاری محاربه و سقایا

میکرد و چون وفات یافت از طغرل پیشرس هم بر آن دستور میگذرانیدند و چون از نظر
در شصد و هفتاد و هفت پدر و دایجنان نمود و لدار رشدش عثمان که بنور عقل
و فراست و افر فنی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت و هم دست یافت
سورخان و هم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را ازان سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه
تاریخ است و هم دران اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
او افتوحات موفور دست داد و بر بسیاری ازان ولایت دست یافت در سنه ۷۰۱ سنه سبعمائه
و بیست و اندی بیک گفته در برسا مدفون گشت و او جهه امور ملک و ضبط و ربط
و نظم و نسق و مصالح جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر اسلوب مرغوب
بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
اولادش مستمر و مسلک است و سر موی از قواعد و آئین عثمانی تجاوز نمی نمایند بناگاه
علی روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آنسلسله در تزاید و افزایش
فرد بر همونی دانش کسیکه راه رود ش اگر بچاه بود بر فراز ماه رود و چون اعلی
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا و دیان عالیشان اسلاطین
عثمانیه گویند پس از عثمان آذرخان شهر و مدک آکه از معظم مدین و مست به تسخیر آورده
و بعد از و خونکار سلطان مراد نیز بفتح بسیار از امصار موفق شد بعد از وفات
او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورگان بود سایر پادشاهان فرنگ را هزیمت داده بالکل
مسخر ساخت و بعد از و سلطان محمد فاتح قسطنطنیه نمود بعد از و سلطان بایزید ایلدرم
ثانی که موسوی جامی سلسلهٔ النهب بنام او کرده بسیار ولایات فرنگ را مستخلص ساخت

وهمچنین پسر سلطان سلیم سخیر آذربایجان وانهزام نمایان شاه اسمعیل صفوی وقتیل سلطان
علاء الدوله وتسخیر مصر وشام وحجاز وعرب ودیار بکر نموده چنانکه در اوراق گذشته ایمائی ازان
گذشته بالجمله سلاطین روم همیشه باقبال واستقلال بکمال گذرانیده اند تا این زمان که قریب
ششصد سال شده روز بروز ترقی در تسلط ایشان واقع است امروز سلطان السلاطین خلیفة
اعظم شهنشاه معظم سلطان عبد المجید خلد الله ملکه فائض علی العالمین برو حسانه بر تخت
پادشاهی روم وفرنگ وسیر شاهنشاهی وزنگ وسایر اقصار خشک وتر وجمیع اقطار بحر وبر متمکن
غایت هیبت وعظمت دارد اللهم نصر جند السلاطین الاسلام بتایید ک شهر مرو مسقط است
در غایت اهبت وبزرگی ششصد گرمابه دارد وبازار مرغ فروشی آنشهر یکفرسنگ است
اطرافش سیزده فرسنگ وعرض قلعه اش شش ده در عدد تفاعش شصت ذرعه نهاده اند
دو دروازه دارد یکی را باب الذهب ودیگر را باب الملک گویند میان این دو دروازه بازاریست
که ستونهای آن همه مرمر است وسقف آنرا نیز مرمر ساخته اند بر بالای آن بازاریست که
در وگلهایش نهایت بتکلف بکار رفته از جمله عمارتیست که آنرا بر یکهزار ودو صد ستون مرمر
ویکهزار ودو صد ستون مرمر مطلا که طول هر ستون پنجاه ذرعه است مرتب ساخته اند
ویکهزار ودو صد دروازه مرمر ساخته که آنرا بگلمیخ های طلا وحلقهای نقره گرفته اند وبغیر ازین
دروازه های بیرونی آن از عاج وصندل آبنوس سیاست ویکصد وشصت دکان زنجیر طلا که
قنادیل طلا بران محکم ساخته اند وهفتصد منبر وده هزار کلسنین وهزار کرسی طلا نوشته
طول وعرض آن عمارت یکفرسنگ است ودر آنجا نشستگاهی ساخته اند وآنرا بساط خوانند و
صد خوالی ایوانی زرین کرده بر آنصورت انبیا علی نبینا وعلیه السلام از آدم صفی تا خاتم

الانبیا صلی الله علیه وسلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکند و گرداگردان بلصد سو
زرین است و بر هر ستونی جرثقی و زنگولها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد آنجا کند جبرها
خود بخود بر هم خورند تا مردم آگاه شده دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچه پیشتر کنیسه بود
اما اینوقت آنرا مسجد ساخته اند ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار بطیاران
رسیدم نردبانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که صرافان
نشسته بودند و چون قدری راه رفتم بازرینه ها ظاهر شدند فرود آمدم قضای دیدم
قریب شش کروه که مردم در آن به بیع و شراء و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسه در میان
آن قضا ساخته بودند که دری بسوی شرق و دری بجانب مغرب است و بر این دو دروازه
و سیای هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده
و در کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است که در شهر رومیه تمثال جائی
بود که آنرا بزبان یونانی هیکل ایلو یعنی آفتاب میگفته اند و هیکل اسقلیوس نیز میخوانده اند
و در انجا صنمی بصورت انسان ساخته بودند هرچه سوال کردندی جواب گفتی و واضع
آنصورت اسقلیوس بوده و زعم مجوسیه رومیه آنست که تکلم آنصورت بنا بر آن بود که او را
با ملاحظه حرکات سبعه سیاره در غایت مناسبت اوقات کرده بر وجهی نصب نموده
بودند که یکی از روحانیت آنکواکب در وی حلول کرده لهذا هرچه سوال کردندی جواب
باز دادی و نام آنصورت مقالیس بود و آنچه در تنزیل روحانیات کواکب سبعه السیار
سیانه حکمای صابیه متعلق است و موید همین است و تفاصیل آنمقام در کتب آنفرقه
و ارباب تنجیم و نیرنجات مسطور است لمن اراد الاطلاع علیها فالیرجع الی کتبهم والله اعلم

شلشبون شهریست بعضی شلشوا و بعضی شکشون خوانند بر کنار محیط واقع است
مردمش مذهب نصاری دارند و در انجا نوعی از سرسام سازند که چون دچشم کشند سیاهی آن زایل
نشود بمذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در انجا چشمه ایست که هر که بران سر
بمیرد و لهذا کسی را انجا وکیل نکرده اند که مردم را از رفتن باز نخدو دافع آید اما هیچ حیوانی
را انجا چشم نگذرد **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی کرشنه نیز گفته اند و در انجا صنفی از مردم
باشند که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است
زره گران و تیرسران دو ولایت اند در اطراف تل باب الابواب کندکران گذشت با
قامتهای طویل و دیهای پهن و چشمهای بود بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بغایت
غریب دوست میباشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی
از انها مهمان شده باشد و پس از ده سال بدانولایت وارد شده خواهد که جای دیگر
منزل گزیند بر سر مهمان مهم سجدل و قتال انجا مقبل از زین آن ها را مذهبی و ملتی بوده و حکم
قرب جوار عمل تل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمهٔ کلاغان ساخته و استخوان
در سر راه گذاشته در میان آنها هم معمول بوده اما یکدو صد سال همه بشرف اسلام
مشرف شده اند و از ان فعل شنیع نجات یافته بردل حقایق منزل سالکان مسالک
سخنوری و مالکان ممالک خبردری مخفی نماند که چون شمه از کیفیت قسطنطنیه ششم نوشته
خامه داده آمد واجب است که اکنون نبذه از کمیت اقلیم هفتم بنویسد بزبان قلم حواله کرده
ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته : بآن رنگ و بوئی که دل خواسته
همان به که این دم بعیش و نشاط : کنم رو بترتیب هفتم بساط : بزم سخن کامرانی کنم

پی دوستان دوستگانی کنم الاقلیم السابع این اقلیم بمشتری منسوب است و لون عامه سیاه کنار میان سفرت و بیاض مائل شده و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد یاجوج و ماجوج گذرد پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلج و جنوب بلاد ترخان رود و طول این اقلیم از مشرق تا مغرب شش هزار و هفتصد و شصت و نه میل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرضش یکصد و شصت و دو میل و مساحت این اقلیم صد و شصت و هفت و بیست و یک فرسنگ و یک کروه است و در این اقلیم عمارت کم است و در نمانه آن بیست و سه شهر است و بقولی پنجاه شهر و کوه عظیم و جبل و نهر و بیابان و در شهرهای مسلمانی یکی بلغار بالفاء است که نزدیک برود اتل واقع شده از غایت وسعت در این موضع شجار نروید گویند بلغار از ابنیه بلغار پسر لسان بن یافث است چنانکه پیشتر اسامی آن رفت و در سکندر نامه آورده که از ابنیه سکندر رومی است اما قول اول صحیح است و بلغار سه شهر است یکی بلغار دوم سوار و سیم اسل و از اطراف بلغار همه کافرند و شهر بلغار طویل و عریض است و قصور و عمارات آن از چوب بلوط است و از انجا تا قسطنطنیه دو ماه راه است نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن چهار ساعت و این شهر باعتقاد بعضی در نهایت شمال و اقصاده نزدیک بقطب شمالی در اوایل فصل صیف شفق آنجا غایب نشود و در ناحیه بلغار مرغیست که نصف منقار اعلا آن شماه بجانب یمین و شماه بجانب یسار مایل است مثل لام و الف وقت خوردن بهم منطبق گردد و گوشت آن مرغ اکثر امراض را نافع است خصوص سنگ گرده و شانه بیضه و چون بر برف گذارند برف گداخته شود و از ابو حامد اندلسی مرویست که در بلغار شخصی دیدم از نسل جاویان که بغایت طویل القامت بود و در خدمت پادشاه آنجا تقرب تمام داشت و در هر لشکری که او بود

بودی فتح میسر شدی و خصم هزیمت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذهب حنفی شافعی
و دیندار و با سیرتی پسندیده باعث اسلام آنها را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بلغار
دیده را در گشته قضارا پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز معترف شدند
دست برداشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
و بتدبیر آن مرد مش نیز مسلمان شده اند از اولیای آنملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غزنوی نامه بنام او گفته
و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم منقلاب در غرب قلعه
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایماء
ازان رفته و صقالبه چند قوم اند از غایت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت هر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف و نزاع نبودی
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی و ایشان جماعت مذهب نصاری دارند و بعضی
آفتاب را معبودی می پرستند و پسر ایشان چون بحد بلوغ رسد تیر و کمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهت خود اسباب معیشت بهم رساند و زنان آنها سر و پا برهنه بیرون می آیند
و گرد بازار و بزرن گردند و دختر را بر سر راهی گذارند هر که را میلی بهم رسد معجری آورده
بر سر وی می اندازند و نام زنی بودی می گذارد و آن دختر از منزل نرود تا وقتیکه
شوهر نکند و در مذهب ایشان تا بیست و پنج زن جایز و شایع است و در نزدیکی ایشان موضع
است که قوم یاجوج و ماجوج اند چنانکه یک گوش را بجای فرش زیر خود گسترند

وگوش دیگر چون گلیم بخود بپوشانند قد ایشان یکصد و بیست گز است و هر رنگ بسباع چنگالها و مانند سگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث بن نوح اند و چون هریک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج را بقصبای اراضی مشرق رفته بجای که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجای سی و شش ماه روز باشد و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از انجا و دیگر جانب چین روند باشد که دران نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم نود و نه جزو اند و از جمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و دیگر سایر بنی آدم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند هر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف میباشند اول جماعتی اند که هریک از ایشان را یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن ایشان بهمان باشد دوم زمره اند که هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تجاوز نکند و این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و حیوانات ضده هیچ با ایشان بارزه و نجات نیابد و هرکه از ایشان بمیرد گوشت او خورند و آبهار املتی و مذهبی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدمی و حاوت دو دام درند و بغیر از شکار صنعتی دیگر نمیدانند و ایشان را کاری نباشد

دیگر گیرا نگیرند و خراب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد مانند
برف و بینی ندارند و چشمهای خود دارند و موی جز بر بر ایشان نیست عمر ایشان از عمر سایر
بنی آدم دراز تر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان را برازده ها
گمان بنفشه و اصید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذوالقرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
محدث ذوالقرنین است اصغر که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذوالقرنین فرمود تا خشت
های آهن بزنند و با مس گداخته آنخشتها را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سد
کرده است و عرض آن یکصد و پنجاه گز و بنای آنرا آب رسانیده اند و ارتفاع برابر
کوهی دروازه بران نشانیده اند که دو لنگه دارد هر لنگی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هفتاد گز و سطبری و ضخامت هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی بران دروازه
زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
چهار فندانه دارد و هر خواننده برابر دسته های نوبتی و پادشاهی که در انجوالی است هر جمعه مقرر
کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در انجا رود و دو گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بران دروازه زنند و قفل دررا بجنبانند تا دولت بران کند که این در پاسبانی دارد
و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش میدانند و سد را
به نیش و چنگال خراش میدهند که اندکی باقی مانده چون مانده شود گفته شوند آنرا
بگذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد چون سحر شود بقدرت الهی آن سد را برنشتهای اول
مینند گویند در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آن سد را سوراخی شده

بقدر گنجایش دو انگشت از آن زمان کشاده تر شد میرود اما بآهستگی میرسید چون از بیرون شنوند
بازآمدند و چون بموجب وعدهٔ الهی وقت بازآمدن آنها رسد آن سد را سوراخ کرده بیرون میآیند
و در زمین افزونی میکنند و هر حیوانی که یابند بخورند و بر تمام خلق زمان فایق آیند و آن قشون
باشد که جماعهٔ اول ایشان دریای عیق را که در آن هفتاد کروه باشد تمام بنوشند و جماعهٔ
دوم از ایشان که رسند گویند در اینجا وقتی آب بوده است که چون مردمان را هلاک کنند آنچه بدست
آنها کشته نشوند در حصن حصین شام بحضرت امام مهدی و حضرت عیسی متحصن گردند بعد ازان یاجوج
و ماجوج گویند که از انتقام مغنیان پرده اختیم و تیر ما بطرف آسمان افکنند و بقدرت الهی تیرهای ایشان
خون آلوده باز گردد و ما این سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان را نیز مغلوب ساختیم بعد ازان بحضرت
علیه السلام عیسی حق تعالی کرمی را بر ایشان گمارد و این کرم را ضعف خوانند و آن کرمان در گوشهای
ایشان روند و آنجماعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوه ها و قلعه ها
متحصن باشند شادی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد ازان حق سبحانه و تعالی
بارانی سخت بارد که روی زمین را از اجساد پلید ایشان پاک سازد و بدریا اندازد و در کتاب
مسالک الممالک مسطور است که واثق عباسی ابن معتصم خواست که تا بر حقیقت سد یاجوج و
ماجوج اطلاع یابد بنابران در سنه ۲۲۹ دویست و بیست و نهم ترجمان را با پنجاه نفر معتمد و
مخلص آنصر ستاد و او از سامره بار سنیه رفت و از انجا به بلاد ارآن رفت
از انجا پیش ترخان ملک خزر رفت ترخان دلیلان همراه وی گردانید و آنجماعه را
شبش روزه راه رفتند تا بزمینی رسیدند که از آن بوی ناخوش می آید و دو راه بر دو طرف دیگر
بسر زمینی رسیدند و کوهی بنظر ایشان آمد و قلعی که جمعی در وی نشسته بودند آواز بانگ

در آن موضع اثری . و دوازده نجا نیز بیشتر بیست و منزل دیگر طی کردند بحصنی رسیدند نزدیک
که سد یاجوج و مأجوج است اگرچه پادشاه اندک بود اما صحرا و آبادان بسیار داشت و از جمله
شهرهای او یکی حصنی بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج و مأجوج در انجا بودند و همه دین اسلام
داشتند و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند آمار سلطنت خلفای عباسی
بودند بهر تقدیر سلام امروز نگهداشتند و بضیافت قیام نمودند روز دیگر برداشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید دور و دیگر برانکوه هیچ قسم گیاه نروییده بود پیش آن رود میان دره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیادتی از آنجا متصور نیست و حقیقت سد بنوعی که سالار
بتحریر آورده معاینه کرد و بعد از ملاحظه عنان مراجعت بخلیفه برتافت و در مدت دو ماه در موضعیکه
نامش قبق هفت فرسنگ بود با آبادانی رسید و از انجا براه خراسان بسامره بغداد باز آمدند و
غیبت سلام در آنسفر بر خطر دو سال و چهار ماه بود **افسوس** شهریست در شمال بلاد روم و مسیحی
از شهرهای اقیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن آنها در تفاسیر مذکور
و مسطور است از آنملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلاف است و از شهر تا غار ایشان شش
کروه است و در غار بجانب شمالست و آفتاب زان نتابد و بر در آنغار مسجدیست که دعا در آن مستجاب است
و در شب بالای آنغار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر مرئی میگردد در تاریخ عباسی مرقوم است
که واثق ابن المعتصم رسولی را معتمد گردانید بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طویس منجم را که از خواص او بود و فرستاد محمد مذکور تقریر کرد که ما از قسطنطنیه بشهر افسوس
و رومیه است چند روز راه های سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرای رسیدیم که
در آنکوهی بود مفرد که هیچ کوه دیگر بپیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن او هزار گز زیادتی

مدت و اما بغایت بلند و در دامن آنکوه سوراخی بود در سنگ کنده بحیلت بر بالای کوه
رفتیم آنجا جایی عظیم و عمیق کشاده مانند غاری و عمق بسیار و دو دری داشت و کشادگی آنجاه قریب ده
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی مینمود از کوه نزدیک آنچاه شدیم آن سوراخی بود کشاده
درون رفتیم بقدر بیست صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده و مجسمه
ازان جایها بقصد رنج گزبود که بزبان آنجامی بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان مانع
شدند نگهبران ایشان را بفتند بوی اقصی تا بسخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم بسیار
شخص دیدیم هفتصد یکی از ایشان کودک امرد بود و بر اندامشان جامه بود از جنس گلیم بغایت
بوسیده تا تن ایشان بر جای بود خشک شده دست بر سینهٔ آنها نهاده یم اثر موی در
آن باقی بود چون برگشتیم برنیامدیم از انجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم باطول بلده است
بعضی باطل نیز گویند و مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون تلهم بزدی بام
دیگر شوند قدری آهن باتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند و دو چوب فرو برند آهن را
بانبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بردارد و چند قدم برود
بیندازد پس دست وی را بپارچه بسته کنند اگر او را آبله شده باشد مجرم و گنهگار بود و اگر
بی گناه باشد و جماعهٔ دیگر از انها تهمت زده را دست و پا بسته در آب اندازند اگر آب فرو رود
گناه ندارد چه آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده و تشخص
بسیار میرسانند جابلقا شهریست در نهایت ولایت مغرب اهل آنجا را از اولاد عاد دانند
و عظمت و شکوهی تمام دارد شهر بیست و اهالی آن مسلمان اند و الله اعلم چون کیفیت
قلمی در عرصهٔ تحریر کیفیت اما بر شمه و ایراد نکات مناسبه چون ان سازد و سلسلهٔ موضوع

انساب بسمان بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار منه
نوشته آید بعون الله تعالی باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعه زمین که آسیا
و یوروب و آفریکا و امریکا است مطابق اخبارات انگریزی نقیر
ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم بسه قسم
کرده آسیا و یوروب و افریکا است کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
بعد مدتی چون از انحصه هم اشارا وقوف دست داد آن را داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم
قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید الحال ما قدری از روی اخبارات آنفرقه تحریر سازیم
تا بلب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فوایدی کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی
مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم مؤید اقوال سابقه بود متحصن نمود
بیان حصه اول از حصه های اربعه آسیا نام بدانکه ابتدا از سر زمین حصه
آسیا است که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت به سه حصه دیگر کلانست طول
انحصه شش هزار و ششصد و هفتاد کروه است و جائیکه عرض مسافت بسیار دارد از انجا تا چهار
هزار و ششصد و بیست کروه است اگر ما مطابق اقوال حکمای هنود از سر زمین خط استوا
شمار اقلیم کنیم پس اول آنها ملک هندوستانست و درمیان بنگاله و پهار و غیر آن بسیار ملک است
و در جانب شمال آن بهوٹ و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله اندک میل
بغرب مدریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آسام است که بطرف شرق انجین است
جانب شمال و شرق چین جاپان نام سه جزایر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
ملک برماست و جانب شرق برما سیام و تنگن است و جانب غرب هندوستان

فارس است و جانب طلب فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر ازین خبر ایراید که
سوا تر و بیرنبو دنیا معروف اند سر حد شرقی آن آسام و ملک برهما است و جانب جنوب
بحر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب دریای سند و جانب شمال آن هر کوهی که
از کوه هما الا ابتدا برآمده باشد شاهی درخت تا گاهر و گاچار رسیده و در جنوب تا ملک
رفته طول هندوستان جائیکه زیاده دراز ی دارد یعنی از کشمیر تا کماری المتیرب یکهزار و
وهفتاد و چهار کروه است و پهنائی آن جائیکه بسیار پهنا است یعنی از زمین شهر بهت تا سند
تا کراچین بندر یکهزار و شصت کروه است و کوه کلان در هندوستان هما الا است که از
جبال گنگا سیس شروع شده تا شمال بلنجر میرسد از انجا تا کوه زنگان میرود تا چهار هزار کروه
میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را از آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
کوهها بلند است و بشیر در زمین امریکا کوه اندس را مردم گمان می برند که بلند ترین کوه
است لیکن آن چهارده هزار در عرض دستی بلند نیست و این کوه از دریای شور تا هزار
هزار و شصت درمه و دستی بلند است دوم متصل بنارس کوه بندیها چل سیم
کوه راج محل ابتدای آن از دریای شور در طرف محل قرب رود گنگا رسیده باز از جنوب آمده
بکوه تیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه نلگی که ازان صندل و چیزهای
بویا پیدا می شود ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و رودهای هندوستان
خورد و کلان بسیار اند از رودهای کلان اول گنگا است که از کوه هما لا برمی آید و در
میانش گندگا و گهاگهرا و تهونا و مهاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
یکهزار و شصت کروه گذر کرده از جانب جنوب بکلکته بدریای شور میریزد دوم سند

کہ از کوہ کلان برآمدہ بار دوستلج و بیاسا و راوی و چندر بھاگا بہت و چناب وغیرہ بکنار گروہ
سبلان کردہ بہ بحر ہند سنان منتہی می شود سیم دریای برہما از کوہ برہما برآمدہ در زمین تبت
و آسام گردیدہ و در کوہستان شمال و شرق بنگالہ درآمدہ جانب ہندوستان نزدیک
چاٹگام در بدما درآمدہ بخلیج بنگالہ داخل شدہ غیر ازین رودہا مثل جمنا و نربدا و کہودا
وری و کرشنا و چنبل نیز جریان دارد و تقریر شمار مردم ہندوستان کسی نکردہ لیکن بتقریر
معلوم می شود کہ دہ کرور خواہند بود اصل زبان ہندسنگرست است و زبانہای دیگر از
مستخرج و با اقسام علوم و انواع فنون کتب اکثر و مکمل کثیر علوم ازان قابل اند کہ بہ
وقوف و مہارت بران اکتفا بر مدارج مطالب علیا دست می دہد و لیکن بسا مستعد است
قبل ازین قریب بہ نہصد سال گذشتہ کہ مسلمانان درینجا آمدہ اند کہ بزبان فارسی و خط
و تعلم بعلم عربی مروج شدہ و الفاظ فارسی عربی بے تصرف فصحا و آن آمیختہ قدری فصاحت
پیدا کردہ در ہندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و کہانشی قابل زبان باشد در ہندستان
سہ مذہب و آئین مروج اند اول مسلمانان دوم ہنود سیم نصاری مذہب اول بسکی تمام
رواج یافتہ و خلاصہ کیش و آئین آنہا کہ از ہری جمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات
شاقہ و تزکیہ و تصفیہ نفس و تسخیر و القیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت
ازانہا و التزام صدقات و خیرات مقررہ و تعین ایام و ساعات و نظیر و تفاول در امر و مشقت
و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانہای
سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد ازان گرونانک در پنجاب مذہبی نو
طرح نہاد و گویند سنگ رسومی چند بر آن افزودہ رواج و ادا حال بر آنکہ سواد

(۱) پیر خان ۱۲
(۲) تفاول
(۳) بحد افراط ۱۲

اعظم هندستان بردو حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی و جانب جنوبی هندستان متصل
گجرات بحر است و رود نربدا و جانب غرب شمالی هندستان رود بارسنده و جانب شمالی آن
قطار کوه ها لا و جانب حد شرقی آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای شنوه تمام هندستان
نه صوبه است جانب غرب ملک بنگ و جانب شمال رود گنگ یکی ملک مشهلا است که آن را مظفر پور
نیز گویند و جانب غربی مشهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
نیپال است و رود بارکلان گهاگهر نام از کوه ها لا برآمده قریب بحر شیهار رود گنگ می پیوندد
و رودی دیگر گوستی نام از متصل لکهنو برآمده جانب شرق کاشی جائین گوپال پور برود گنگ
ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که تصرف افغانان بوده و جانب رود گنگ
نیهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خوانند بود و در ان
زمین گهاتام نام معابد مشهور بنود است و ان سواد شخصی مسمی بودها اوتار شده بود و جانب
غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شاستر رواج دارد و جانب جنوبی و غربی وکاسه
بدیل کهنده است و در انجا پرنامی جای معدن الماس است جانب شمالی و غربی بیل کهنده متصل
است بر لب رود بارجمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبرآباد دران نزدیکی دار السلطنت
شده و از انجا گذشته شمال رو به رود گنگ دوابه است و از کلان امصار انضلع ریاک و
قنوج و فرخ آباد و علی گڈه و برکج نام مملکتی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و
طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش را کوه ها لا محاصره کرده است در انجا رود بهلم
پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب سوهدره
جیوت است و کلان امصار انجی نگر و کانپور و لودهیانه و جانب غربی راجپوتانه و زمین کانپور

میان ریگستان و بلوچستان واقع است دیگر مصار نیز دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آنملک
مرتبه و سیندیه است که حد جنوب و غربی آنملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رود بار جمن
دار القرار آن گوالیار و شهر لشکر و آن از آگره شصت کروه دور است و جانب شرق رود بار
سند هو ملک سیندیه بسبب جاگیر بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سواد ملک
سیندیه از سی صد و شصت کرو و پهنا یکصد و بیست کرو حیدرآباد دو هستندی در ضلع
جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلعه غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم قندا فقط و ایضا بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
شهر سرکوت و از انجا گذشته در اطراف آن سام بدهو و منی پور در تصرف ملک
برهما است و در انحدود و اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عربان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگناتهه دیوتا است که اکثر مردم هنود بآن معتقد میروند پس و پیش
معبد آنها آنقدر مردم بسبب بهم رسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بناموافقت
هوا میمیرند که توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این سفر خیلی تعدد دارد
و بر لب دریای شور مندراج است و از انجا گذشته بندر منبئی است و از انجا گذشته ملکت برار
و بیجاپور و سکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سنگ پتن و سرپور است جانب جنوبی
سند طرح تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و چیری کلان که مکان فرانسیسیان دیگر شهر گوا
الی رسیصد و چند سال در تحت حکم فصلای پرتگیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندراج جزیره سیلون است اگر اسم ذیب نیز گویند طول آن دو صد کرو و عرض
یکصد ده کرو و تخمیناً در انجا لکه مرد خواهند نسبت بدیگر ملکها در انجام وارید خوب و گران

بهاست می آید و در زمین سلندیب الکا نام جزیره هست در انجا انهار بسیار هست مانند هنود و لباس
پوشیده بر وش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگلدیب بالدیب و الدیب است که ساکنان آنجا
مسلمان اند از انجا غرهره می آید و جانب شمال آنجا بر دیگر است سعد از طرف شمالی و جنوبی
هندستان تبت است و از انجا گذشته ملک تاتار است که بسیار کلان مملکتی است بسه قسم
منقسم میشود یکقسم حکام علیحده دارد یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه سیم هر یکی
متفرقه دارد از جانب غرب با یوروب اتصال دارد در میانه دریای شور است کنتخ
سه ماه است جهاز نمیرود در تاتار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها دارند و مردم آنجا
از سگان ارابه ها و گردونها میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آنرا زمین
پانصد و هفتاد کروه و عرض چهار صد و چهل و دو کروه جانب شرق و جنوب چین دریای
شور است و جانب شمال چین چهار صد کروه دیواری محکم بطریق قلعه برای محافظت کشیده
اند جانب غرب آن تبت است به قیاس معلوم میشود که نسبت بتمام روی زمین در چین کثرت
مردمان واقع است هر چند سواد چین نسبت بهندستان کمتر است لیکن بکثرت مردم
و فور آبادی از هندکلان تر شنده تخمیناً در هزده کرور مردم خواهند بود از چهار هزار
سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و آنها بزرگان و سلف خود را پیوسته اندازه دیوان
هنود خبر ندارند در زبان آنها عرب و حرکت کمتر است و بیگانه مردم را بشهر خود آمدن
نمی دهند لشکر آنها نهایت کم زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده آمدند از
چند سال پادشاه بعضی ملک را نها بزور بازو انتزاع کرده تا حال هنا نملک از دست مفتیان
نمیتوانند گرفت و چنان خود چشم میباشند بنابر این از مردمان دیگر ممتاز اند در علم

انہا افکار و تکرار بسیار است شرافت و در میان انہا اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است و
مطبع خانہا کہ کتابہا در آن مطبع کنند بسیار است و کتب علوم بشمار بعضی جزایر نیز در تصرف
انہا است و جانب خط استوا تا بوچاپان و چہار پنج بلاد دیگر ما تنگن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاہ تنگن است و انہا ہم مذہبی دارند و خط آنہا نزدیک باخط چینان است و غربی کام پوچ
سیام نام مملکتی کلان است و نیز شرقی ملک بنگالہ تا ملک برہما است مسافت آن زمین در
طول پنجاہ کروہ در عرض شصت کروہ بقیاس می آید کہ ساکنین آنجا یک و نیم کرور مردم
خواہند بود نسبت بسایر بلاد الحال غلبہ آنہا زیادہ شدہ است اکثر زمین مشتمل چند مملکت است کہ
کلانترین ہمہ پیگو است زبان روزمرہ آنہا مطابق چینان است پادشاہ آنجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند در سلطنت آن امور کہ جانب شرق جاتنگام واقع است و راوتی نام رودبار
بر لب گنگا کہ در انجاست فاصل ملوک بلوچستان کہ جنوبی آن بحر ہند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل ہر زمین آن طولاً پانصد کروہ و عرضاً سیصد و پنجاہ کروہ در آن زمین بسیار رودبار
کلان مشتبک بیکدیگر بسیار در آور و تنومند می باشند چند سر گروہ و سردار ند اکثر خورش
آنہا گوشتگاو میش اند و در انجا گلوزہ پیدا می شود و میوہ درختان انجا قابل تعریف است
چون ہمہ مسلمانان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنہا رفتن نمی تواند و از
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقعند شمالی کابل قطار کوہستان ہما لا است و غربی
آن قندہار و جنوبی ہرات فاصل ملک پارس طولش یکہزار و پانصد کروہ عرضش ہشتصد کروہ
ہ پارسیان اول حال در شصت ہجری بہدایت خلیفہ ثانی رضی اللہ عنہ بشرف
اسلام مشرف شدہ بودند فاصل ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرق عرب

غرب خلیج پارست و رود فرات و مغرب و جنوب آن دریای شور عربستان است و جانب شمال آن بحر
هندستان تا دریای شور میانهٔ زمین است و آن زمین طول یکهزار و صد کروه و عرض یکهزار
کروه دارد و همه مردم آنجا یکفرقه مسلمان اند زبانشان عربیست که افصح لغات بنی آدم است و در دیگر
ممالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم بآن لسان موجب هنروری و شرف است
امروز زمین عرب مطاف و مجمع عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بسایکنان ربع
مسکون در علم و فضل و مهمانداری و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی ممتاز اند الحق
از سنگرین ترکان از حصه آسیا نوشته می آید که درین سرزمین کثری از اعظم امور منبعث ظهور
آمده چون وحوا آدم ابوالبشر و بنای سفینه نوح علیهم السلام که از اقطار کوهستان ممالا بالای
قلهٔ کوهی جودی نام از کشتی فرود آمده و ظهور اکثر انبیا و اقامت حضرت عیسی روح الله
علی نبینا و علیه السلام سی و سه سال از رود بارسندان بمسافت یکهزار و سصد و هفده
کروه جایی بوده افتاده در اخندود شهر بابلست که در زمان سابقه آنقدر شهر عظیم بوده
کیاد شاهی بحیله بسیار آن را تسخیر کرده داخل شهر مردمان شهر بعد سه روز خبر یافتند و شهر
اورشلیم و کنعان نیز بست و ارمان نیز آنطرف است و باینطرف بحرابر بسیار اند منقسم بسه قسم
که جزیرهٔ سوماترو جاوا و ملکا و سیلی و بیس و بهلی و بین و پرنافا ماسوماترا هشتصد و سی کروه
دراز و یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا دارد در تصرف انگلنڈ یانست و ساکنانش بعضی کافر
و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرستند و تا پوجا که پانصد و شصت کروه سازی
و هشتاد و هشت کروه پهنا دارد شهر کلان بانی بنا راست در انجا مسلمانان اند و بعضی
مردم چین نیز هستند و مدور نیز جزیرهٔ کلانست که طول آن یکصد و هفتاد و پنج کروه و

پنجاه گروه در زمان سابقه مردم نبود در آن بودند چنانکه بنجانه نامی عظیم و بنان بسیار در انجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در انجا اسلام مروج است و جزیره تاپوبرنی
هشتصد گروه دراز و پانصد گروه پهناور در میان آنجا سیاه فام همه یکسر مسلمانان اند
و جزیره مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سبلی و بنیس از انجمله اند و تاپوسکلا
و پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در انجا هستند قاعده چنیان آنست که زنان آنها را
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر
مردم چین معمورست دیگر جزیره نوهنکه دراز آن دو هزار و چهارصد گروه و پهنا
یکهزار و پنجصد گروه و پنجزیره تا نسته یکهزار و هفت صد عیسوی ظاهر نبود بعد آنمعلوم شده
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلستان در آورد و در آن سواد شهرها
بنا کرده اند که روز بروز آباد ان میشود و دران نزدیکی جزیره بهاند بمین است طول آن
یکصد و چهل گروه و عرض یکصد گروه و جزیره تاهوا که طول آن یکهزار و پنجاه و شش گروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش گروه و در اطراف اربعه آنجا ماهی خورند همه خوش آب و
و آباد ان قابل زراعت و جزیره ساگرنیز است که حقیقه آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق آنجا پانصد گروه دور از دنیای نو چند جزیره است که .....

که حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن الحاصله سیلیبس
نیا و جیلنده و جزیره اند مسافت آنها پانصد گروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم اند مثل
تاپوانا و لاوان و کاولین و سانجه ایل و جیلولو نان کوک صاحب حقیقت آن

معلوم شده و نیشکر در از تر از روی زمین و در انجا هست و این گمان کوک صاحب شکرت تمام
روی زمین را گرفته در انحوالی مدجیر ره او دیهی بود دیگر جزیره مارکیا جانب شرق بمسافت چهار
صد کروه دیگر جزیره سوشی بقدر بنفشه بلاد است در انجا انصاری مدفنه پرستان انجا لوازم
خود آورند و بغیر ازین نیز خبر بسیار اندفدری بانتخاب بحر رسیده که فایده متعدیه بران
مترتب نبود در بیان حصه دوم از قسم اربعه یوروب الحال از حصه دوم
زمین که یوروب است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر
مردم در حصه آسیا اند نسبت بآن ثلثی در یوروب خواهند بود سر زمین یوروب جانب غرب آسیا است
مابین این دو سواد هیچ دریا حایل نیست بنابرین حد غربی دریای شور آلمانک شرقی یوروب است
جانب شمالی یوروب دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور آلمانک واقع بانجهت
از سر زمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین بانجهت از زمین حصه افریکا
متفرق شده شمار مردم انجا بقیاس پانزده کرور است بیشتر در یوروب آفتاب و ماهتاب و
دیوانرا می پرستیدند مذهب پاپاکه پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج دافته الحال بعضی
بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی بعیسوی گشته و بعضی بر طریقه مذکوره و غیره هستند
در یوروب دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین بسته است یکی بحر میانه زمین که یکهزار
و هشتصد و شصت کروه طول دارد همین بحر سر زمین یوروب را از زمین افریکا جدا می سازد
دوم بحر مانیک تیم بحر سفید که دران اکثر خزایر اند و جهاز در جانب شمال یوروب نمیرود که
آب بر آب مثل کوه یخ بسته مدام روانست همین که بجهاز رسد بیک لطمه بشکند و در یوروب
الپ نام کوهی است از همه کوههای انجا بلند ترکه ده هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و دیگر

دوسیم کرده میاید در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بپا انداز انجمله سلطنت اول است که روم میگویند دوم انگلند سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که قریب انگلند است پنجم اسپین پنجم پرتگیس که از صد سال و چندی مستقل شده هفتم سپانیا هشتم پدر اندنهم سویدن دهم دنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سیوت جبرلیند سیزدهم سوادخورد جرمنی چهاردهم ثانی مملکت ترکان سوای ملکهائیکه در افریکا و غیره دارد تصرف آنها است در زمین یوروب اینقدر واقعست و آن طولا هشتصد کروه و عرضا سیصد کروه شمالی آن دریای شور و جنوبی دریای شور میاید زمین غربی ولایت اسپانیا است چندین شهر کلان در انجا هست و از ممالک دیگر نیز در انسر زمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک انها نصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین علیه عثمانیه آمده و در کرستان دین محمدی رواج بسیار دارد و بعضی رعایا عیسوی ملت اند و مضبان شهر کنستانتونیل یعنی قسطنطنیه که پایتخت دار الخلافه شهر است و در انجا پنجاه و سه کلیسا و چار صد و پنجاه و سه علیسوی که موافق هشتصد و هفتاد و پنج هجری است و از لفظ بلده طیبه تاریخ است این شهر عظیم بتصرف رومیان در آمد و شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خدا پرستان و علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه انجا خوندگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای آنملک یکی است اگرز روم رعایا باج بر وقت دارد لیکن خلاف دین داری نمیکند قضات بدین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت غرا و تعلیم انواع علوم میکنند مدارس علم بسیار دارند اگرچه ممالک بزرگ و وسیع و زرخیز و غایت عظمت و نهایت ابهت و عساکر و لشکر بیحد و شمار و خزاین و دفاین بسیار دارند لیکن

بطرف تعلم کم مایلند و بسپاه گری و لشکرکشی مشغول می باشد با فوج ملوک اطراف بخوبی جنگ
کردن می توانند و جهازات جنگی هم بسیار دارند حاصل تمامی ایملک سیصد چهل کرور و پنجاه لکھ
روپیه می باشد و در شهر قسطنطنیه بقدر بیست لکھ مردم اند با پنصد و پنجاه محکمه قضات یکصد و پنج
شصت مسجد جامع کلان دو قیصریه یکی در محله مماس دیگر در محله سلاد واقع است شش دروازه
دروازه دار دارد هر دروازه تا دو لنخانه قیصری بنا کرده است و در شهر دیگر بقدر سی لکھ
مردم بلکه زیاده اند جانب شمالی و غربی هویدا نامی شهر کلان جای تجارت است که سوداگران
آمد و شد دارند و در انجا یک لکھ و هفتاد هزار مردم خواهند بود در شهر غلاطه که بشیر شهر کلان بود و
الحال زیاده از پنجاه هزار مردم در انجا نیستند و در شهر سانونی نیز شصت هزار خواهند بود و دیگر
چندین ملک خورد و کلان و اطراف دیگر را ذکر و مات و هنروری و پیشه تجارت غیر از
قوم ترکان در دیگر اشخاص مروج است از دریا ای انجا دوسه دریاکالنست و چند کوه بزرگ
هم دارد که حقیقت انکو بهاد کتب کریکان بعظمت بیان کرده اند جزایر انجا نا بکصد جزیره خواند
بود فاما ملک انگلنڈ منقسم بچهار قسم است اول انگلنڈ دار السلطنت آن لندن دوم ایرلنڈ
دار السلطنت آن ڈبلین سیم اسکاٹلنڈ دار السلطنت آن ایڈن بیره چهارم ویلز مسافت جزایر
تا بولانگلنڈ پانصد و ده کرو طول دارد جانب شرقیش فرانسیس و انجزایر از هندستان بفاصله
چهار ده هزار کرو بسمت مغرب و شمال واقع اند اگر چهار ده شب و روز بلا تعطیل رود در شاه بلاد
بلنڈن میرسد و الحال جهازات دخانی اختراع یافته جهاز در چهل و پنج روز هم بنگلته میرسد و لایت
امریکا یعنی دنیای نو از ولایت انگلستان بمسافت سه هزار میل دور است در نیولانطی از ولایت
امریکا از راه انگلستان و مصر بلد یله رسیده و چون حساب کردند از ابتدای روانگی تا در رسیده

بود و یانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کروهی یوم زیاده تر ذاک جهاز رفته ظاهر است
بر باد و سک بیشتر بشی گرفته انجا زیر قوم الصدر بتصرف ملکه انگلستان است بالفعل سوسه
و کشوریه است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام این جزیره را قیصر
روم متصرف گشت قبل ازان ساکنان انجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بگذار
و خوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران پشم دار کردن صرف مینمودند
کنار چشمها و آب روان که جای قابل چرای مواشی بود خانه ها از خس و برگ درختان میکردند
و میوهای وحشی عقب سیر میگذاشتند و پرستش آفتاب و ماهتاب و رعد و برق و انواع نبات
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه روئی و بیرحمی و بیوفائی
اطوار پیشه ایشان بود ملخص کلام انکه تا چهار صد انگلند بتصرف رومیان ماند بعد ازان
بسبب حوادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
و ضوابط و ربط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست مدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند و در سنه ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قیصران
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده دلالت بدین مسیحی کردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد چسان گذارم و بدون اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه در آیم
آرام تا چون مطلب شما خیر خواهی است زحمت و مشقت آمدن کشیدید در ملک ما سکونت نمائید
و مواجب و مشاهره بمدعای خاطر بدیا چنانکه اگر کسی میل بمذهب آئین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست آنگاه پادشاه مذکور پیش از چند سال از نیمقدمه دختر پادشاه فرانسیس که معتقد
بطریقه ملت عیسوی بوده در عقد ازدواج کشیده بود لغرالامر باغوای زوجه خود

کوشش نمود در

که کیش خود را بجا سن تاویلات در نظر بادشاه جلوه می داد و رغبت باین مسیحی کرده اصطباغ یافت
و در کوچه و بازار لندن منادی داده که هر کس بدین علیوی گراید مورد انعامات است رعایای
لندن بلا استثنا این امر مهم بکفر قریب شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت بر قوانین
عقلی نهاده باختراع آئین حکمت عملی انتظام داده بنیاد علی روز بروز ثروت و شوکت آنمرز و بوم
و ملکه تهذیب اخلاق بجائی رسانیدند که آئین خود را بملایمت و انصاف در افکار و اذهان عالمیان
مقرر داشتند بعد ازان پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در سنه ۱۶۰۰ یکهزار
و ششصد بواسطه بیرون بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شدند مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکهه بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
دو صد و چهل بیت و دو نفر بود و باش کردن میتوانند و سرزمین بنبلس از سیصد سال بتصرف
انگلند مانیست زبان آنها زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد اسکاتلند نیز با انگلند یکی شد
چنانکه در صدر مذکور است و سرزمین انگلند شصت کلان اند است که در انجا تخمینا چهارده لکهه
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکهه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش پل کلان عظیم الشان است که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک پل بنحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه
طاق است و وسعت یک طاق هشتاد دست و ارتفاع بیست و نه دست و پایه او سیزده دست
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و ارابه ها عرضا بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهة مرور پیادگان چهار چهار دست ساخته اند و این پل باین استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن یکصد کروه مسافت میرود و هوای

انگلستان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بهمسر خلد نظیر در سردی بدرجه زیاده است در
سرما دریای آنجا و نالاب و حوض یخ می بندد و مردمان و چارپایان و گاڈی و بگهی بران بخوبی
میگذرند و اصلا نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار که بکشمیری پوشش میگویند بر درختان
می بندد و از ماه کاتک تا ماگ موسم سردی آنجا است مگر گاه گاه و جهت هم بهار و سبزه و از
ابتدای بیساکه بهار است و شکوفه و سبزه و میاونه و صحاری بی نخل سرو و قالین ابریشمی
مشکون الالوان میکند و مانند هندستان برسکال و اندهیری و اندهی و چهکر ندارد بلکه بعید و سرد
روزگاه باران می بارد راضی آنجا نسیب فرنگ از دارد گندم وجود الو و بقولات از قسم مرغوب
و بکثرت درانجا می شود و مصالح چاره مثل دارچینی و فلفل و غیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود لیکن انقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را تنها
صاحب هوس بطریق حکمت در مکان گرم میرساند که مکانی وسیع از چهار طرف شیشه و قصدش
شیشه ها چنان استوار میکنند که هوای سرد بران نرسد تا تابش آفتاب بوساطت شیشه ها
افتد و طرف شمال و زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق عمل
می دارند بنحویکه هر قسم میوه بنوعی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آنملک نیست بهمین روش بهم میرسانند و بغیر ازین میوه های خود در و در باغات
و میدانها و درختهای بیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
بسته می باشد و گلاب آنجا بسیار بویا است و الوان مختلفه دارد چون رنگ معروف و گلنار
و سفید و زرد و بانگهت موفور ماه بماه دوام میکند و تا مدتها گل میکند و سوسن و نرگس و دیگر

اقسام ریاحین نیز دارد و گلهای خودگلی انگلند نیز نهایت خوشبو و ریاحی باشند برای گلها آنچنان
آب و هوای آنجا موافق است که هر گاه گلهای ممالک دیگر در انجا بسر سند از ملک خود بهتر و بالیده
شوند و بغیر تخم چند جوی خورد هم دارد نهر کلان سیسرن جانب غربی انگلند یکصد و
کروه متصل پرستل بدریای شور میریزد و نهر همبر و نانود کروه سیلان دارد در شهر لندن هشت
کوچه است که هریکی نام علیحده دارد و زیر زمین برای گل و لای و آب مجاری بدرروها بطریق غریب
ساخته اند که بدریا میریزد و علاوه بران برای صفای کوچه ها هشت صد ارابه است بر هر ارابه
دو کس مقرر که تمام روز در کوچه ها میگردند و خس و خاشاک برداشته ارابه نهاده بدریا
اندازند و در بازار ها چندین چوک است که در اطراف آن ابنیه عالی و در میان باغ پر نقش و نگار
مرتب شده و جز آن یک لکهه و شصت هزار مکان پخته و سنگین و رنگین چهار پنج طبقه دارد که
بیارایشده چنانکه تخمینا هفتاد گاڈی در آن معبر اندرفت در وسط بازار از سنگهای
گرد و کلان برای آمد و رفت گاڈیها درست کرده و بر کنار آن دو طرف از سنگهای مربع
بکمال وسعت و خوبی ساخته از وسط که جهه عبور گاڈی است اندک مرتفع تر کرده و کانها از
سامان تجمل مالا مال و از کثرت تحایف بمثال دروازه های دکان همگی از شیشه های جلی بطوری
بارا ستگی تمام در اندرون دکان اجناس مثل جواهرات و ظروف و اوانی طلا و نقره و چینی
بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلف الالوان و باوله و کمخاب و زربفت و نباتات ها
و چیت و جهاڑهای بلورین نما بهر رنگ برهم چیده که بملاحظه آن رهروان محفوظ شوند در نفس
ششش محل کلان پادشاهی است و چهار صد کلیسا یعنی گرجه که بعضی ازان نهایت بر تکلف اند
از انجمله یک کلیسا است که طول آن یکصد و سی دست و ارتفاع آن از زمین تا گنبد دو صد و

شت فرش تمام آن از سنگ مرمر ماسو[۱] انها مکان جشن باد خانهای دیگر مکان صدر عدالت
و مکان خزانه و ڈاک خانه و مکان بزرگ[۲] که در آن نوادر روی زمین نهاده اند دیگر سه هزار[۳]
مکتب خانه نامی دوازده[۱۲] مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهار[۱۴] مدرسه
بادشاهی علیحده و چهارده[۱۴] مدرسه دیگر فقه عیسوی و هیجده[۱۸] مکان کلان پر از کتب و پنجاه[۵۰] و یک
مکان برای جلوس صاحبان و نوزده[۱۹] مکان برای محبوسان و چهل و هشت[۴۸] مکان دواخانه و
دار الشفا که در انجا دوا مفت بعزاد داده میشود و هیجده[۱۸] مهمان سرا که مفلسان پیر و ضعیف و دست و پا
شکسته که در جنگها صدمه برداشته اند در انجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سالانه
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم هست که کور و کر یتیم و بیوه زن و مرد بیدست و پا خوراک و
پوشاک می یابند و دار الخیرات دیگر هم هست که در تمامی انها زیاده از سه کرور روپیه[۳۰۰۰۰۰۰] در سال
بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده[۱۴۰۰۰۰۰] لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
و شصت[۶۰۰۰۰۰] هزار نر گاو و یک لکهه و شصت و شش[۱۶۶] هزار گوسفند و مرغ و بط وغیره جانوران
بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه[۱۰۰۰۰۰۰] بمصرف میرسد اما
چون وفور مردم است اجناس بسیار گرانبها است که پنج نی روپیه پنج شش[۵] انار افیون انار
پنجاه[۵۰] تا شصت[۶۰] روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ نی انار هشت روپیه[۸] و
انار دو تخمه زرد چوب نی انار دوازده[۱۲] روپیه و اناس و خربوزه و تربوز و هر یک بنیم
اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کاله های مس در زیر زمین نصب
کرده اند که از آن آب شیرین بخانه ها میرسانند و هر شب باده تر و خوشتر از شب دو الی که هندوستان
در هندوستان میکنند در روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بعیش مشغول

وچراغ ولین تن برگاڈی ونگهی وکوچ سوار وپیاده در کوچه ها آمد ورفت میکنند وانچراغان
بر شاه راه وبزران او بیرون شهر تا مسافت دو کروه از سر شام تا مطلع صبح صادق بکمال رونق
برقرار میماند در اوایل سیه وتیل سیاه در چراغ امیسوختند اما درین ایام بعوض روغن سیاه
کاس می سوزانند وکاس چیزیست در خرج نهایت کم ودر روشنائی زیاده بنزله نهایت
مسئله آتشبازی واجرای ساختن آن بسیار خوبست واخراجات اینقدر چراغان فی یوم
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی لب یارو گراند می طلبد لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمه رعایاست
بانتظاعده که هر که از راه میرود وچیزی موجب آمین وقرارداد بانها می دهد لهذا تخفیفی در
خرج رعایا آنجا میشود والا فلا وحساب ماه های ایشان شمسی است واسامی شهور انگریزی
انگلیسی که درمیان آنها متعارف ومروج است اینست که مارچ سی ویک یوم است وآپریل
سی یوم مئی سی ویک یوم جون سی یوم وجولای سی ویک یوم واگست نیز سی ویک
یوم وستمبر سی یوم واکتوبر سی ویک یوم ونوامبر سی ودسمبر سی ویک یوم وجنوری
سی ویک یوم فروری بیست وهشت یوم است سال انتظاعده را اعتبار کنند ودر سال
چهارم همان کسر را یکروز زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند وبیست ونه
گیرند وآن روز کبیسه گویند وقاعده دریافت کبیسه اینست که سنه شمسی را بر چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سه سال بلا کبیسه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم وچون مبدا همین تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام گرفته اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند واز آبادی ایرلنڈ وانگلنڈ دریافت شد که مثلا از صد بیست وپنج خانه

زراعت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه قیصر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمان در لندن و تمامی مملکت انگلنڈ و شمار
چهل لکهه خانه اند جمله آن یک لکهه چندان دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها
و آنها میندران تونگر اند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خود دارد و صرافان
متمول و دولتمند که پادشاهان فرنگستان و حکام امریکا کرورها روپیه بصرف می دهند و
عمارات آنها در تمام عالم بتجارت میروند و اهل حرفه سایه دار که از سرمایه آن هزارها
صورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین در تمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبه ادنی و صنعت
و تجارت تا ملک نیز کما حقه در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلنڈ هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یک بد و چهارده کرور روپیه را دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل کمابیش پارچه های
گانگ بیست و نه کرور و از پشم و نبات و پٹو و کمل و غیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل صنادیق و ساز اسپ و کفش و غیره پانزده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز پانزده کرور و پارچه های ابریشمی پانزده کرور و زیور آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرور گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
جمیع صنایع را پانزده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلنڈ بخلاف ممالک دیگر
یک نفر را جانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان الطویل و عریض
ساختن و مانند آن بوسیله یک آلت کل می نامند مرتب میشود و هر یکی بموضع خبر گیرا

مخصوص بیک کاست و دیگری در آن داخل نمیتواند تا آنکه هر یکی در فن خود محاوره پیدا میکند و مشاقی
مینمود و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرها می لایعنی می برند چنانکه از سمت آفریکا یعنی
دنیای نو تمباکو و برنج مهین و آملی و سن و پتو و آهن و دهونا و کهار و شکر و شراب و پنبه و قهوه
و نخیل و فلفل سیاه و سرخ و مهاگنی که امرا از آن کرسی ها میسازند و صمغ و اقسام ادویات و غیره و از
ملک آفریکا طلا و عاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان و چین پرنج و مصالحه و چاشنی
و سایر ادویات و اجزای رنگ کردن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینه کشمیری و ململ می آرند و از
ممالک محروسه یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعوض
آن از صنایعی که در انگلنڈ تیار مینمود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلنڈ باین رنگ است که
در سنه ۱۸۱۲ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه پنج کرور و هفتاد و شش لکهه و ده هزار روپیه محصول
جناس در تحت ضبط در آمد و نیز معلوم باد که در سنه ۱۸۳۱ یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در باد
برسٹ برٹین مطابق سنه ۱۲۳۰۸۰۰ دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر بشمار آمده بودند و اگر
زنهه چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و پنجهزار را که بانیظرف دریای شور و خزاریها کار اند
رعیت انگریز اند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لکهه و پنجهزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص
دشاه انگریز اند و در اینچند سال ملک پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز
تاریخ آن خبری دهد و آن سنه ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که در
سایر ممالک آنچه پادشاه کند آن قانون بود و بمقتضای العمل کار روان است و در انگلنڈ بر عکس است
پادشاه خلاف قانون آئین حکم نمیکند و دو دریا در انجا است نام آنها پارلمنٹ است مادامیکه
پادشاه باحکم آنها مطابق بناشد داخل قانون ملکی نمیگیرد و پادشاه را بهر صورت حفاظت

سال افواج بری و بحری و حکم صلح و نزاع و موقوف کردن صلحان مجلس پارلمنٹ و معزولی
آنها لیکن بغیر از سرشته قانون کسی را کشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل و صلاح
و قانون آنها بکلی اجرای قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن قدرت ندارد
و برای مشورۀ مجلسیان فیصلۀ مقدمات و بجالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت
مقررات چنانکه گفتیم چونانهان سکات نوشته که برای مصارف خاص پادشاه در سال یک
کرور و بیست لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید برا
ضبط و ربط ملک و مشاهیر سپاهیان و مصرف سلطنت بخرج میرود و بقیه داخل خزانه میشود
و پادشاه بغیر تجویز مشیران و صلحیان کونسل یعنی پارلمنٹ زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و رو داد فتنه هر قدر خرچ سپاه و ضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد انرا رعایا بخوبی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار بایشان نرسد چنانچه
در سنه ۱۷۹۲ع مطابق سنه ۱۲۰۶ هجری علی صاحبها السلام که انگریزان را با فرانسیسان جنگ روی داد
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد و در سنه ۱۸۰۱ع نیز ملک انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیار کردن سد و یعنی سرک آهنی برای عروسگاڈیان خانی داده بود طریق وصول
چنانست که پادشاه منادی را شنهار میکند که مبلغ چهار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زر داخل خزینه کرده حسب قباله نامه بطریق دستاویز میگیرند
و منافع آن فی ماه هزار و پنجروپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
و دولتمندان و تجار عالیشان میدهند بآهستگی از رعایا تحصیل کرده بدرد میدهند و مقصدی کار
پادشاه بجنگ و خرج پارلمنٹ میدهد اگر خرچ بجائی باشد که پارلمنٹ نبود در سال آینده از

صرف خاص پادشاهی مجرا میگردند تخت نشینی مورثی است بشرطیکه سن سی و دو سال
گویند چنانکه در صدر مذکور شده اول صبار خاص است که در آنجا منصبداران بحقوق مناصب خود
احلاس مینمایند و آخر دم نثر فاوعمدهٔ خاندان اند تفصیل مناصب آنها این است اول دوک که
بشیری از انها افسرهای پادشاه اند دوم بارکرس سیم ارل چهارم دیکونت پنجم بارنث و غلا
بران از جملهٔ قسیسان نیز جا عاند بدای نشاندن ولیعهد هر قدر شاهزاده ها باشند در حلاس
بدربار خاص شریک میباشند دوم مردم مساوی و شعاوف هریکرا پایه و مرتبهٔ جداگانه بمقرراست
و چهار نفر علما و سرگروه آن می نشینند و جهه میس داد و گرفت رعایا شش صد نفر
دیگر اند و دوازده کس صاحبان عدالت اند و زمین انگلند بر شش حصه منقسم است پیوسته
دوازده صاحبان عدالت در هر حصه بطریق دوره شش ماه یکبار بپنجویز را
بفیصل میرسانند و از لندن باطراف اخبارات هفت روزه بقدر یک کرور روپیه میرود
و احوال ماه بماه کتابها مرتب میشود و فی ماه بقدر پنجاه هزار کتاب تقسیم میرسد بطالعه آنها
پادشاه و وزرا سیاه و سفید و نیک و بد کرده بر هر کس ظاهر شود تا مستعدین مهمات ملکی تعلیم یابند
که باین نسق و رویه و آئین اجرای امورات خلایق باید کرد در هر سال کتابهای اشعار و علم نسبها و
بدیع و منطق و فقه و دستور العمل و قانون سلطنت و تواریخ و هیات و جغرافی در هر فن تخمیناً شصت
عدد مطبع میشوند و فوج انگریزی سوای سپاهیکه در هندستان و دیگر ممالک مقرر اند محض برای
حفاظت لندن متعین اند سه لک سپاه اند کدر جرات و جلادت بی نظیر اند و خشکی و تری مردانه
بیجگه نظم که ابلیس آنجا نیابد بچنگ ۔ گریزد بسوراخ چون موش لنگ ۔ همه گربه چشمان گرگینه
سوی ۔ همه دیو سیمان غضبت خوی ۔ بمشکی پلنگان نخجیر خای ۔ بدر بانگان جنگ آزمای

زاب دهن ستر خ گربه دارد شپش کرده از موی اعضا شکارند تراشیده ریش وخراشیده رو
دماغ وزهار وبغل غرق مو سرسبزی آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود یوسف فن
ملاحی وناخدائی دشمن دارد جهازات بتونجانه برانیدن محاوره بسیار بهم رسانند آنقدر جهازات بتونجانه
بزرگ وسنگین که اگر بالفرض آنها را با جهازات تمام عالم اتفاق مقابله افتد در هر مرافق باشند
از اخبارات شصد یکهزار و نهصد وسی ویک معلوم شد که بصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اندکه در
سه طبقه هریکی از انها هفتاد و چار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد وسی ضرب توپ البته خوب منصوبه
وششصد نفر سپاهی برای حرب دارد یکصد و شصت جهاز نوکر اند که در انها از شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا
دو ضرب موضوع است و در هریکی جهاز صد و پنجاه کس و اینها نهایت سریع السیر و شصت و شش
منزل جهاز قدر از انها خورد تر اند که از انها قلعه ستانی میکنند و شهرهای آب دریا را ان تصرف مینمایند
و ممالک دیگر آمدنی و عواید بسیار است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی مردم است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ و گاو و گاڈی و سلیس و خدمتگار وغیره
مثل کرسی باد و دوازده باد و دیگر چیزها است البته محصول گرفته داخل خزانه مینمود و در انگلند جهازات
تجارت بیست و یکهزار اند و ناخداو معلم و شاگرد پیشگان انها سه لکه نفر و در صنعت های گیری نیز انجا
اند که نوشتن آن و بیان اقسام های طولی دارد و بقدر یک لکه و بیست هزار نفر بصنعت های گیر
مشغول اند که باطراف برده و فروخته سلفی حاصل مینمایند محصول این صنعت هشتکرور روپیه بسر کار
عاید میشود دیگر بدانکه تجارت کمپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد نامه پارلمنت یک امری مقرر
و مخصص باشند و چون بکثرت خراج و احتمال خساره بسیار و تو سر اشغال از عهده اهتمام یک کس بیرون
نباشد آن امر در میان شرکا مشترک میگذارند بان دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

کمپنی سوداگران هندستان نسبت بدیگر کمپنی ها عالی بود و ندو ابتدای ظهور او این است که در سال ۱۶۰۰ عیسوی
الیزبث نامی که در ۶۰۰ شصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نوشته داد که بعضی
سوداگران تجارت هند کنند و دیگر از ادراک دخل نا شنیده و نامدت مدید جماعه مذکوره تجارت هند میکردند
تا آنکه بسبب وقوع حوادث مانده در میان شاهزادگان هندستان مخالفت و خصومت دیدار و بعضی از
شاهزادگان از کمپنی انگریز و بعضی از کمپنی پرتگیز و کسی از فرانسیس کسی از فرقه دنیه که این فرقه تا مابین قبل از
رود انگریز تجارت وارد هند بودند استعداد نمودند تا آنکه بسبب امداد و اعانت کمپنی انگریز پاره
زمین جهانگیر از پادشاه جهانی عنایت شده بهر صورت بلکه تا کمپنی فرود و دخل و
تصرف و سلطنت دست داد انگاه پارلمنت در معامله کمپنی دخل و بازپرس شروع نمود تقرر
گورنر برفرمان فرمائی هندستان بر سپند خود واگذاشت و در بندر کلکته و سندراج و مینی عدد
موسوم بسر بم کوٹ شل ولایت خود مقرر نمود که از ساکنان آنجا هر که خواهد تجارت گرد و کمپنی را
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی پارلمنت بود که بعد انقضای میعاد قدیم عهد
نامه جدید طلب میکنند و اکثر پارلمنت فا بو یافته چند شرط جدید برای بهبود رعایای هندستان
و سود خود داخل میکنند و معامله سرکار کمپنی بهادر بدستور کمپنی های دیگر بوسیله یک گماشته که در آن
بیت و چهار نفر اعضا روائی میبایست و هر سال از آن بیست و چهار شش نفر تبدیل می یافتند
بجهة کس و کار خانه کمپنی مستعد مینمایند و سرمایه تجارت کمپنی هر کسکه ده هزار روپیه داخل کرده باشد
در وقت انتخاب کارپردازان دعوای استحقاق میرسد و شخصی که اسمای آن بسیار او را منظور و اعتبار
کنند در کارکنان داخل و شامل کرده میشود و چون از احوال لندن فارغ شدیم واضح باد که لندن
انگلند طبرا ارتفاع ندارند و در زمین سکتلند کوه بلند ترین نویس است که از دریای شور سه هزار

درصد وستی بلند بست چهار طرف بسیار جزیره اند و کشتکار و تجارت آئین موافق انگلنڈ دارند یکی
جزیره بت هفده کروه طول و یازده کروه عرض و گرنسی و جرسی الدرنی و ساگ از جزیره بت شصت
کروه دور اند دیگر بقدر نصف جزیره خورد تیغاریق در اطراف است فامانفرانسیس که غربی آنملک
بحر کلانست و جنوبی دریای شور سیانند بین سرزمین فرانسیس با پنصد بست و دو کروه طول
و با نصد کروه پهنا و اردشمار مردم آنجا دو کروه و شتاد لکهه بسیار آمده اند و علمای کلان آنها بست
تن اند و متفرقه یکصد و سی نفر علمای دیگر و یک و نیم لکهه فقرا که مرشد آنها اداره یکی جاگیر و مدت
بوده الحال برشوه خوری و ظلم بدنهادی و علمای آنجا تمام املاک فقرا فروخته و ضبط شده از
ای آلچیزی نمی یابند و بفحوای خسر الدنیا والآخرة بذلت میگذرانند عرضه حال شده که مردم
بر پادشاه خروج کرده بسبب ظلمی که کرده بود او بقتل رسانیده بوناپات شخصی که از سرداران
کلان بود پادشاه شده با سلاطین اطراف جنگها کرده همه را پست و پامال کرده بود
بعد ازان خسروان اطراف با انگلنڈیان اتفاق کرده او را در جزیره محصور ساختند تا آنکه
در سنه یکهزار و هشتصد و بست و دو عیسوی مردم دو باره پادشاه اول را که حالا لوئی
پادشاه ساخت لیکن اکثر مردم از و ناراضی اند در زمان بوناپات بسیار بهتر بوده لکهه مردم بود اند
چون در سلطنت او زوال رسید بهر عنوان کمی شد هنوز صد و نیم لکهه سپاه دارد پنجم
جهاز آنجا بهر جهازات انگلنڈیان بود الحال انگلنڈیان زیاده تر دارند و فرانسیس از زیاده
گفتن مقدور نیست نهایت الحال جنگ کردن نمیتوانند مردم دولتمند مدرسه دارند
و برای غربا مدرسه نیست لهذا مردم زبان بیوایان خود غنیمت نیست همچو نا بیایان سیاه
و سفید استعانت کرده دروغ و راست هرچیزی فهمند قبول میگذارند و در فرانسیس شاه

وکونسل مجلسیان مقرونیت پادشاه هر چه میخواهد میکند و سابقه رشوه گرفتن و ناحق قید کردن
و باکاران پادشاه ساخته مردم را بتهمت پایمال نمودن رواج داشت برادر پدر پادشاه
میکرد لیکن از سنه ۱۷۸۹ سال بنظر نقه چارلیست در زمین فرانسیس کلان شهر پاریس است در انجا
لکهه مردم اند در شهر لیون تخمینا یک لکهه مردم باشند و در جزیره بحر کلان شهر است در انجا
بقدر هشتاد هزار مردم سکونت دارند و در شهر مین چهل هزار کس خواهند بود در انگلیک چهار
دریای کلان مشهور اند و کوهستان آن نجاد و سنگوه است و کوهی که بلند تر است از دریای شور
هفت هزار و سیصد عدد ستی بالا نیست و انکه در انجا کان طلا کوینه غلط است مگر دو
جا کان نقره و چندین معدن مس و سرب هستند و بسیار جا کان آهن است و در حدود ارتیه
فرانسیس چند جزیره مختصر اند در زمان سابقه اکثر ملک امریکا در تصرف فرانسیسان بوده الحال
بعضی جا ها انگلنڈیان بزور بازو گرفته اند اکثر جزایر متصل امریکا در تصرف فرانسیسان است
آنجزیره بزرگی از تصرف آنها بر آمده در دست غلامان آنها افتاده در سر زمین حصه آسیا
قریب شهر مندراج متصل قه بود چری و چوچرا چنین سکان انگلنڈیان آن را دور کرده
جز آن در هندستان هیچ جا در تصرف فرانسیسان نیست فاما روس پیش ازین بلاد
متصله روسیان که در حصه آسیا است مذکور شده الحال از بلدان معموره روس که در یورپ
واقعست چیزی قلم آورده میشود چون روسیان از فرانسیسان زبردست اند نام آنها بدرجه موخر نوشته شد ملک آنها جانب شمالی خط استوا است از شهر لندن جانب شرقی واقع
سر زمین آنملک طولا یکهزار و چار صد و عرضا بیشتر صد کروه مردمان روس سکونت کرده
و هشت لکهه اند اکثر آنممالک نهایت سرد سیر و یخستان است جانب شمالی آنممالک از ابتدای ماه

شهریور تا ماه بهمن شش ماه کامل تبرا کم و انجره و وفور باریدن برف و حایل شدن ارض سوع آفتاب
بنظر نمی آید از اردی بهشت تا خورداد چهار ماه مکمل آفتاب غروب میکند در آنسرزمین تا دو ماه برف
می بارد سلطنت روس بر ذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هرچه بار عیت میکنند میتوانند مشاوره مجلسیان و آئین مقرر نیست و رعیت بهیچکار
نمیتوانند کرد زبان آنها علیحده است هیچ زبان موافق نیست در زبان سابقه برگناه گاران
سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیت در عقوبت مستمره بعد تحقیق
دار السلطنت روس مسکو بوده چون پونا پارت پادشاه فرانسیس در ۱۸۱۲ بمسکو رفته قصد
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کتب پورگرنجته بود بعد انهزام پونا پارت کتب
پور مذکور را دار السلطنه ساخته مسکو را بجدید بهتر از سابقه آباد ساخت در ۱۷۱۲ تخت دولت
گذاشته بقدر دو لکهه مردم باشنده و نیز شهری دیگر است که در انجا هفده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی ملکا است که یکهزار و چار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
بگرون هفتصد کروه عبور کرده و بیرون هشتصد و شصت و هفت کروه عبور کرده چهارم نشیب دریا
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز بالصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای بونتا و
آن چهارصد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر از نان رود بار و نهار سیلان
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلندیت چنانکه کوه مازی از دریای شور زیاده
از هشتصد در عدد ستی بالانیت و قطار و جبال اورالیا هفتصد کروه درازاست و نیز هر کوه
ازان بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هفتصد در عدد ستی بالانیت اهل روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد در عرصه دست طبل گذشته که در مقابله فرانسیسان بقدر شش لکهه مرد سپاهی

قلم ہندوستان چہارم کمتر ندارند مگر برابر انگلستان یا چہارم حصہ یعنی ربعی کم نیست وخراج مملکت ہند
مبلغ ہشت کرور روپیہ ہست وخراج ما پونہم کم وبیش است چنانکہ بکجرہ ایست کہ ابتدای دیاہ تا
نیمروز آفتاب تحت الارض است ونظر نمی آید واز اردی بہشت تا امرداد شب وروز آفتاب غروب
نمیکند وبسبب ہوای سرد مردم در انجا بود وباش نمیتوانند کرد در انجا یک قسم درخت زیادہ از
شش انگشت نشود ونمانرد فاما ملک استر یا حد شرقی آن ترکستان شمالی آنملک وس غربی آن
جرلند حد جنوبی آن دریای شور میانہ زمین مسافت آنسر زمین طولا شصت فرسخ وپہنا چہار
کروہ در انجا تخمیناً دو کرور وسہ لکھہ مردم باشند پنجاہ وپنج شہر دارد حکم وتسلط آنملک بر
واحد پادشاہ است ومشورہ جماعہ مجلسیان نیست پادشاہ استر یا بسیار فوج وسپاہ جمع کردن
می تواند چنانکہ در ایام سابقہ سہ لکھہ فوج جنگی داشت آنملک منزل جہانجنگی ہم ندارند حاصل
انجا تخمیناً ہشت کرور روپیہ می باشد کوشش وسعی علم رواج ندارد ودار السلطنت استر یا
شہر لی انا است در انجا تخمیناً دو نیم لکھہ مردم باشند دیگر شہر مسلمان در انجا یک لکھہ و
سی ہزار مردم بود وباش دارند دیگر شہر براگ در انجا قریباً سہ ہزار مردمان باشند دیگر شہر
در انجا سی ہزار مردم باشند ودوسہ دریای کلان وچندین رود وجویہا دارد وچند کوہ ہم دارد
وادی الب کہ قصلان گذشت دیگر جوایا ودیگر دوسہ کوہ متفرقہ بلند ترین آن کوہ ارزدیا
شور پنجہزار وہفتصد در عدد دستی بلندی دارد در انجا معادن طلا ونقرہ وہیرب وغیرہ است
اما ولایت بروکیا سلطنت آنجا از یکصد سال رونق پذیرفتہ است در زمان گذشتہ قلیل البضاعت
حقیر الاستطاعت بود شہر شرقی وجنوبی آن استر یا ودر وکیا غربی آن جرمنی شمالی بعض دریای
شور ودریای آن یا نصد وبیست کردہ پہنا دارد دو پنجاہ کرور شمار مردم انجا را مع ساکنان سا

سوئی یک دیگ دیگ شش چهار پنج شصت دار دیا دشاه آنجا کار پردازان خوب دارد و بشورهٔ آنها امور سلطنت
حسن انتظام پذیرد و در سلطنت آنها ثیلان والوکان که در آنجا یک و نیم لکهه مردم باشند دو شصت دیگر
نیز دارد و در آنجا صناعات بلیغ بندان رواج دارد و در ایام چنین سپاه و لشکر ولایت برو کهیا بقدر دو
مردم بود الحال بسبب کمی وجهها نهم ندارد و خراج سالیانهٔ آنها چهار کرور روپیه است سه چهار دریای
کلان در آنجاست که بصد و سی صد و چند کروه سلیان کرده بدریای شور میریزد نهاد ولایت
سپاسلیم ولایت در قوت و شوکت کمتر است و جنوبی و شرقی آن دریای شور میانهٔ زمین است و عرب
ولایت بر شمال دریای شور تلانگ یکجانب است درازی زمین یا بصد و بیست و شش کروه
و پهنا چهار صد و چهل کروه و ساکنان آنجا یک کرور و همه ملت نصاری علمای بزرگ آنها نهصد
نفر و چهل و هشت تن علمای میانه و راهبان یک و نیم لکهه انتظام امور سلطنت بر تن واحد پادشاه
است و چندان تعلیم علم را رواجی نیست و در آنجا معدن طلا و نقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب غدر تاجران حاکمان آنجا افلاس و نکبت در املاک شایعست زیاده از پنج
کرور افیون باج آنجا می آید و سپاه هم کمتر دارند و جهاز نهم کم است چون بحث علم و فنون در آنجا
کمتر بسوخ دارند زیاده از بیست مدرسه در آنجا نیست آنهم تصرف راهبان کذاب که روز بروز
تعریف کتب خود سعی کرده مسایل قدیمه را کم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره مانند در آنجا
آنها شهر هاوه است و در آنجا بقدر یک و نیم لکهه مردم اند و در شهر مالاکا چهل هزار و دیگر جزیره
تهصل آنجاست که یک لکهه مردم در آنجا ساکن اند و در سرزمین سودهل شانزده هزار مردم باشند
جانب جنوبی ملک مذکور قلعه ایست که در صد سال بتصرف انگلنڈیان در آمده چهار دریای کلان
دارد و از بعید کروه ها زیاده بدریای شور میریزد و کوهستان آنجا بندان را تفاع عظیم دارد

آن سه شهر در دریای شور سیاه زمین واقع است انگلیس مسلمان از نصاری انتزاع کرده بود
واز دویم صد سال تخمیناً باز بتصرف نصاری درآمده فاما سلطنت ندرلند از چندین
گرفته است بقدر شانزده صوبه دارد و صوبه کلان سیلند که اول آن تج مین کلصد و سی و دو کروه
و پهنا هشتاد و هشت کروه بیشتر صوبه از صوبجات آنجا با دشاه سپانیا بتصرف آورده و سنه بلجیم
و با نصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او برآمده و با وجود جنگ و جدل بسیار استرداد نموده
کردروز افزونی در ونق آنملک بواسطه داد و ستد سوداگری مردمان آنجا واقعست تا
اکثر سئل بمساحة علی دارد شمار مردم صوبجات آنجا پنجاه لکهه خواهد بود تعداد خراج سالیانه
آنجا کما هو معلوم نشده جهاز تا کمه دارد لیکن نسبت بحکام دیگر ملکت آنها بسیار است چرا که
تحصیل سرزمین ملک امریکا اکثر انحصار در تصرف آنها است و در حصه فریکا امناشا و ایشیا
و از حصه آسیا سنگلدیب که سراندیب است در تصرف داشته تا از حکم آنها بالفعل بدر رفته
زیر تصرف انگلیسیان درآمده و شهر استناو در بنگاله و هندستان شهر چوچره بتصرف
آنهاست فاما ملک سوئیدن شمالی آن دریای شور سنه قی و جنوبی آن دریای شور آتلانتک بحر
ارتوتس و مالک آنملک شش صد و شصت کروه پهنا با نصد و سی کروه شمار مردم آنجا تخمیناً
سی لکهه جانب غربی سوئیدن ممالک تبعیت در آنجا تخمیناً ده لکهه مردم میباشند با دشاه
آنجا کی است جان و مال رعایا بدست او و فوج بسیار کم دارد و کاز پنجاه هزار زیاده نخواهد بود
و جهاز بیش از بیست منزل ندارد و حاصل هر سال آنملک یکصد و ورر و پیه است دار السلطنت
آنولایت سنگهام است که در آنجا بقدر شش هزار مردم خواهند بود و سود و سودای بازرگانان سوئیدن
منحصر بر تجارت آهن و بولاد و مس و برنج است سه دریای بزرگ اردو کوهستانها کلانی هم دارد

که از آب دریای شور چهار هزار در عدد بلند است آباد نمارک شمالی و غربیش دریای شور و اشلاغ تنگ است
شهر پیش سویدن و جنوبیش دریای شور بالنگ عمر انجا عالم بزرگ کسی نیست آباد و بی نفس
متوسط العلم اند سلطنت آنجا مستقل است بقدر بیست و پنج لکهه درم انجا خواهند بود حاصل انجا
مبلغ پانصد کرور و پسر است شمار سپاه پنجاه هزار قلم بند گردیده در ایام سابقه چهل منزل جهان
جنگی داشتند الحال کمتر ازان دارند یک دو شهر خوب هم دارد کبیع و شراء انجا بنجی میشود در
کوهی ملکه کلان توان گفت نیست دریای کلان از انجا اندک چهار پنج جزیره دارد و از انجمله
اسلنڈ که درازی آنجزیره دو صد و بیست کروه و پهنا یکصد و هفتاد کروه و آن از نمارک
در میان دریای شور دو صد کروه دور است در انجا پنجاه هزار مردم خواهند بود در انجا اکثر
کوهستان آنچنان اند که سر قله آنها همیشه از برف پوشیده میماند در انجا کوهیست هیکلا که از
آتش همچو دریای برآید هر کرز یک میریزد میسوزد فاما ملک پرتگال شرقی تا ملک سپانیا
جنوبی و غربی آن اشلاغ تنگ است طولا سیصد و شصت کروه عرضا یکصد و بیست کروه و سپانیا
نوزده لکهه مردم بود و باشش دارند با وجودیکه آن ملک مختصرست لیکن بواسطه سوداگری
جهازات ملک آنها آبادی بود در اوایل پرتگالیان در هندستان آمده آغاز عملداری
داشتند تا در آن ایام پادشاه سپانیان بر آن تا غالب شده بود لیکن الحال ملک خود را تصرف
دارند و پادشاه آنها از خوف پرتگال بارت جانب جنوب میرکار شهر بر اجل معمور خود گرفته بود
الحال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به آن واحد پادشاه است سپاه آنجا تخمینا
پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند در خارج ملکت
آنها یکصد و پنجاه لکهه روپیه است ذکر دیگر ملکهای پرتگال آنکه اطراف غربی ملک تصرف عظیم

دانند و شهر اجل در جنوبی امریکا در تصرف پرتگیز است در آنجا قطعات الماس گران بهایی بدست
دارالسلطنت لیسبن است در آنشهر دو لکهه مردم باشند و شعر نویسند که شراب خوب در آنجا حاصل
میشود چنانکه شراب پرتگالی مشهور است در آنشهر من کوهی بلند نیست الا در یای کن شعبه
و در اطراف آن رود دریای دیگر جریان دارد قهلیرن پنجصد و شصت سال تخمین آنها ابعد
تذکره بسیار خراب شده بود و جهه مرتب نگشت و سبب آن پادشاه انگلند بقصد پنجصد و شصت سال
داده آلمسیوت جرمنیک ولایتی کوچکیست شرقی آنولایت استریا جنوبی آنولی غربی ملک
بهرانس شمالی سوئیا است درازی آن بین یکصد و هفتاد و پنج کروه پهنا یکصد و هفده کروه
در آنجا بیست لکهه مردم اندازه یکصد سال در تصرف حاکمان خود است در آنجا پادشاهی
ولیکن انتظام مهمات روسای خاندانی آنملک اردو سپاه آنجا زیاده زبیت هزار کس
نخواهند بود لیکن جلادت و پردلی بسیار دارند در آنحدود دو شعر کان و چهار پنج کوه کان
هم هست از انجمله الپ که قصه انگذشت دیگر یالان که قله اش از دریای شور یانجهار درعه
ارتفاع دارد دو قطار کوه الپ چهار صد و چهل کروه درازیست فاما جهت شمالی آن بلاد
دنمارک و دریای شور بالتنک است شرقی آن سل طول آنملک یانصد و بیست و شش کروه
و عرض چهار صد و چهل کروه بحساب آمده تخمینا در آنجا دو کرور و پنجاه لکهه مردم باشند
آنجا پشتر نامی دانشمند الحال آن نام هم نمانده دو سه دریا و چهار پنج کوه
لانسورک است که از آب دریای شور هفت هزار و دو صد درعه دستی بلندست ممالک بین
سرزمین اول ساکسونی که در آنجا بیست لکهه مردم باشند و شعر ها لوا مدر آنجا انگلند
و در آنجا لکهه مردم باشند و پنج شعر دیگر در آنجاست و بقیه شش شعر در اقالیم دیگر متصرف

آنجاست همچنین بقدر دو صد فرسخ راه نیز متصرف اند قاما صوبجات اتالی شرقش دریای شور و جنوبی
و غربش دریای شور و سیاه زمین شمالی ملک بهرانس طول آنملک یکصد و بیست میل و عرض یکصد
ساکنان آنجا یک گروه سه لک نفر اند بجز دریا دار و اما قابل تعریف نیست کتب آنشهر روم تمیز شده
در انجا هم کوه الپ است و دو کوه دیگر هم دارد یکی کوه سوس دوم کوه اتنیا که ازان هر دو آتش تفجر
و قله کوه اتنیا از سطح آب دریای شور زیاده هزار ذرعه دستی بالاتر است و حلقه دهنه آنکوه همیشه با
می باشد و در دهانش سه میلست در بعضی اوقات از درون آنکوه آتش می برآید همچو آب سیلان
کرده تا سه میل کند میکند در راه هر دهی و شهری و درختی و غیره هر چیز که در پیش آید سوخته خاکستر
میسازد و از صوبجات اتالی اول صوبه بابلس که طول آن سیصد میل و عرض یکصد و ده میل
بیست لکهه مردم اند و تا بوسیلی دانجا دو لکهه و دیگر تابو مالتین درمیان دریای شور سیاه زمین
که دوره آن پنجاه میلست در انجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلیز مالت است و
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکهه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خورد تر است دران کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند در ایام سابقه وقتی تسلط
مردم اتالی بر تمام روی زمین بوده الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد در میان
شور سیاه زمین متصل ملک اتالی سارد نیاست که طول آنجزیره یکصد میل و عرض چهل و پنج میل
دار السلطنت آن کالناری است والله اعلم بیان مملکت یوروپ حصه دوم زمین انجام یافت

بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افریکا است

اکنون در بیان حصه سیم که افریکا است شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی و جنوبی هندوستانست از حصه یوروپ بسیار کلانست
لیکن نسبت وفور مردم و تعلم علم کمتر است در انجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکهه نفر نخواهند بود

جانب شرقی افریکا دریای شور هندوستان است وجنوبی بحر هند وغربی آن بحر اتلانتک است جانب
شمالی آن دریای شور میانهٔ زمین بنابراین ازیوروب جدا شده مگر گوشهٔ شرقی شمالی که باسیا
ملحق است واگر از هفده درجهٔ دریای شور سیدست تمامی آن یکجزیره محسوب شدی مسافت طول
سواد آن ولایت چهار هزار و دویست میلست همین قدر پهنا دارد اکثر مردم افریکا کافر هستند
اسود اللون مجنبهٔ رموی اند در اکثر جاها از نسل عرب اند کی از حصهٔ شمالی افریکا تمامه خلایق فرقه
ناجیهٔ محمدیه اند وصرف باشندگان یک زمین که آن را مکرش گویند نصاری اند جمیع آن قلمرو آن بلاد
بیک حاکم تعلق دارد که بر غبت هرچه کند مختار است وشمالی ووسط آن زمین گرمسیر است جانب
حصهٔ جنوب سرمائی وسردسیر است چنانکه یوروب چهار طرف دریای شور واقع است در افریکا نیست
ودر آسیا چنانکه انواع رود خانه ها وانهار جاری اند در افریکا آنچنان هم نیست از جهت آنکه آب
ضعیف وناقص است از کلان دریاهای آنزمین یکی رود نیل است که از سواد مصر گذشته بدریای
شور میانهٔ زمین ملحق گشته است دوم دریای بحر رود دریای جابر این هر دو دریا بهصد میل
سیلان دارند وکوهی هم دارد دو در شصت کیلش نیز کوهی است ورگستان افریکا از جمیع ریگستان
عالم بزرگ است بیابانی است لق ودق ووسیع وهولناک از بحر اتلانتک تا سواد مصر وقلت مسافت
آن ریگستان در طول دو هزار وچهار صد میل وعرض شصت صد میلست درمیان صرف ریگستان
کوه وپشتهٔ ریگ بلند وقلت دراینجا بهزار حیله صورت گرفت وکار زراعت نیست هرچند در بعضی
سرزمین امریکا نیز ریگستان است لیکن برابر این ریگستان که سالم در دنیست افریکا بسیار عوجات
دارد واول صوبهٔ کهیش دوم ملک بصر سیم اکثر صوبجات متصرف مسلمانانست وچند جزیرهٔ
که در نیز در تصرف مسلمانان وقطعهٔ زمین کهیش طول یا تصد میل وعرض دو صد و

موجبات آن بزمین متصل دیبلی شهر خوب و نکوئی و گوهنی که آن سنج آغاز دریای تیلیت و موایکه
خضر کنداز دارالسلطنت آنشهر دران آنجاسی لکهه هستند فوج کمتر دارند و چهار نداند و پادشاه
تمام یکی است دوسه کوستان دارد بسبب کوه و بیشه راهها دور و آنملک شماه پشکال نشود و
دوهم بارش است و درسب بسیار میباشند فاما ملک مصر درحوالی آن سواد و دریای شور سایه
زمین است با جمله ملک بوجب جدا بسه است و همه شهر قفش نیز دریای شور است بهمین سبب زمین
آنسا نطرف دارد و طرف جنوبی آن بیگستان و جانب غربی نیز بیگستان ملک مصر تا چهار منزل
نخوبی آباد بود و در رواج علم و فضیلت هم وانست بعد ازان کنار طرف بلد شاه بابل آمده در هر جنوب
بقصان نهاد و مردم مصر در قرون ماضیه بکمال حاذقت یوان آمی برستیده بلکه شبهای
زمین و سیر و بیاز و نباتات و احجار را بر ستش میکردند و مانند هندوان که بهگه پوجا میکنند
و دگر حیوانات نیز پرستش میکردند بعد ازان بعضی بهود شدند بعد چندی جماعه انصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و الصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنهم عالم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد و آنملک مجاهدین کرام تصرف گشته تمامه ساکنین آنشرف
اسلام مشرف شدند شمار مردم آنجاسی لکهه بحساب آمده الحال آنملک در تصرف قبرکاست حاکم
آنسرزمین یکه کرور روپیه است کلان دریای مصر و نیلست آنقصبه زروعات بکاری آید
که صیاح جبلان ندارند و مابین مصر و دریا کوهستانی است اما بلند نیست و از مصر گنبدهای
هرمان و ضعهای کلانست که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است پنیز گذشت و سرزمین
پونیا مابین مصر و حبش است طول آن زمین بالضمنی میل و عرض هم بهمان قصد چهل میل
آنسرزمین اکثر عربهای بیخور و سیر و سامان هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست

زمین چند صوبه بربری هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند و
از زمین مصر تا حبش تربولی است و الحال آن ملک در تصرف ترکان است و جانب غربی آن
ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خود است در آنجا شصت هزار نفر از مردمان سه صوبه کا
صوبه کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا صوبجات آن حاکم کلان تهران همه مسلمان
و صوبه جزیر علاحده دار السلطنت متصل بوده الحال آن هم متعلقه صوبه کاست طرف غرب
افریکا بسیار صوبجات و جزایر است که مکندیان بدیه نظر آمد و رفت دارند و طرف جنوب
افریکا را هندیان متصرف بودند لیکن از چند سال تصرف انگلندیان در آنجا بتوه آمده
انگلندیان بقدر بیست هزار کس در آنجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
مگر اینوقت که از خلط و آمیزش مردم انگریز شعوری و دانشی بهم رسانیده اند و در آن
افریکا ماداکاسکر است و آن هفصد و بست میل دراز و یکصد و شصت میل پهنا دارد و بعضی
جزایر دیگر است که صد تصرف آباد کنندگان خود است و هفت و هشت جزیره دیگر هم قدما
را بهایکی در تصرف فرانسیسان بود و در تصرف انگلند مانست و در جزیره تنریف که از
بلاد مجاریه است کوهیست که قله اش از دریا می شود هفت هزار و دو صد در عه دستی بلند
تر است از شصت کروه بنظری آید و دیگر جزیره مدراکه شراب آنجا بنام است و دلل
جزیره نصف و چهار هزار مرد مماند الله علم بالصواب بیان حصا افریکا کل ثلث حصر
فانه است بنام رسید الحال قدری از حصه اول که امریکا است بعلمی تا به بیان حصه
چهارم که بامریکا مسمی است بدانکه متقدمین ساحان و دانایان مسالک ممالک
سواد اعظم کره زمین را سه حصه قرار داده بودند که آسیا و یورپ و افریکا است و مردمان

این حصص ثلاثه از بحر محیط دریای شور در نیامده و نفرقه نکرده و الا در جمیع جزایر معدود میشد و بهر
سه حصه در وسعت و مفت زبان زد جهانیان بوده و از حصه چهارم که امریکا است کسی واقف
نداشت که این امریکا در عالم است یا نه بعد ازان در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهار صد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۲۰ نهصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این است
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام نجران و نیس و جنوه که دو جزیره است
از تجارت متمتع بس منتفع بوده مال وافر و مکاثر بدست آورده بودند خصوصا کنان
جزیره و نیس که تمام تجارت هندستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
گذارده مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ میرسید طریق چنان بود که سوداگران فرنگ
بلاد خشکی بایبن میرفتند و اسکندریه یا بندر سوایس که بمنتهای بحر احمر واقعست رسیده متاع فرنگ
بدست تجاران فرنگ میسپردند و از انها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند هر سال
باین معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد جهة آوردن آسیا که مطلوب طرفین
بود و فیما بین همدیگر سودا میکردند و فرنگیان دیگر راه تجارت هند دخل نمیدادند و انها
هند را بقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در ان ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بوده چون مدت مدید بهمین منوال با نقضا رسید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بفور مال و طرفه حال ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریا
نظر داشت نبود چه هر زمان دور از کنار بردن نمیتوانست و بحال حکیم واجب التعظیم متحیر
ساکن جزیره جنوه بعد تامل و خیال کره ارضی دانست کالبیه از راه دریا بهندوستان
نمیتوان رفت و بخواص سنگ مقناطیس ملهم گشته قطب نمایانست و در سفر روشب

دابر و ظلمت چار ماکر دپس مرکونات خاطر را بدلایل هندسی مبرهن نموده در پیش
دسلو سرداران جنوه بیان کرده و التماس جهاز و سامان فراخور مدعا
تفحص راه هند از دریا نمود سرداران جنوه آن را پذیرا گردده بکلی بستهر
و تسخیر پیش آمدند پس کلمبس رخت سفر بست و بلیفرانسس پادشاه
پادشاهان و سرداران آنجا نیز همانا قدردانی دیدپس بحضور مشتری
هفتم پادشاه انگلستان رفته اظهار ما فی الضمیر نمود لیکن او هم بعلت بخل
و اسکاک قبول نکرد پس کلمبس به پرتگال رفته معقولات خود را بپادشاه
آنجا گفت او هم از اقبال التماس کلمبس سرباز زده و ارادهٔ سفر دریا
شنود از کنارهٔ ساحل دورشدن قبول نکرد پس کلمبس بدرگاه پادشاه
اسپین رفته هشت سال او را خدمت کرد و خاتون پادشاه که زنی
عالمه عاقله بود از حال کلمبس آگاه شده او را بحضور خود طلبیده مزیدات
و معقولاتش را بهم دیده و شنیده با جازت شوهر چند قطعه جواهر آبدار
کهازخانهٔ پدر یافته بود فروخته جهاز با خوراک دو ساله و سامان و اسباب
تجارت مهیا کرد پس کلمبس در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه نهصد و چهل و هفت هجری نبوی علی صاحبه السلام رخت سفر
بر جهازات مذکوره بسته رهگرای تفحص راه شده چون جهازات از ساحل
دور شدند از نظر کناره ناپدید گشت مردم جهاز که گاهی اینچنین حال ندیده
بودند مضطرب شده بکلمبس عتاب و گفتند که ما را بملک مسیحیان و الا شاید

می‌ماند لیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی‌ترسم که روزی آمدنست بلکه
اگر شما چنین کنید دیگر کیست که شما را بمنزل و مقام رساند انگاه بنصایح مشفقانه پرداخته
گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید القصه
بعد یک ماه و نه روز قریب بیکی از جزایر باهامه رسیده لنگر کرد چون
مردمان آنجا سیاه جرده و عریان و مفلس دیدند که این همه ستان نیست
که تجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد اما ساکنین آنجزیره
هرچیزیکه از مقولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس
نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف
کرده بود بار سفر بجهاز کشید از مغرب پاره بطرف جنوب رفته بجزیره کلانی
که اهالی آن را اسپانیولی نامند رسید در آنجا هم اسباب ضروری و سامان
لابدی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان
آنجا در مروت و مردمی و اخلاق و ادب و راستی و درستی و نرم گوئی و
تواضع و فروتنی ممتاز و بی‌انباز بودند با حضرت خواه پیش آمدند و تحایف
آنجا چون مروارید و ریزه‌های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت اظهار رضا
و خوشنودی نموده چند نفر از مردمان خود در آنجزیره گذاشت و مرکز لنگر فرار
داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای بسیار و مروارید و فواکه و انار و تحایف
بسیار که از هر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات
باز بملک اسپین عزیمت کرد و بخدمت پادشاه ملکه بوست آنچه در

بود بنظر انهار سانیده و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
هفده جهاز و یکهزار و پانصد نفر که در میان آنها بعضی
اعیان و اکابر عالی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهده
گودرے آنجا یافته مرخص شد در اندک مدت بجزیره اسپانیوله
رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
بطریق مصالحه مسخر ساخت و سیصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذاشتن اسلحه و سایر
سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا ده جهاز همراه گرفته بجزیره
گوبا رسید و آن جزیره را بسیار آباد دید معادن طلا و جواهر گران بها
بسیار یافت سکنه انجا هم بی جنگ و جدل اطاعت کردند و در اطراف
جزیره گوبا جزایر بسیار معمور و آباد ان یافت چنانکه در ده روز یکصد
و شصت جزیره بتسخیر آورد و جزیره معتبر جیکا نیز معلوم شد اما
بعلت ناواقفیت در آن بحر پرشر و شور از کوه ریگ و غیره کلمبس منفعل
بسیار کشیده بجزیره اسپانیوله رسید چندگاه از تردد آسوده در آن
اثنا بعضے از دشمنان کلمبس که بر اقبال روز افزونش حسد میبردند
بادشاه بخیال خودسری و عصیان و طغیان متهم داشته بغایت
رسانیدند بادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا با سامان فراوان
برای تجسس احوال و آوردن کلمبس فرستاد و کلمبس با استقبال برآمده بلطف

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور باعزاز موفور
بمال و برقرار بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۳ یکهزار و چهارصد
و نود و سه عیسوی کلمبس از جزیرهٔ اسپانیوله بر جهاز سوار گشته
هفدهٔ شباز روز بسمت مغرب شتافت و بجزیرهٔ نزنیداد رسید
پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیرهٔ دیگر جانب دو
خانه از دلو کو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده در انجا مدتی
طولانی از امریکیه دیدار جهاز فرو داشته آنجزیره را بسیار آباد
یافت و مردم آنجا سفید پوست مایل بسرخی خوبصورت و پاکیزه
سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
پرهای مختلف الالوان در برکشیده بستر عورت بودند حلقه های
زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها با ادب تمام و احترام
مالا کلام با طلای موفور و مروارید نامحصور و تحایف بسیار و
ظرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام
تحایف و نفایس فرنگ با ایشان تواضع کرد و فی مابین رابطهٔ
مودت و ضابطهٔ محبت التیام و استحکام تمام یافت پس کلمبس چند
کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته باسپانیول معاودت کرد و چون
آنها این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد و سایر پادشاهان فرنگ
از احوال کلمبس واقف شده سرداران خود را با جهازات بغوص و بحر

جزایر دنیای نو فرستادند مردمان پرتکال بر اندل و انگریزان انگلند
امریکهٔ شمالی پیدا کردند امریکه نام سودا گر شهر فلارس دیگر
دیار و امصار امریکهٔ جنوبی پیدا کردند و آنملک بنام اینان
شهرت یافت ملخص کلام آنکه دشمنان گلنیس بازاورا بهوس
وخودسری وخیال تمرد وطغیان وارادهٔ فاسدهٔ کفران عصیان
بحضور پادشاه مهم ساختند در این باب غلو بسیار آنقدر بکار بردند
که پادشاه اینین اورا طلبیده در سنه ۱۴۹۶ یکهزار چارصد و نود و
شش عیسوی بزندان فرستاد و گلنیس یکدست با حال سراپا اخلال
تا مدت چهار سال در زندان بماند و در سنه ۱۵۰۰ یکهزار و پانصد مسیحی درگذ
شت چون گلمبس مردی دلیر و سخن آگاه ظالم سلط الله علیه منبر بن گشت
دانا بود و برای صایب و شیرین بیانی و نرمی و حسن خلق مملکت عریض را
بغیر ممانعت جنگ و جدل تصرف پادشاه اسپین در آورده بود بعد ازو
حکام دیگر دست ظلم بقدری بمال و متاع اسپانیوله دراز کرده جور و
ستم را از حد گذرانیدند در یکسال قریب شش لکهه کس را کشتند و بخورد
سگان و سباع دادند تا از ساکنان قدیم اسپانیوله کسی در انجا نماند لهذا
از این در سنه ۱۵۰۰ یکهزار و پانصد و یک پادشاه اسپین دو نفر از کسان خود
نماند و کار نظام آنجا کرده باشد شصد سوار و چهارده هزار پیاده و چند
ضرب توپ در انجا فرستاد آن دو نفر با اینقدر فوج قلیل تسخیر ملک امریکا

نمودند و پای تخت آنملک موسوم به میگ میگو شهری بود
بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر کوه لاپه عظیم و راه
آمد و شد در آن شهر بر آن کوه لابد بود و بهر چهار طرف آن پلهای
سنگین در غایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
همگی از کچ و ساروج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و متین تا شش هفت
طبقه ساخته و پرداخته دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس
روی زمین آراسته و پیراسته و بهر چهار طرف سوی اسواق از سنگ عجیب و
غریب تعمیر یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر و زواهر روح افزا در تمام
شهر سامان لابدی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادی
هر وقت بر وجه دلخواه مهیا و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
در غایت متانت و زیبای ستونها همه از سنگ نیم مرصع بجواهر رواق
مینا و کاخ های آنسرای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام
منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
تمام بکار برده پادشاه آن عهد موتی رومه نام داشت در غلبه
شوکت و حشمت که دوازده هزار پیاده هر وقت بکار است او
قیام داشتند و هنگام سیر و سواری بر تخت مرصع نشستی امرای
والا تبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و موجب
فخر میدانستند همه را بعلو همت و سخاوت و شجاعت و عدالت متصف

منصف بود ممالک دور و نزدیکی و مسخر گردانی جمعی کثیر در ظل رافتش برفاهیت تمامی زندگانی
گذرانیدند لیکن صلاح آنملک همگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق باخارهای ماهی بود
دیگر سیره خوردازنی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام زرم آن ابر مخالف می انداختند
واز آهن و فولاد شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گلوله و
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسب هم گاهی ندیده و نداشته
بودند خلاصه سخن انکه فرماندز و کارنر با فوجی که مرقوم شد در شهر سنگیکور رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروب
و سفر و ش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحایف
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا انکه بزبان آنها آشنائی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از مملکت و کثرت دولت و موفور اسباب
مکنت و سامان ثروت آنها آشنائی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته اراده تسخیر آنملک
نمودند و مردمان ناتجربه کار نادان انشهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت بیحد
و حسن خلاقی که در بارهٔ خود میدیدند اینها خبری دادند و حکمان فشان گفته و نوشتند
از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد همانا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز چهاز را ندیده بودند میدانستند که چهاز جانور یست کلان و زنده بر روی آب راه رود
و این گروه انبوه بی شکوه از شکم آنجانور برآمده اند در وقت سر دادن توپ که سوافق

ضابطه هر صبح و شام سر میدادند بزعم خود چنین میدانستند که اینجا نور بعد هر چهار پاس غرش
میکند و میغرد و شعله آتش از دهان بیرون می اندازد همچنین سوار را با اسپ دیوی چهار پا می دانستند
چون سوار از اسپ جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد فواج و سر دادن
تفنگ ها بیکطرفة العین و برآمدن شعله جواله از دهن آنها تعجب ها کرده پیایی اینخبر را به پادشاه
میرسانیدند تا آنکه فرمانروا کار زیرا خواهش ملاقات پادشاه شفعر الیض بسیجیده فرستاده درخواست
ملازمت نمودند و حسب الطلب با اکثری از تحایف و نوادر بخدمت پادشاه حاضر گشته بگذرانیدن
تحایف سوفوره تفنگ ایس که محصور فرنگ که از ملاحظه یک از ان عقل دنگ میشد باظهار عبودیت
و بندگی پادشاه سلیم القلب را از خود راضی ساختند و آنها بلطایف الحیل با او نزدیدوستی
و اتحاد باختند آنگاه بملاحظه حالات پادشاه و سپاه بی سلاح اراده تسخیر ملک مدعا
شان جای گرفت روزی افواج خود را آسته و نو بخانه زار و برگذاشتند بمکان
پادشاه آمده او را بدغاو حیله مفید ساختند ساکنان انملک از دغا بازی و حیله سازی
آگاه شده بهمه خلاصی پادشاه خود گروه گروه هجوم بجنگ بیش آمدند لیکن در دست
آنها طوطمان بجز سنگ و تیر چیزی نبود و در دست افواج فرنگ توپ و تفنگ هر قسم
جنگ لهذا هزاران هزار از انها مردم بصد سگلوله توپ پریدند و بسیاری بصف تفنگ
و شمشیر فولاد جنگ هلاک گردیدند مدبرین دار و گیر از دحام کنیر پادشاه آنقوم که در صحن بام
و زندانخانه ایستاده سعانه زرم طرفین میکردند ناگاه سنگی هر سرش سیده کشته شده
بسیاری از قوم او که با عانتش آمده بودند و نیز بقتل رسیده و بقیه السیف منهزم گشته
و پادشاه و کارندها ظفر نصیب گشت بعد از اطمینان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر بقتل

فصل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک بتصرف آوردند و در لب التواریخ
انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگیسکو را مون تیزیو یا و پادشاه ثالث را کیوانیمو زن بود
و این بیچاره را بگان نشان نداد خزاین و دفاین بر بهمن براخگرهای آتش خوابانیده
بانواع عذاب تهذیب کردند بعده او را با تمامی خاندان بر دار کشیدند و باندیسه کشتی
و طغیان از ساکنین آن سبز زمین جمعی کثیر و جمی غفیر از جوان و پیر و صغیر و کبیر و غنی و فقیر
هر که در ان دار و گیر بدست ایشان آمد همه را بزدن چوبهای توپ روانه بیس المقدس ساختند
هر که باقی ماند آنهمه را بقلم ظلم و ستم کشتند و بتدریج بجلیل رسانیدند مگر کسانیکه بهرهٔ از
دانشتند رو دخبردار شده گریخته بتک پاچان بدر بردند و در قله کوه ها و جنگلهای صعب
المسلک بیشه های دور دست پناه جستند چنانکه اولاد و احفاد آنها تا حال در ان
جنگلها سکونت دارند القصه چون فرماندروا و کارپردازان اسپین آنملک را که
بهشت روی زمین بود و از ساکنان قدیم پرداختند و مردان و زنان از رعایا و منازل
و اهل حرفه را اسپین طلبیده ابنیه و عمارات بطور خود ساخته مقیم گشتند بمرور شهور
و اعوام و دهور و ایام در همه شهر و هر جا و هر مکان همان مردمان ترقی کردند ملک
دیگر بتصرف آوردند و بامر دمان انجا بهمین روش و سلوک علم نمودند الی آن تحریر این مسوده
مردم اسپین در انجا بکمال حشمت و شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام امریکه جنوبی تسلط
اند چون از بیان صورت اطلاع بر زمین امریکا بندی بقلم آورده شد شروع در مساحت
و کیفیت انحوالی نیز کرده اند بدانکه مساحت آن زمین طولاً هفت هزار و پانصد میل و عرضاً
سه هزار و نهصد میل است نوع مردم الحال در امریکا هستند اول باشندگان قدیم

قوم مردمان یوروب که در انجا اختیار سکونت کرده اند سیم غلامان کافر نژاد که اهل یوروب
انها را خریده در انجا برده آبادی نموده اند و باشندگان قدیمی امریکا و زبر رعیت و نابود
میکردند که آنها نادان و خفیف العقل اند همیشه در بیشه ها سکونت کرده جانوران وحشی و
غیره را کشته و ماهی و نهنگ را گرفته بکار میبرند شکم پری و تن پروری مینمایند گذران
و منفعه الوقتی میکنند چون مردمان یوروب انها طرف صحرا قطعه اشجار درختان و قلعه احجار
نموده شروع در زراعت و آبادی می نمایند آنها بوحشت و جنبیت از انجا در صحرا
دور دست بود و باش میکنند و آنمردمان یوروب که در انجا توطن اختیار کرده اند اسم
امریکه بر انها نیز الحال اطلاق کرده میشود از انها در انجا توالد و تناسل مع قعده
نشود و نمایافته اند و ممالک آنسر زمین را مفتوح ساخته بالفعل نیز باشندگان یوروب
جوق جوق بازن و فرزند در انسر زمین رفته سکونت اختیار کرده آبادی بفراغت تمام
مینمایند بشنو در امریکا زیاده از سی الکهه مردم نبوده اند اینوقت کمتر از ستکرور مردم
در انجا نخواهند بود آنقدر در انجا روز بروز ترقی مردم میشود که بلاحظه آن آنقدر در
کل سویزیه افزایش مردم نمیشود چنانکه در عرصه بیست سال گذشته آنقدر
زیاده شده اند که اگر بهمین قدر و مقدار در سالهای آینده نیز افزونی مردم بدستور
تا صد سال در آنسر زمین کمتر از ده کرور مردم نخواهند بود و حصه سر زمین ملک
امریکا یعنی شمالی و جنوبی معتدل هستند جانب شرق طرف شمالی امریکا بحر اتلانتک
تنگ است و غربی بحر پسانت و جنوبی پاپا شمالی بحر اگبات اکثر حصه ملک آنسر زمین
در تصرف انگلندیان بسیار حصه و قبضه تصرف سپانیان و بیشتر حصه در تسلط امیر

جانب سرحد شمالی آنقدر آبگیرهای کلان یعنی بحیره هستند که انها را بادریای شور مناسبت توان
داد و در تمام روی زمین هیچ جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نمیشود و چهار پنج بسیار کلانست
که از انجمله دو آبگیر را درازی شصت صد و پنجاه میل و پهنا یکصد میل است آبگیرها عمل انگلستان است
مقابل آن تصرف امریکان و بدستور دریای شور جهاز ها دران آبگیرهاست که بعضی اوقات
در جهازات باهم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و جزیره ها هم دارد و جانب شمالی
دریای کلان نمی بی نام دارد که آن دریا یکهزار و دو میل درازست و پنج دریای کلان
دراز دیگر نیز دارد دور و دبارهای جاری نیز درانجاست و طرف شمالی امریکا کلان اقطار
کوهستان آنالاکهیاست و آن هشتصد میل درازست از انجمله هر کوهی که زیاده بلند است
قله آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد در عدد دستی ارتفاع ندارد چون
در وسط صوبجات آن انگلستان یان رسیده اند زبانهٔ زبان و زمره و آئین و سایه و رویه
انها دارند و تمام مناسبت کلیه انها با انگلستان یانست لیکن صورت و شمایل بهتر از انگلستان
دارند بلکه حدی در انسر زمین نباشد که از خواندن سواد عبارت و نوشت و خوان بی بهره
باشد مقدمات و قوانین نیز از راه مجلسیان فیصل می یابد هر کس بزور بازو و سعی و تلاش
وجه معاش بهم میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند امورات ملکی برای صایب
مجلسیان مفوض است امتیاز اعلی و ادنی نیست شخصی را تا چهار سال بر خود رئیس
در ماه چهار هزار روپیه بطریق مشاهره او را مقرر است. جهاز ها در انجا بسیار است چنانچه
که جهة ساختن قوایم جهاز بکار می آید بکثرت در انجا آماده و مهیا است و ملاحان انجا در
دریاوری و تردستی و چالاکی برابر ناخدایان انگلستان هستند در حال و اطوار چه در عبادت

وچه در زبان وزمره بامردم ولایت تامردم انگلنڈ درجه مساوات دارند مدارس مکتب خانه
آنقدر درانجا بسیار است که در از زمین ناخوانده ونادان نخواهد بود جهة غربا ومساکین
مدرسهای موقف جابجاست بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
شده در شمالی امریکا سه چهار شهر بتصرف سپانیاست که درانجا معدن نقره وطلاست
هر سال مبلغ هشت کرور روپیه درانجا بواجبی ضبط کنند وطرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلنڈ یالیست ودراین عملداری آنها زیاده ازپنجاه هزار مردم نخواهند بود و
دران نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلنڈ یالیست که حالات آنجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دراول گویا که سیصد وبست کروه طول وشصت دو کروه عرض
بتصرف سپانیا دوم ساند ومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است وآن سیصد و
پنجاه کروه طولا وهشتاد دو کروه عرضا سیم جامانیکا در تصرف اهل انگلنڈ یکصد و
بیست کروه دراز وپنجاه پنجکروه پهنا وجزیره چهارم در اسنجدود بتصرف سپانیا
وچند جزیره دیگر متفرقه ودر جزایر آن شکر سفید وتمباکو مدار وغره اجناس درمعرض
تجارت انگلنڈ یالیست جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار دویا نصد میل طولا
دو هزار وچهارصد چهل میل عرضا این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا ومردم بنگیاست
درانجا از جمیع دریاها وکوهستان روی زمین وکوههای عجیب است اول دریای آماچونکه به
مسافت دو هزار وهشتصد میل سایل شده بجز تلاتنک طی میشود دیگر دو سه دریا
که نسبت بدریای آماچون در درازی قدری کمتر اند درانجا قطار کوه اندیس بسیار بلند است
که قله بلند آن سیزده هزار ویانصد وبیست در عهد دستی از آب دریای شور مرتفع است و

وکوه دیگر دوازده فرسخ در عدد سی بلندی دارد و دوازان آتش سرمیزند و در جنوبی امریکا از
سپانیان یک کرور و بیست هزار کس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در انجا است
محصول هر ساله انجا سه کرور روپیه است و شهر کارناجینا بیست و پنج هزار مرد میباشند
و در انجا معدنیست که دو صد سال شده که انجا هر روز کنده نقره بری آید هنوز نه آن کان
ظاهر نشده بقلم میرسد که ظاهر آنکا را نهایت نخواهد بود و جانب جنوبی امریکا بر جبل
نام شهری متصرف پرتگیز است مسافت آن یکهزار و شصت میل طولا و همین قدر عرضا
و در انجا معدن الماس است اگر برابر کان الماس هندستان نمیشود و طرف جنوبی امریکا
ملکیان در تصرف فرانسیس است و از یکصد سال شهر سوی سمرزمین کوچک در تصرف هند
یانست در این دو شهر کاین مسوری و دو دو هزار کس سفید پوست بود و باش دارند
سمرزمین هیچ معدن نیست و علاوه بران در ضلع جنوبی امریکا اکثر مردم اصل وادی
قوم صحرائی سکونت دارند و از احوال آنها و قومی دست ندادهٔ تحصیل سمرزمین
اکثر جزایر کوچک هستند و الله تعالی اعلم بحقایق الامور و بیاید همه معدن

بعض عجایبات بحور و جزایر و جبال و عیون و انهار و غیره

مساحت زمین و اقسام ما را بآنه خراخت دست داده بار دیگر بهتر سخن خواهد بود
ذکر بعضی دریاهای متفرقه پیش نهاد خاطر ساخت بذکر دریاهای
در ربع مسکون سوای پنج بحر کلان که در ضمن اوراق سابقه الاشاره شد
اندازا انجمله بذکر بعضی که بنظر غرایب اثر رسیده و ذکر بعضی را
و برخی ازین قلیل اند بحر سرمیرکه از بقیه جداست دریای هند است و از

طول آن یکصد و بیست فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت و
و کف این دریا بخلاف دریاهای دیگر نبات نقاد یابد و از انجا باطراف برند جهت تصفیه و طراوت
رخسار و او دیده چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و عنبر
تر از سواحل آن بحصول می پیوندد مشهور است که عنبر فضله گاو دریایی است و آن دابه ایست
بسیار کلان شبیه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از انچشمه کفی منعقد شود
که عنبر است و برخی را اعتقاد انکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان در آید
میریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبر ازان بحصول می پیوندد و هذا صحیح **بحر فارس**
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
ازان بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در ولایتی
از و خیز و طولش چهار صد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ **بحر**
الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعرش معلوم نیست چون کشتی
در وی افکنند اضطراب آغاز کنند و متلاطم شود از نیجهت تجار ازان اقتصاد و زنده
و مردم آبی در این دیار بسیار است **بحر السحاب** دریایی است در ولایت زنگبار پیوسته
دخانی و بخاری بران ایستاده است بحر اثیر بر حدود دریا بجاست و ازان بجزیره ها
باطراف برند که بغایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد **بحر بلس** در زمین بصره است
متصل بدریای روم یک شعبه از رود نیل در این دریا ریزد و در این بحیره ماهی است که
آنرا جیب یا دقی فهم و ادراک است و ماهی بیرست که چون او را بخورند خواب های هایل
هیبنه و غرناک از خواب در آیند **بحر الاقاقیه** در حدود شام بغایت بعید العمق جنانک

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید
ریسمانی دیگر اضافه کرد و همچنین تا بچهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
بالای هم نشسته باشد از آن کنده سنگ آسیائی بر طناب بست و خردلی تخم مرغ در زیر سنگ
آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بعضی درست بودند
دانستند که بعمق بحیره رسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست بحدود
شمال در حوالیش سوراخهائی از سنگ کنیده اند و بغایت عمیق است یکطرف آب این دریا
چنان سیاه است که از آب جوا بحسب ظاهر فرق توان کرد چون بخاک آبا این آب سیاه
گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحر چنان رونده است که با
وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر در تالاب ڈل که بحیره
جانبکه سدره کهن گویند و آنهم بهمین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن
گذشت بحیره حرون در حدود مغرب است و بغایت بعید العمق دریکی از کتب نظر آمده و
الهیئة علی الرأی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح قدم
دریا رفت تا اکنون بقعر آن نرسیده و الله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که در این
دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب ممارایت بحیره اخلاط نزدیک
بآن بلده است گویند دو ماه در این دریاچه ماهی است و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
بدانکه در میان بحار جزایر بسیار اند بعضی متصرف آدمیان و بسیاری مساکن حیوانات و در بعضی
جزایر حیوانی چند نوظهور دارند بصورت انسان و نه بصفت ایشان از جمله یا متقرب منتصر

وحوش وطیور است و در بعضی جلا و نقره موجود است بسیاری ازان قبیل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی
بهیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی ازانها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است در انجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی با
می آید و چون آن ثمره پخته میشود او از واق از و بر می آید جزیرهٔ بیلا در انجزیره از نتایج
قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیرهٔ البرق درین جزیره سه موضعات
که در تمامی لیالی فصول اربعه یکی برق جهد دریکی باران بارد و دریکی باد وزد و سبب آن
معلوم نیست جزیرهٔ الاشقر ساکنان انجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سفیدی آنها
است و نار جیل و عود و شکر در انجا بسیار است جزیرهٔ کالوس در انجا جمعی از هندو توطن
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نار جیل باشد جزیرهٔ محرقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان انجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی کمیت
از آسمان ایشان سنگی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت بسوزند الجرم
انجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن کوکب از آسمان سنگ از انجزیره رحلت
کند هرگاه کوکب انسان محل تجاوز نماید باز بجای خود آید جزیرهٔ النساء از جمله جزیره های
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یکچشم ایشان کور است و یک تنه بدن
ایشان مفلوج گویند در انجزیره تمسی است از بهانوران که هر سال بهیات اجتماعی درین
جزیره رسیده با انجماعت بجا آورد که هر بیننده چشمهای ایشان کور سازند جزیره
الکنیسه در بحر مغرب است در انجزیره کنیسه است از سنگ تراشیده در برابر آن گنبدیه

فلکیت هر دعائیکه در انمسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت انمسجد و کنیسه رود انصورت که بگیند در آرد و آواز دهد
کفلان مهمان آمده است پس دران کنیسه کشاده شود و طعامی کافی جهت انشخص بیرون آرند
باز دران کنیسه مسدود گردد و پیوسته انچنان بر همینوال باشد جزیره خالط در دریای روم
است در انجزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و انگوسفندان بغایت بزرگند و ناچار از انجزیره
کشتی در انجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
غار بنادر دریای تاشقرات اقلیم هفتم و انجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در
وطن دارند طول و عرض انجزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در انجزیره
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سال کهازان درخت نمایند مطابق
جواب شنوند و در غربی انجزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از انجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
درمیان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشست بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت دارند بعد ازان کدنان
بازگشتن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاهدارند جزیره رامنی در بحر خضرات در انجزیره
از درخت بلسم است که بیخ آن تریاق زهرها و سایر سموم بود و در انجزیره گاو میشی باشد
گاو آزاد نمیبود در انجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موهای
ایشان سرخ باشد و مجموع بر پنه باشد و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفه از ملاحان نیز در این جزیره آمدند چون در آب
شنا و سباحت میکنند ورق را دریابند جزیره العقارب هزار جزایر بحر خضرست و در آن
گروهان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گرگ مانند بر بر پیه شیر بود
جزیره زنگیان در دریای زنگ است و در آن زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و
ابروان و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و آنسال مردم
آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذارند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن
آزاد خیره سازند گویند آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا
یکسال جهة سوختن و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبی محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند متعفن گردد جزیره فورس در دریای فارس
است و دور آن یکصد و هشتاد و نه کروه است و در انجا حیوانیست که اعضای او مشابه
آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد
متعال را حکمتها است از انجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابند و سبب
وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
در میان مغارات مستحیل بنجاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن
نیابد بخاری آن بخار کسافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر آن حال بماند و صفاء غلظت او ابتدا
نماید زمان زیاده شود و از آن سیلاب بسته گردد و سبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوعه
بواسطه طبخ و نضج معادن از اجناس جواهر مختلف الطبایع والالوان بوجود آید و انجواهرات را

معدنی گویند و شرح کیفیت تکوّن آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است در اینجا مختصر مذکر بعضی
از جواهر مشهوره و احجار معروفه گوش و گردن شاهد عبارت موشح ساخته بعد ازان بذکر
چند جبال معدود وه که در اوراق سابقه بتحریر رسیده اند الفاظ رسنگینی داوه آید الماس
که در هندی آن را هیر گویند در قدیم از دو جا مستخرج میشده اول راکان قدیم میگفته اند
قریب ظلمات که اسکندر ذوالقرنین بسعی تمام از کوهی که در انحوالی بود و بغیر از طیور سی پای
آنکوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماسی
که در میان مردم منتشر است از زمان ذوالقرنین است بعد ازو بر آن معدن کسی واقف
نبوده و نزدیک بانیقصه عارف گنجه رحمة الله در سکندر نامه بیان کرده و پیش جوهریان
هند الماس قدیم را بسیار قیمت است و میگویند بهترین جواهر آنست که بحدت آتش سوزان
و بمرور زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از آتش سالم برمی آید
نه در جدید و الماس قدیم در منافع و خواص جمیع متیاز دارد و شش پهلو است بهر طرف
که غلطانند مثلث نماید و مجموع سیر تیز و حک کردن مقدور نیست بخلاف الماس
جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهرند و جوهریان برانند که هیچکس قطعهٔ الماس قدیم بیش
از یازده قیراط ندیده و الماس جدید قطعه سی قیراط در خزانه پادشاهان گجرات بسیار بوده و
هست و معدن الماس جدید در قصبهٔ پنین دکهن که کلبرگه نیز گویند موجود است آن
موضع را مانند چاه میکنند و ریگ را شسته الماس پاره ها می یابند و بلون نباتی و بلوری
و قتقی زرد سرخ نما و مایل بسیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جدید پیش جوهریان
هند فرنگ نباتی و بلوریست بعد ازان قتقی و زیتی و باقی الوان چندان قیمت ندارند

اگر قطعه دو قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ در و نباشد و
گلبرگ بدست آید قیراطی در شام لبسی شرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیراط باشد آن
تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و به ترا شیدن الماس در ربع مسکونی فیروزه
فرنگ کسی او قوف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را بادویه ای مناسب
کوفته و پخته خرج میدهند و نهایت لایق و شمین می سازند و الماس صلب بین اجسام
جمیع سنگها را باو سوراخ توان کرد و آتش او را متغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است
بدرجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ شانه است و موجب اعزاز و اکرام در نزد
سلاطین و حکام قبول سخن او پیش با مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعتراض
مضمن مثل برص و خنازیر و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امن از چشم زخم و صدمه برق
و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد
سفید و یاقوت سرخ بچند لونست مانی و ارغوانی و زرد و خمری و حلی و لعلی و یاقوت
کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یاقوت زرد هم شمعی و نرنجی
و کاهی است و یاقوت سفید بلورست اگرچه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و یاقوت
تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلانست و یاقوت کبود در ملکت
شروان به بهای شروان به بهای تمام منجر بیاقوت زرد اما در واقع طاعون خواص عجیب است اما
شناختن آن مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صلابه کرده مثل آبگینه آتش می دهند و
رنگ یاقوت سرخ و زرد داده مربع مسوح مثبر اشکل یاقوت فرق نتوان کرد
اگر کسی که مهارت کلی داشته باشد اما عین الهره و ترملی زجواهر معدن یاقوت سرخ

سخر حاصل میشود و نرمی سنگ نیز است بعضی گویند بر جد عبارت از انست دیگر معدن
یاقوت قریب بهمدان است کما زبناد زنگاله است و آنرا بیکهیم خوانند و نزدیک آنساحل جزیره
ایست که نام آن ابوگنگ است و حالا یاقوتی که منتسب است بوگنگیت و آن از غایت نرمی از
آتش سالم بیرون نمی برآید و در هندیاقوت سیلانی از بوگنگی قیمتی بشتر و آنرا و نگینی پیش
اهل فرنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب و تاب را هم سنگی که
رنگی خوب دارد مرغوب طبع آنهاست **لعل** بدانکه کان لعل فقط در بدخشانست و کیفیت
ظهور آن در ذکر بدخشان گذشته و لون لعل از هفت نوع بیرون نیست مائی صافی و مصفر
و آتشی و غباری و خمری و عقربی و بصلی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرحات
بکار برند رنگ رویرا سرخ کند و فرح بسیار آرد و بخار معده دفع کند هر کدام را باخود دارد
از جمیع مرضهای مزمن محفوظ باشد و داشتن آن باخود گروه را قوت دهد و در وقت
مجامعت امساک آرد و عزت در چشم مردم پیدا کند و از دیدن خوابهای شوریده بازماند
و احتلام واقع نشود و اگر بازوی کودک بخوی بندند و دیگر بد خوئی نکند و در خواب نترسد
مرد قبل ازین در ملک مصر قریب بگبند بهمان معدن مردا لحال دانه لاتوان
بدست نمی آید و آنچه اینوقت در میان مردم است از جانب فرنگ و کوهستان
آنحدود می آید و آن بر چهار نوع است یکی برنگ سا تیانه نوخیز دوم مائی سیم ریحانی
چهارم سلفی اما سلفی قیمتی چندان ندارد و ریحانی هم چنین است و طبع او سرد خشک است
و میل معتدل بسرد مرد باخود دارد از زحمت دردچشم ایمن باشد قوت بصر
می افزاید و مبالغه بسیار کرده اند که هر که مرد باخود دارد و ببیند بآن نگرود و دشمنی

چشم او بیفزاید از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر و اقبال و شب کوری نیابد
و حکما بر انند که مرد پانزهر همه زهرها است اگر کسی را زهر دهد اهل و سم قاتل داده باشند
یم دانگ مرو زمانی خوشرنگ سایده با شیر پیش از آنکه زهر در و تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کار نکند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و افعی بدین زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و گژدم و غیره اگر کسی را بگزند مقدار قراطی زمرد سایده با کلاب
و موضع زخم بالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مغاص
مروارید دو قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید شیرین تخمی انها نجابت تمام
آمد و تخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب بقطیف که ذر تیم از انجزیره شده و میشود
و مغاص دیگر در تحت الزنج است قریب . مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید
بسیار از انجا بدست می آید اگرچه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهمیرسد مروارید
هندستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاص
مروارید نیست اگرچه در بعض جا مروارید می برآید صدف آن سبز فام و شمعی است و نقطه
ابدار از نمک بحصول می پیوندد و هوش انکه در ینحال از روی آب تا صدف زیاده مازده
و دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید ابدار خوبتر
بر طبله ظهور رسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفید تخم مرغ است او نیز مانند
ماهی تخم میریزد و بچه بسیار از و حاصل میشود و چون پنجساله شود در اول حمل بوقت باران
نزدیک بسطح آب آید و قطرات باران بر و بزند بسیار و چون آفتاب بجوزا رسد دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
که آفتاب بگردد او هم رو بآفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود تا اول سرطان

بعد ازان مروارید در شکم او با مقادیر قدیم تجدید میگردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج اصداف است که گاهی بغیر میعاد بر روی آب آیند و اگر بخارات موافق جذب
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود اگر حرارت غلبه کرده بدرنگ و تیره می افتد و اگر گمته
بود شمعی و کاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر در بلاد مختلف
می باشد هر که غایبانه تخمیناً قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد بعد ازان به بایع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جایز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است و او است برای قوت بصر و حدت نظر لاثانی است
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرکه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن بجا صیت خود دافع آنست و خوردن آن بهمراه
تولد رطوبات اصلی قوت قوی دارد فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشود و میشود
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجه اوسط ازان برآمده و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه شباوک است که فیروزه نرم ازان حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و فانی میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجانست
فیروزه آنمعدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی بیت المقدس هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است و الفصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بواسحاقی
عبارت از نیشاپوریست اگر آزار ریزه مشک و کافور و نیم زمین نگاهدارند البته متغیر نشود

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکمای آن سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
و نام او سنگ فرخ نهاده تا غایتی که بارگاه پادشاهی بر یکی از متعلقان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاه دارد و خشم و قهر پادشاه بر حمت و عنایت
مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکروهی بحوالی
او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه او بمیزان اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید عمر و افزایش نور بصر و کثرت المال
است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشد + و استعمال فیروزه در کحل نهایت نافع است باز هر حکما
زهر حیوانی را بستیار تعریف کرده اند و ماء الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
باز هر بعد ازین ورق گوزن می آید و اطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قیراط با
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نه بیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هر که آنرا با خود دارد و در نبجا عشق افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد دشمن بر و مستولی نشود و هیچ جانوری گزندش نرساند و طریق خوردن آنچنان است که آن را
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس بانگشت بر روی زبان بلیع کنند که بدندان نرسد که بغایت
مضر است و باز هر از درون بز کوهی که او را پازن نیز گویند می برآید اگرچه اینجانور در هر جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر بآهوی ختای است باز هر نیز منحصر است بر بز کوهی
بلوکستان که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ باز هری نیست که از میان آن چوب مخلصه نمی آید و باز هر حیوانی در روی

ازین بغیر از کوه شبانگاه جای دیگر نیست مومیای کافی هم در انحالی هم از سطح تخته میچکد
و در نحت ضبط حکام است در اینچند سال پاره از دیوار آن فرار هم ریخته مغاکی ظاهر
شده پر از مومیائی لهذا در این ایام بسیار ارزان شده اما باز هر تعلق ضبط و ربط دیوان
ندارد تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و باز هر سیر در هر شکم بزکوهی بنشیند و هم
بازنی که باز هر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال نخامت
نمیتوان خوردن و باز هر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی است فاما آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه باز هر علمی
میسازند اگرچه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ آبدار
آب بسایند اگر سایه آن سفید رنگ باشد اصلست و اگر سبز باشد عمدا عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجوهر مناسبت نیست اما بظهور خواص موفور آن را در سلک جواهر
داشته اند بدانکه در باب عنبر و جوهات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
دفعی است و عنبر صمغ آنست و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر میجوشد
و بر روی آب می آید و عنبر ازان بحصول می پیوندد و قومی را مظنه آنکه سرگین دابه
بحر لیست اما اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عاطر
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان در دهنه ظلمات که اقصای ممالک
یمن است چند جزیره واقع شده و در شش ماه که آب دریا بطرف قطب شمال سیل دارد آن
جزایر خشک می باشد و شش ماه دیگر که آب راگشتن بجانب قطب جنوبی است آنجزایر در زیر آب
می آیند در انجزیره ها از هر جنس اشجار بسیار است و گمان غسل بعد و قطرات دریا بران

درختان آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب انعقاد می یابد بعد از آن
بتربیت آفتاب و انوار سهیل و باقی سیارگان این سنگ و بوی و خاصیت در وظاهر میشود
و چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد موجه بجهة اشفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهة همین امر میگردند نصیب خود قطعه
می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر باشرطه
عنایت الهی ایشان از آن ورطه مهلکه بیرون کشید آنها در آنحوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجانب شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامها با قماش
گذاشتند چون رخوت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بو یافته
آن سنگ را که عنبر خوش بو از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله بتقسیم رسانیدند و به
بهای خاطر خواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاش و طبقه و فستقی و عنبر سیاره و شمامه خشخاشی و صلهای متوسط می باشند و دنبل
بی نم سه چهار روز بهار می اندازند یعنی سفید میشود چنانکه گمان برند که آزاد میان آرد انداخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم زود بهار میکند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرود ترین این سه نوع است و لون او مثل مغز پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول سایحه طیبه فی الواقع بوی بهترین بویهاست
دیگر جهت رطوبت دماغ بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دنبل و خارش بدن و اندام آمیتی است بامر فاعل حقیقی و حکما گفته
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز درد چشم نبیند و در مردم عزیز باشد الا جور و بانکه معتدل

لاجورد اصل بغیر از کوه بدخشان جائی دیگر نیست اگرچه در حوالی کاشان معدن دیگر است
لاجورد میگویند اما سنگی که ازان معدن برمی آید سیاه می باشد و این لاجورد یکه در ممالک
غرب و روم و شام و عجم و هند بکار می برند بیشتر لاجورد کاشی است که آن سنگ را می پزند
و رنگ لاجوردی و هندوانه سنگ را چون صلابه کنند بکار نمیاورند و طبقچه انقش کنند چون
در کوره برند در حال گداختن رنگ لاجورد لطیف برمی آرد و شیشه گران جزوی
از آن سنگ با مینا مخلوط نمیگذارند مینای لاجوردی بهمرسانند و لاجورد
که از آن سنگ میپزند بغیر از نقش عمارات و خشتهای کاشی کاری نمیرود و بعد از مدتی
باصل خود باز میگردد و سیاه میشود و لاجورد اصیل بدخشانی رنگی که از معدن بیرون
می آید مادام بهمان رنگ است مطلقا تغیر نمیپابد باین سبب بیش جوهریان لاجورد اصیل
ترین جواهرات است چرا که بصلابه و آتش و بمرور زمان و صحبت غیر جنس و غیره لون
او متغیر نمیشود و سنگ لاجوردی که از بدخشان می برایند اول لاجورد پست و صلصله
مثل بیضه مرغ آنرا پوست است و پوست آن سنگ نرم و سفید و چون آن را از میان
پوست بیرون آورند حاجت بشستن ندارد و صلابه می باید کرد و بکار برد این نوع
لاجورد بهترین انواع است و خاصه خزانه پادشاهان نوع دوم بغلاف بیرون
آید و بر روی رنگهای سنگ سفید می باشد نوع دیگر لاجورد سنگ با هم آمیخته
این نوع را حاجت بشستن است و در خواص لاجورد آنکه هر که با خود دارد از علتها
ایمن باشد و در چشم مردم عزیز نماید و خوردن آن در جگر گرده دفع کند و چون
صاف سافته و در منفرحات بکار برند مفرح طمال رقیق سازد و فرح آرد و اگر با یک

سائیده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقعشده بدست
می آید غواصان دامها گرفته بقعر فرو میروند و مرجانها بدامها بیرون می آرند و مرجان
طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم در وکمتر می افتد و بنابر
هر شاخهای سیاه و سفید و زرد میپرورند تا مشتری خود هیچکار نمی آید و سیاه را میپسندند
و تسبیح میسازند و مرجان ناتراشیده درست را نزد کفار ختای اعتباری تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نصره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع آفتلت و داشتن آن با خود صاحب نفس را سودمند
و دافع کید و مکر اعادی موجب مزید روشنائی چشم در اکتحال و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بربر و ج که از شهرهای گجرات است در انجا بسیار بهم می آید و اشتباه
دکلیا اما آن ادنا ترین عقیقها است و عقیق بربرج اگرچه رنگ خوب دارد اما بر ابر عقیق
یمنی نیست کما زهمه خوشرنگ و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب غرت و نمیت نقش او درست نشسته با آب
حکمت و دولت نظر کردن دران نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در شان
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بخیم تختم میکرده
که عقیق داشته یکردند و الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهة تبرک با خود
می دارند و در بلاد حبشه از هر جا که مکرمست هر که عقیق را با خود دارد بر جمیع خصمان

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر زنیکه وقت وضع حمل عقیق یمن بر زبان گیرد کار
برو آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد قوت گرده و پاه نیفزاید و سنگ
آن مولد اللبنه دندانست و بوی دندانرا نافع است و بنجهای دندانرا محکم کند و زردی
آن ببرد اگر کسی در نگین عقیق ما توفیقی الا بالله نقش کنده در انگشت کند در چشم
دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد و لیشم بدانکه در حوالی ختن رود
خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ لیشم ازان می برآید و سوای آن
رود در جائی دیگر نیست و رنگ لیشم بهفت نوع است آنا سفید انگوری و زینی از دیگر
اقسام بهتر است و لیشم سنگ مبارکست و حکما آن را برابر جوهر داشته اند در خاصیت
عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند لیشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی
ماهرند اقسام جانوران و عطرها نهای خوش ترکیب ازان میسازند هر یکی بقدر حوصله
و صله لیشم تراشیده با خود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود اگر لیشم
با او نباشد چندان نزد شان اعتباری ندارد و چون در حدود ختای صاعقه بسیار
بسیار می افتد و ضرر کلی ازان لاحق میشود و لیشم را با خود می دارند کلین سنگ
نجاصیت خود جهة دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
لیشم را با خود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق را و برص را زایل کند
رنگ رومی ارم سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندهار است
و شاه مقصود نام بندگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شبرنگی شفاف است دانستن
تسبیح آن را با خود اسباب دولت شمرده اند چند جائی را نگوید سنگ مسخر چیزها

عقیق یمن

کان قدیم را بواسطه ملاحظه ظلم حکام اینوقت معطل داشته اند بلور از حوالی هند و ایران
و کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خوردا از زمین میروید و در اقصای کشمیر
بطرف بت سنگهای کان بلور کهاران طبقچه ها میتوان ساخت بهمرسد لیکن بواسطه
ظهور شیشه های سفید که از شیشه فرعون گویند از درجه اعتبار افتاده و همچنین شیشه گران
ماهر آلات بشم عملی از شیشه آن نوع میسازند که تمیز نمیشود چون منقلب اند شیشه جواهر
الفاظ و معانی در میان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت رستاق داده
آنکوه دماوند در حدود طبرستان است دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای آن قطعه
زمینی است ده گز مسافت و آن سوراخ ماست که در شب از انها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بروشنایی آن مسافتی توان دید و روز دخانی ازان متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان نبینا و علیه السلام صخره جنی را در این کوه محبوس داشته
و از علی بن زری منقول است که من و جماعتی از شیاحان عازم کوه دماوند گشتیم بر قله
انکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی از انها متصاعد بود چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سر انکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه دماوند نزدیک بآن بلند است در این کوه دو طلسم ساخته اند
یکی بصورت گاو و یکی بهیات ماهی از انها آبی بیرون آمده منقسم میشود بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بدنبور کوه تصویر در نزدیکی کرمانست چون قدری از سنگ
انکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان و اژگیر کوه فورغان در زمین فارس
و دماوند غاریست و آبی ازان متقاطر اگر یک کس در انغار باشد تصد احتلام دوی آید

آب فرو آید و اگر هزار کس باشند آنقدر آب چکد که همه را کفایت کند کوه واسطه تا
بلاد اندلس اقصی یابد آنجا شکافی در وی پدید آید که در میان آن تبری آهنین بود هر گاه
قصد کنند که آن تبر را بگیرند غایب شود و چند ستاذان عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایئل در میان دریای هند است
همیشه آنجا آواز دف و چنگ شنوند و بی بفاعل آن نبرند کوه تنبت کوه بیست
که چون آتش بلان افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیرند در وقتی از
اوقات بادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بر آنکوه برآمد و فرمود تا نفط و گوگرد
و هیزم بسیار بر آنکوه جمع آورند و آتش زدند همانساعت آب ظاهر شده آتش فرو
نشاند کوه هرکلهک بیست در ملک کشمیر و هیچکس بر آنکوه صعود نتواند کرد و به
در وقت طلوع و غروب آفتاب سرخ ظاهر شده میگردد اگر متصاعد نشود هلاک گردد
و اگر حیله بگویند بر طرف شده بار دو از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سالی
یک وقت بغسل گردن بر دامنه آنکوه می آیند و آن را گنگ خوانند ابو محمد
ابو محمد ترجمان صادق القول نقل کرده که بر بالای آنکوه تپه ها رفته و مشاهده
از یک تپه سنگ دیدم که آب گنگ از قله آنکاره بیرون شده و هندوان از بن کوه
بسیار بکایان میگویند و عبور در کشمیر کوهیست نزدیک بحمدو دسوپور هر روز وقت
عصر اول نیمی همان دهد اصداق در خلاف را متحرک میکند و اخوان آواز ملایمی
خاطر خواه بگوش میرسد پس از آن صدای مهیب و سهمناک بگوش میشود و اگر در خلاف شعله
تازه مختلف الالوان بزبان کشیده مفهوم میگردد و ایضاً در کشمیر بگنشگاه

در موضع یارو قلعهٔ پخته است که تا پنج شش ساعت بخوبی برود و در آن میتوان گشت لیکن
اگر کسی برآن برآید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود و تا ماه ها با وجود قطع منازل نمیرسد و آن
راه به پایان نمی آید از تفاعش زیاده از حد در عذیت یکی از دوستان را قم در ایام
بهار بران کریوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند بچیند و بشتوارهٔ ازان بچینند
چون کرباسی که همراه داشت پر از گل ها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری قدری
گم کرد هنوز گران بود و رفته رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم انداخت
گران یافت که از حمل آن عاجز آمد و در انحدود نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان
گویند در انکوه اشجار میوه دار بسیار است ولی انکه کسی متعهد شود میوه دهند تا مادر
طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش مزه
و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از انکوه آهنی سرخ بحصول پیوندد
که چون زخمی ازان بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید تا کسی را گمان
شود که انجای را داغ کرده اند کوه انهار در اقصای مغرب است و ازین کوه سیصد
جوی عظیم بیرون آید قریب هزار قطره بر جویها بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود
از انکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره در اخبار آمده
که در انکوه روضه ایست از ریاض جنت و در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی الله تعالی
عنه قبول نکرد و فرمود که روضهٔ جنت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسیکه
از مسلمانان در انکوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در انکوه گوسفندان وحشی

بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود کوه کوبان نزدیک بصنعا واقعست
و بر آن دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
از جواهر ساخته اند زیرا که در شب نهایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوهیست
در زمین حبشه در انجا ساجد و مواضع واقعست و در انکوه مقابر است که اجساد مردگان
در ان بوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده ها
سالم اند و همچنین در بیابان مغضوبه در حدود قهستان جنبی از گزدم است نهایت
سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بود و در ترکستان کوهیست
و در انکوه غاریست که هر که در انغار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر انکه هم
در ان نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد و روح از بدنش مفارقت نماید
و دیگر در یکی از بلاد خطا استوا کوهیست و بر انمناره از سنگ و بر آنمنار غی هم از
سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در انحوالی درختان انجیر بسیار اند و مردمان
بصورت آنمرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از انجا نوران هر یکی
انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که انجا است اندازند که مقر صید بمعنی
آن انجیرها را بخورد باقی را بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیناس فرزانه
است ذکر بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز و الاختصار
بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن تواند بود که در جوف زمین مناقذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا که زیرا که خلا محال است هر گاه که هوا
بر وی غلبه کند هوا نیز آب گردد و پس اگر این آب را از محل دیگر مدد رسد و زمین

سخت وصلب نبود چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی شکافد و بر روی
زمین ظاهر شود و بخارات که در زمین محتبس شده میخواهند که بیرون آیند بسبب کثافت
جسم کوه نتوانند برآمد بالضروره منعکس شده آب میگردند و نیز آب های که از
آسمان نازل میشود بسبب صلابت کوه زمین آن را تشرب نتواند کرد و بالای قله
های کوه جمع شده بتدریج بسوی نشیب روان گردد لهذا انهار و چشمه از کوه ظاهر
میشود در قرآن مجید جا بجا ذکر چشمه و نهر کوهستان نیز آمده و اگر زمین
صلابت داشته باشد بمعالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوات و آبار بجاے
آرند و اختلاف بقاع و تغیر مواد در عذوبت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
آنها از نزدی تمام است و ذکر بعضی چشمه بتقاریب گذشته و بعضی از چشمه ها
غریب است که مذکور میشود چشمه گراب درین چشمه گیاهیست که هرگاه کسی خود غسل
دادن آید آنگاه در وی بپوسد هرچند اضطراب بشیر کند محکم تر گردد و چون لحظه صبر کند
بسبب همان آب از وی جدا شود چشمه دوراق آب او در غایت حرارت چنانکه
اگر کسی دفعة واحدة با آن چشمه درآید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود ضرر نرساند بلکه نافع
امراض بلغمیه بود و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ و زرد و سبز از آن
چشمه دیگر در کشمیر چشمه ایست مسمی بکوکرناگ که آبش در غایت گرمی
و غسل کردن در آن دافع امراض بلغمی و اخلاط متعفنه سوداویه است نهاده ماندن در آن
آب قدر ربع ساعتی می آرد که بیرون برآمدن بی یاوری کس دیگر مشکلست و بدن را تحلیل
میرساند چشمه منکوره برابر سپیست و اراضی اندلس با وجود صغری اگر لشکری بر کنار

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود چشمهٔ دیگر در نواحی ارطیاس
بود اگر چوب در آن اندازند در ساعت بسوزد چشمهٔ موش بحدود مصر بود در مغربی و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود موش متکون گردد چشمهٔ سیم در دیار
مغرب است و پاره های نقره بوزن یکمثقال در وپیدا شود چشمهٔ انگور در نواحی هیلانیک
چون قدری از آن در سرکه طاق خشک ریزند سبز شود چشمهٔ درخت گویند آن چشمه در
پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که دور آن یک نیزه آب است
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب
آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک آن درخت را بمنهای آهنین استوار گردانید چون
آوان غیبتش در رسید آن مسامیر گسیخت و شجر ناپیدا شد فقها را در تحقیق آن حال
بآب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمهٔ مغرب صندوقی متقفل بر آن سر موضوع است هرگاه صندوق بگشاد
از آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور شود اما قطراتی کز آن ترشح کند شیرین باشد
بدین آب قصبات در سایتق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مردم آن
بدانجا آیند و آنمقدار طعام ترتیب نمایند هزار کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد چشمهٔ سنگ در قفجاق
قبچاق از فرای و امغانست اگر زنبوری در آن افکنند سنگی منقش شود و نیز چشمهٔ است
در مملکت چین نزدیک بقصر فغفور و آن آب بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون انسانی یکمرتبه سنگ دور بر مدرسهٔ هر لاهل و همی قاتل گردد چشمهٔ نقره آب آن

از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود گویند چون نهر از دم در رونی فکنند روز دیگر که
بیرون آرند یکنهر رویک باشد چشمهٔ دیب در زمین قبچاق است هرگاه آفتاب طلوع
کند آب آن بطرف مغرب روان شود بعد از غروب باز گشته بجانب مغرب جریان
یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت ارمن چشمه ایست که آب آنچنان بقوت جهد
که از مسافت بعید آوازش توان شنید هر جانور یکه در آنچشمه افتد فی الحال بمیرد و
خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی
آبی در غایت عذوبت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری از آن
چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر آتل ابتدایش از جبال اروس و بلغار و
حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
بآن شعبات باشد و سمک و لک نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریای
آبسکون است و میان آتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا بآن آب در
نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آنولایت و در بحیره
طبریه ریزد و جدولی از و جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد نهر
الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هو نهر بباع بالمیزان و اجره
بالکیل که از جدول آن بسیار مزارع میرسد است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند
و نمک شود و آب نهر الذهب بهیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
باشد ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آبش بغایت سیر بحر الجریان و سلوک کشتی

دران متغیر بلکه متعذر است زیرا که بر کناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف
و بعضی مخفی و اینجوی یمنت دارد و هر چه از حیوانات در وی در آید بسلامت بیرون
رود نهر موسیچه رودی بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم بسته اند و یکطاق
که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نهر
اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند
نهاده اند از مس خالص و بر جبین وی نوشته اند که یا یها الرجل تجاوزنی
فانک لم ترج جوی جیحای بدایت آن از جبال چین باشد و اینجوی در غایت
سلامت است و اکثر اوقات کشتی را آفت نرساند و مردم آبی در وی باشند و چون
در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در ربایند و در آب غوطه زده بدروند
جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد و الله اعلم آما چاه
های مشروب الاحوال چاه توفیق در مغرب نیل است و بخاری عظیم از آن مرتفع
شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وی افکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه
زرق در زمین طرابلس است هر که آب آن خورد بیقل شود چاه سلسبیل جوشیست
وارد چون خشت خام در چاه افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از سه روز تسکین یابد
چاه اصوات در حدود دنبت واقعست و هر که نزدیک آنجا رود آوازهای عجیب
شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوازها
منقطع گردد و هر گاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ اندر هر گاه کسی قطران در آن افکند
سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار هند

چون آبش دو طرفی کنند از اول حمل میزان بگذارند تریاقی
گردد بغایت نافع و اگر تا آخر
حوت بماند زهری قاتل گردد و چاه خود در شهر غزد در میان حوضی است و بر آن انجا
یکی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آنسوراخ که بغایت تنگ است آنقدار
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود بعضی از هوشمندان گفته اند که این صورت از جمله طلسما
والاشهر غزد از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
بخار یست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزند دیگر از غرایب صور معشر
پیشه اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدم علیه السلام و او نیز جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کاذر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد و سی و ثلث ذرع بود در طوفان نوح که آب اسمر تفع ترین
کوهها چهل گز بر گذشت از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بغرض آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آنکوه پاره
گرفته نابود سازد جناب موسوی بحسب وحی سماوی عصا بر شتالنگ او زد او را از پای
آورد عوج بر دو ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور
مردمان بر آنجسر بود و دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی اما موی آنها تا بپای
میرسد و زنیه است و آنقوم از درختی بدختی میپرند و نسناس بصورت آدمیست چنانکه در تقویم
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که نسناس نوع حیوانیست و ایشان را مالوف
خوانند شکلی زیبا دارند و آناطق ستیز نیستند و مردم ایشان را بگیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آرند آنا لال میباشند و در ولایت مصر نوعی نوشته

که شباهت تمام با آدمی دارند و اخیر نشناس گویند و بعضه برابر بوزینه است ما بر هم
اندامش موی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است و در حدود مشرق آدم
ندارد و موی بر اندامش بغایت مردم است و راقم حروف شعری در شهور سنه ۱۲۵۰ هجری دارد
دو صد و پنجاه و هشت و در همین سر تعلقه پنجاب بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل نه ساله
میمنود او را قبای چیت انگرکهه بر و سر کلاه بر سر گذاشته بودند نزد حاکم همین سرکار از
قوم سکان بود مبعبر دند هیچ از مردم وحشت نمیکرد و هر طرف میگریست بدان میرفت
که شعوری دارد و صاحب فرهنگ رشیدی آورده که نشناس بالفارسی یومردم گویند
و نوعی از مردم است که بریک پا میجهند و دیگر در بلاد چین خانه است در آن مرده بافتند
چون درخت خرما اناث دست جا ندارد و هر گاه دست بروی زنند آواز طبل ظاهر گردد و
دیگر در تقریر زمرای ولایت قوهستان در زمان الجایتو خان دختر برادر وقت بلوغ
در روزه گرفت بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و ذکر منقطع
در بغداد هم بظهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از کتب نظر آمده که در حضرت موت
نوبتی دندان انسانی یافتند بیست من وزن و دیگر در زمان سلطان ابوسعید
خربنده مردی بود که در تمام اندام موی بسیار داشت مثل خرس آثار ریش آدمی سایر
مانند داشت سخنش مفهوم نمیشد و دیگر سیکرد دیگر از سنان بن ثابت خزاعی نقلست
که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد و دیگر در ولایت ارمینیه
قریه ایست در انجا طایفه که هر گاه هر کس از ایشان ریش برآرد نصف ریش او سیاه
و نصفی سپید و دیگر نوبتی در ایران زمین ظاهر شد که دستهایش بر موی بود مانند

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد و چون اهل سفینه خون حیض آلوده بدریا اندازند آن
ماهی بلرزد و اگر زن حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی
از بحار ماهی میباشد که طول آن یکصد ذراع است و عرض او بمثل آن دیگر در آب
بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیران ماهی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
او را گرفته میخورد و دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که بر روی دریا در طیران
باشد تا خود را بحیوان بحری که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و در دهانش
در می آید و این حیوان آن ماهی را فرو برد و در تحفة الغرایب مسطور است که در هندوستان
دریائی است که نشئی کروه طول آنست در آن دریا حیوانات بهیات انسان چون
شب شود از آن ها بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و در قصر گفته
و در میان ایشان زنان خوبصورت باشند و وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان
عاشق شده بود و چند دانه مروارید بزرگ برای او آورده و در اندرا دیگر حیوانات
نیز باشند بر هیئت آدمی که از آن بیرون آیند و مردم آنجا در شبهای مهتاب بزنگ
بانجا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفتند دیگر در شجره الهیه مذکور است
که بهرانس نام جانوری در بعضی بحار هست که از سرش تا بناف شبیه آدمی و از ناف
تا قدم مشابه اسب است و همواره از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شورانگیز بطابق
قوانین موسیقی سر میزند که ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد که
از کمال الحان دلپذیر هوش گردند هر چند استادان ماهر تتبع آن مینمایند برابری آن نمیتوانند
ایشان قادر نتوانند شد دیگر صاحب حبیب السیر گوید که در سنه ۹۰۰ نهصد که سلطان بهمن

از زبان میرزا بنجال قتال محمد خان شیبانی در کنار آب اموی نشسته بود بعضی مردم از ان نهر
ماهی گرفتند که طولش یک و نیم گز بود و سطبری نصف پایش برابر اعضای او و نصف
پایش بمقدار قلمی و فک اسفل ندارد و غیره و دندان متقدمی در اعضایش ظاهر نمود و از جمله
حیوانات آبی دیگر سرطان است که اورا خرچنگ گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم بر کتف
دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست افکند و خانه او دو در دارد دری در خشکی و دری
در آب و وقتیکه پوست افکند در حجاب آب را محکم کرده و طرف خشکی باز گذارد و نامش صاب
شود و دیگر آنکه خرچنگ بطریق آدمیان بدست خوردنی برداشته در دهان گذارد
و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند اگر سرطان را بر پشت مرده یابند
علامت امنیت باشد و زغ که او را غوک نیز گویند از گوش تا بی گوش او از کند نه از دهان زیرک
در گوشت او پوستهای رقیق باشد و انها در وقت صیحه کشاده گشته باد بران می زند
و آواز ازان ظاهر میشود و اگر کسی را حلت بواسیر منجر در مقعد کرده باشد سه پنجها
وزغ را زنده در دهان فرو برد از انعلت نجات یابد و هیچ متضرر نشود اما حیوان بری
غریب الاشتغال اند بسیار نمودجی ازان بقلم آید از انجمله در ولایت مغرب حیوانست
که چون آفتاب طالع شود و ملدی باز دی متولد شود تا وقت غروب خورد شده زنده
باشد بعد ازان بمیرد و روز دیگر صباح ازان مهمان نو رسیده ولد متولد شود و در هنگام
غروب بدستور وفات یابد الی ازال توالد و تناسل و قوت آن میشود همین بر نهج باشد
غرایب حالات بعضی از حیوانات دنده و چرنده و جنبنده بر نهج وال است که از رسالهٔ
الصید و دیگر رسایل افاضل قدری بانتخاب نقل میشود شیر در میان وحوش

گردند و انقدر احتیاط گرفتند که مور خواب بود و اصلا و مطلقا بیدار نشده چون از جائی
برکنند از خواب در آمده چند دست و پا زده موثر نیفتاد و ابر فیلان کوه پیکر با کرده در
لشکر پادشاهی آورده اند از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر قدیر
عبرت گرفته تفاول بایکدیگر نمود سنگه نمود گفت این دیو بچه را زنده گذاریم و او را
همچنین گذاشتند آما او تا چهل روز نخفته جهت بود آخر بمرد و رحمت برو ذکر بعضی
از غرایب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب
البلدان مسطور است که در رود نیل مصر سه جانور است که در سایر انهار و بحار نیست تمساح
و نهنگ و فرس البحر قرش جانور لیست هیات وزغ و طول و عرض او یک گز باشد
و نقطه های گرد و ماتون بر بدن دارد و ملاحان سفینه و سماذان دریا نهایت ازدحام را
باشند و برای او طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته از قصد کشتی نگذرد
نهنگ جانور لیست که دراز دماغش بجز از یک سوراخ دیگر نیست خوردن و دم
آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد نقشبندی در
رساله الصید آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان کشاده و زبان ندارد و
شصت دندان تیز در فک اسفل و در سیلان هر دو دندان تیز او دندان خورد
گرشده است و بعضی گفته اند که نهنگ هشتاد و دندانست تیزی چهل تا لاجرم چهل پیاله
جانور را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجا فرو رود
خلاصی نباشد و پشت نهنگ شبیه سنگ پشت آهن بروی کاگند نهنگ را
چار پای است و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد حفت شود از دریا بیرون آید و
ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم درخشکی کند و از بچه گانش آنچه بآب رود نهنگ شود
و آنچه درخشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
و دهن باز کند مرغکی کوچک در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و مرغک را خبر است بر سر ماند خار هرگاه نهنگ دهان خود
بر هم نهد آنخار در کامش خلیده باز دهان بگشاید و ببرد فرس البحر جانوریست
سرگردنش مشابه گاو میش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون چهار
رسته دندان دارد و دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر ولی کوتاه دارد
دایم کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک سازد و قوت و صلابت جسدش بمرتبه است
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را نمیتوانست
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر است
جهة تقویت باه بدطولا دارند گویند بعضی خایه ها از و کشیده او را رها کنند بار دیگر اگر
کسی قصد او کند هر دو پای را از هم کشاده نشان می دهد که ایه خایه ندارم نظم
هر که نازان بود بمایه خویش ۞ باشد او هم اسیر خایه خویش ۞ تا بود مایه بنماید روی
سید و دهر کیش اندر پی دیگر در عجایب البلدان مسطورست که نوبتی در ساحل
دریای هرمز مشاهده افتاد که جانوری ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن و
دنباله دراز بایک داشت و در میان پشتش دو چشم کشاده بود و دندان در شکم داشت
و نیز عجیب دیگر و نیز توعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

خرس او دندان زیرین نداشت بخش مفهوم میشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع
شده و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل
محیط کوهیست و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان بر
روی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گازر از شافعی مرویست که ارم بن جبلان چهار
سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام برآورده بود **و دیگر** در جمیدالاول
سنه نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و
دو نافش و دندان رسته و بر پشت او پارهٔ گوشتی مثل کوهان شتر و در همان سنه در هرات
بک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران و مادر
ایشان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان معمور مولف اقبال
نامهٔ شاهجهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه ۱۰۳۷ یکهزار و سی و هفت از وقایع کشمیر بعرض
رسید که در خانهٔ میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت
بلیه عظیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگویید که از نافرمانی خدا باز آمده
تصدق و استغفار نمایند و دیگر در سنه ۱۰۳۹ یکهزار و دو صد و سی در ملک کشمیر زنی را
طفلی ضعیف البنیه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شش سیر وزن داشت و بجز دوازده سالگی
سید آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله نمیبود و زبان او گنگ بوده اصلا لب
بسخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانهٔ آن ناموارد شده مادر آن طفل نزد او نشسته بی
وزاری بسیار کرد که این پسر بزبان آمده از مخالفت نجات باید فقیر گفت که فردا که
علی الصباح دیگی بجهان نهته این طفل را به مسجد جامع گاه کشمیر بزبان دیگ

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بیندازند و اخبر نموده علمنود و [illegible] که در مسجد از و غلغله و شور و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد آواز

ندکهای بسیار گرچه تا غایت مهمان آدمیان بودی الحال پیش پدر و مادر خود قدم آورد نیک کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زن را بمشاهده این حال ت طاری گشت چون با فاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و دیگر مجان نشانی نیافت اما چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و روانه

ود پگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر پادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکهن بحرکت آمد و انیز مقتول ساخت دران اثنا خبر شورش بندسنگهه که جانشین گرو گوبندسنگهه بود از اخبار لاهور بسمع همایون رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بندسنگهه بالشکر ظفر اثر در حرکت آمد در ۹ طرح جرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود هر طرف امرا بشکار مشغول بودند تا انکه فتح الله خان بهادر معه دو هزار سوار در دره کوهی رفت دید بچه دیو بقامت خود هفتاد در عه طول و بهمین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض و طول برابر سرش مانند خرو قامتش چون آدمی راست هنوز دندان شیرخواره داشت و در خواب بود و خان مذکور بکسان خود حکم کرد که ریسمان توپ کشی آورده و عقد مانند بیخ دست نموده در گلویش اندازند و بسرعت تمام یکبار در هر دو دست و هر دو پای او قایم کرده مضبوطش بگیرند سیصد کس ریسمانهای بطرز محکم آورده دفعتاً واحداً اورا بند

وحوش بنزد پادشاه است واز آواز خروس وگربه وچوب زدن برطرف بمین دروی
وقاره هم نماید دیگر از زنی که موی کشاده باشد نیز متوهم گردد بچه شیر وقت تولد
قوله گوشش باشد بسیس وحرکت بعد ازان سه شبانروز مادر او را محافظت کند بدرش
نباید دانفس دروی ومتاصورت شیر پیدا شود ودر جنبش آید وشیر بچه تا هفت شبانروز
چشم نا نکند وچون شش ماه گردد وشکار نماید وشیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد وبر سر
باز مانده خود نرود واز ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل وسان
گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب وچون شیر را قسم این شیخ علی است
عضنفر گفتی وهند متعرض نشود ومعنی اکثر مردم را تجربه رسیده وبر سر پلنگ
منکبرترین جانوران سباع است وچون شیر شود شبانروز خواب کند واز دانش
بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود وهرگاه پلنگ مریض شود معوتین خورد تا
نیک شود وپلنگ را آنمقدار محبت است باشراب که اگر بخمی نه رسد چندان بیاشامد
که او را شعور نماند فرو اگر از میکده ام بوی می آید بشام روم ان کسد گر بد
نیابم ما خوش ۱۲ یوزبشکل مانند پلنگ است وبحسب مزاج مشابه سگ وحوی چون
پیر شود ترک شکار گیرد وبا بوزجوان مصاحبت کند واز صید وی خورد وبوزینه
پلنگ خواب بسیار کند اول کسی که جانور را بر دوساغری ساخت یزید پسر عبدالله
بود وگرگ چون بجانور در خواب شود بچشم بد بود ویکی پوشیده در صحرا فرو آید
هرگاه او را بگیرند هر چند چوب وشمشیر زنند آواز بر دارد تا بمیرد وگرگ از سباع
بوی مردار مقصود هرگاه خوردنی نیابد بسنفناق هوا قناعت نماید گویند که چون

آویزند گربه مبانجا نرود و پوستش چون بر گوسفندان اندازند موی شان نریزد کفتار
از کفتار بعضی علمای آثار معلوم شد که کفتار حایض میگردد و سالی نر و سالی ماده میباشد و
بحماقت اشتهار دارد و چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد خرس از خبث مأکولات
آنچه آدمیان خورند طعمه سازد و همچنین عکس آن شتر و دراز گوش و طعمه سباع نیکند و
در وقت وضع حمل بر جانب سیار کشد و بعضی گویند خرس از دهان نماید و در زمستان کم تر
باشد و گیاهی است که از یکبار خوردنش چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پا خود
بگدازد و فربه شود و خوردنی سادر زمین فرو خزه کند و نهایت محیل است اگر بر روی بندی رسد تر
کرده آب او را بر دسنگی که از بر میگرد خوک قوت مجامعت او از همه حیوانات
زیاده بود در یکماهگی نرش بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی ایستن شود احیاناً
در چهار ماهگی حمل پیدا کنند و هشت بچه زاید و چون پانزده ماهگی دیگر زاید از غرایب آنکه چون
خوک را بریسمانی بر دراز گوش بندند هرگاه دراز گوش بول کند خوک بمیرد و ایضاً اگر بخشم
او را از حدقه بیرون کشند بمیرد و دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد
آن دو روز خوردنی دهند فربه شود و نصاری او را بانیطریق فربه پرواز کنند و تصویر خوک
اگر با تصویر ابلیس بکجا کشند در حضور شیاطین و سحره شری تمام دارد روباه بجمله بندند
بدارد گویند هرگاه یک بروی غلبه کند آهسته آهسته باب رود تا یک ماه بر گردد و دانش
جمع آید ناگاه غوطه زند و بر دود دیگر آنکه شکم خود را پر باد کند و پرشت خوابد بصحرا بلند
سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نزدیک روند او برجسته آنها را صید کند و
حدیث بلور نوعی از روباه است که از دختی بدختی بر دو هر مرضی که از گوشتش بخورد شفا یابد

همچنین در کابل هم هست بقلوست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شخصی نبی دانست و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد و ناگاه روباه بلا بنجار سید نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید بت پرست اینحال را دید بشکست مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند زبانش را در سرای گذارند ساکنان آنموضع را نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برند که آنجا نور سالی و نر سالی تراست و اینچنین اصلی ندارد و ماده حایض شود و خنثی می باشند و گویند که جنبان از خرگوش می گریزند چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بینجهته هرگز بدریا نرود **سوسمار** هرگز آب نیاشامد و با استنشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و هفتاد بیضه آرد و نرش را ندوزد و ماده اش دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد **بوزینه** از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد آنشخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد و چون دست دیگر باختند بابوزینه غالب شد در وقتی که حریف بآنخانه رساند طبقی کلان که در آن مجلس بود بر سر آورده کشت و امات ساخت ازان بار مضرب المثل شد گویند اگر از پوست بوزینه غربالی بسازند و بآن گندم و جو بپزند و آن را بکارند محصول از آفت بلیغ ایمن باشد **بوقیمار** عرب او را مالک البحرین گویند جهة آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد و سگ بوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است در نگارستان نوشته

غزوین شخصی سگی داشت وفات یافت استخوان همراه تابوتش تا بر سر قبر برفت انگله
بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد
گربه چند نوع میباشد اهلی و صحرائی و از انجمله گربه زباد است و آنجا نورد و مرا زباد و
و سوی وی مایل بسیاهی بود گربه زباد در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
در آن ایام که زباد دهد چوبی نصب کنند و گربه بر گرد آن چوب گردد خود را بر آن مالد و
زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب گربه یکی آنکه
چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوردی و باریکی این احتلاف
در یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست **موش** جانوری کثیر الضرر است گویند
گر دمش را ببندد و در خانه دفن کنند دیگر موش در آنخانه در نیاید و موش تخم مرغ متعدد را
بدزدد و باین دستور که تخم را بر پشت گرفته دمش در دهن بالای تخم آورده ببرد اگر تخم مرغ بها
بر بالای حاقه باشد یک موش در زیر شکم بالا کرده بچسپد و موش دیگر بیضه از بالا است
بر شکمش اندازد چون شکم او نرم است نشکند از همین برخاسته بیضه را دو نر نهند تا موش بالا
بدستور اول بیضه دیگر افکند گویند وقتی موشی بیضه را از این لب بام یا آن لب بام بکصد
در عرصه بوده است و موش در میان آرد غوطه زند و چون در سوراخ خود بر سد خود را بیفشاند
باز بآرد غوطه زند تا تمام را ببرد و سه شبیه موش است و از موش کلان تر در خانه که باشد
مار نماند که او را میخورد و قتی در حجره راقم در شهر امرتسر سه موشی با چند بچه میبود و بشورو
غوغا و شکست در بخیه موش می داشت روزی بچگان را گرفته پیش روی من میگرفت
پسر را گفتم باید که بچه فولادی موش که طلبد بدهیم که این با سه موش را گرفتار کرده پیش شما حاضر

سگان نیم بجر و این سخن بشنوا و از برداشت هر سه بچه خود را گرفته از دروازه بیرون دویدند
نامید شدم بعد کسی از ونشان نیافت **خارپشت** شب آه رود بخوردن فی
میل کند اگر فی او را گرد جو خورد تا نیک شود **سلحفاة** که او را سنگ پشت گویند
نیز گویند چون تخم کند نظر کردن در وی بچه بیرون آرد زیرا که شکمش درخت بشاپه است که
گرتخم او را بشکنند و گویند چون کشف ابر پشت اندازند میوه آنموضع راسر ماضر زیر سلدر آورد
که باعتبار عظم جثه نام او را بصیغه جمع آورده اند مار بزرگ هست گویند چون مار هزار سال شود
اژدها شود و صاحب مجمل النوادر بنوشته که در خنیت که آن را محموده و سقمونیا گویند
در دوا ها بکار برند در بهار گل کند بسبب اتفاق چون گنجشک گل او را خورد مستی و کیفیتی
در وی ظاهر شود بمرتبه که بنیاد خوشحالی کند و تهور و شجاعت بخاطر آرد و بجنگ مار که
دشمن اوست میرود و چون بسوراخ مار میرسد آواز بردارد و مار از آنجا برآمده گنجشک را
میخورد و فی الحال آن کیفیت مستی در وی بتر اثر کند و مار بحرب گوزن که دشمن قوی
اوست میرود گوزن مار را بخورد و گوزن را نیز همین حالت دست می دهد و گوزن جنگ
پلنگ رود در پلنگ او را هم از پا در آورده میخورد و بعد آن پلنگ را مستی بیخود دارد بر سر کوه
رود از غایت کیفیت میخواهد که سر پنجه بر ماه زند از بالای کوه بزیر افتد و خورد بشکند بمیرد
بعد از چند روز کرم در وی افتد یکدیگر را بخورند تا یکی ماند و او اژدها گردد و مدت حیات
بسیار می ماند و رنگ و چشمگاه پلنگ دارد و شاخ مانند گوزن و سر مانند گنجشک و الله
اعلم گویند نیست که در دریای کلانست تنین ازدها است اول باران خورد پس بدریا
شود و ماهی خورد و عظیم گردد و نهایتی که ذم او یکصد سنگ در آب باشد در زمستان چون

عبد اللطیف

که پشت خود را گرم کند سر و دم در دریا گذارد و پشت بلند کند چنانکه سفینه‌ها از چندین فرسنگ
بنظر می‌آرد که قوس قزح است چون پشت فرو آرد و یکقطعه آبی در دریا نماند که در جنبش
نیاید و چون جانوران دریا از شر وی بخدای تعالی نالند حق جل و علی ماهی بزرگ را بفرماید
که او را برداشته بر زمین یاجوج و ماجوج افکند و آنجماعه آنچنان بلیه عظیمه را صید
شمرده دانسته بخورند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است
از انجمله یکی سکلّه است که مجرد دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماریست که خال‌های
سیاه و سفید دارد و دیگری افعیست و آن نیز چندین رنگست و در اقصای کشمیر
بطرف تبت دره‌ایست و در آن افعیان بزرگ که گاو را فرو برند افعی بدین مرد
نابینا گردد و گاهی [illegible] نیز کور شود درخت بادیانرا پیدا ساخته چشم خود
بران مالد تا بار دیگر بینا شود و دیگر از غرایب افعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید
همچنین اگر دندانش بشکنند دندانش را برکنند بار دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی
درخت زیتون بود گوشت افعی مقاوم سموم است چنانکه در قرص افعی و تریاق
فاروقی مختار اطبا است و مردمان موضع کریوه و شار که در کشمیر است افعی را گرفته
بکشند و گاهی از شکم او کبک یا جانوری درست می‌برآید آنجانور را در گل حکمت کرده
قلیه سازند و در دردها و امراض قوی متعفنه بکار برند و خاصیت عجیب دارد
و مطلق مار را بشراب و سرو دسیل بسیار بود و در وقت ترانه بر دیوارها و شاخهای درخت
حاضر آمده سماع کنند و هرگاه بر شراب قادر بود چندان بخورد که بیخود شود و گاه باشد
از مستی بمیرد و فرنشیند آتش طلب من بجرعه ساقی هریزاده که پیمانه پر شود از

مجرهای زهردار

غرایب خلقت انکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم باشد و مار از آدمی بر هنه بگریزد و اگر او را
بتازانند بعرق اسپ آلوده باشند بزنند بمیرد و گر ثردم بقول صحیح از دوان وضع
حمل نماید اورا بجهد بسیار آید از عجایب انکه گر ثردم آدمی مرده را نگرد تا دفنکه بر ست متعرض
نشود نگرد و چون گر ثردم اقعی را بگرد فی الحال بمیرد و گر گدن صورتش بگاو میش
ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد بر پشت بینی و با شاخ با فیل حرب کند چون شاخش
بشکافد اندرون منقش بود بنقوش عجیبه و نزد سلاطین چین شاخ گرگدن غریب باشد
و ازان کمربند سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتر بها نمایند و قوایم گردن و دست
و پای او از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و گرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاهدارد تا هلاک شود و در گدازش آید و چشمش از روغن
فیل پر شود و انیمغی سبب هلاکش گردد رخ جانوریست که هرگاه گرگدن و فیل را بان
موت بیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و گوشت شان او قات بگذ
گویند اگر گدن هرگاه حامله شود و بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال بماند و
بعد ازان سر از فرج مادر بیرون آورده چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون
کند خود را از انموضع بیرون انداز د از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت شفقت
باشد گر نگریزد بزبان و دشتی که دارد چندان لیسه که گوشت و پوستش از هم فرو ریزد فیل
جانوریست بغایت قوی الحس و ترس و پنجسالی بجفت میل نماید و ماده اش بعد
دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جایکه چشم کسی بر و نیفتد کند سه سال دیگر گرگدش
نگردد و فیل بر ماده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و بقولی تا هفت

گرگدن هندی بورا

کیفیت گرفتن فیل آنکه جهت وی در راهیکه عبور و مرور دارد چاهی عمیق حفر کنند و بالای آنچاه را تخس و خاشاک بپوشانند بلکه قدری خاک بران ریخته جوبالای آن بنا نمایند فیل در آنجا افتد و سه روزی که گرد او گردد بعد ازان شخصی بسر آنجا آید چوب محکم بر او زند و آن آشنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا فیل بلوی انس گیرد و با آشنگی آن شخص نزدیک رفته خورد تا که مرغوب او باشد پس رسن در او اگر فته بفیلخانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از پادشاهان هند گریخت و فیلبان از عقب او رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاهها کنده چون فیل پیش ازان بلای چاه دیده بود چوبی مانند حصار در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین می نهاد تا داند که چاه کجا است و ازان تقاعد ورزد لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و بادشاه بآن فیل شغف بسیار داشت بالآخر فیلبان بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شد و چنانکه فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی که بر پشت و پهلوی آن فیل بسته بودند هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب میکرد و خود را بمیخبانید و میجست آن شخص از وی جدا نشد و بعد ازان بر پهلو غلطید فیلبان بر پهلو که فیل میغلطید بر پهلوی دیگر میجست و فلاپها و کجکهای محکم بر سر او میزد تا فیل عاجز شده گردن به بند اطاعت درآورد و پادشاه در بارهٔ آن فیلبان انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل میروند و قریب چهل روز در جنگل بوده اگر فیل صید نمایند بآن مباهات کنند و تجار فیل را خریده و لایات برند و دستی و دردستی

بارتفاع عجب کرده باشند و حکایات کینه ورزی فیل و شتر مشهور اند زرافه جانوریست
دشمنایش از پلنگ و ببر تر و سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچو پوست
پلنگ رویش شبیه بدم آهو در وقت رفتار نخست پای چپ بلند بردارد و بخلاف حیوانات
دیگر و مولفات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود از حیوانیکه بعضی از
اعضایش مشابه بدن سباشد و بعضی شبیه بادر بوجود آید هرگاه آن حیوان باگاو
وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نهایت کثیر المنفعت است و باندک
خوردنی قناعت کند و اگر مهار و مکوده کی کشد سر نتابد بلکه وقتی موشی شتر را مهار
گرفته بسوراخ خود در شکنند و باوجود اینهمه کینه در دل او پایداری ماند و بتدریج از
خصم خود انتقام کشد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما سمت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه مرویست و سواری اسپ
نه پنجاله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود دم صراحی و سم پیاله بود
پیش انکسکه او خرد پنج است چار و خار و پنج در گنج است در نگارستان آورده
که بهادر شاه بیغلب و تانکند بر سم تحفه بخدمت امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که دو
سر داشت و دو پای بر هر دو پهلویش و پر که بدان طیران سیمود حمار دو نوع
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند اگر خر اهلی بر بالای بلندی باشد و آواز شنود
خود را از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خر وحشی دو صد سال
عمر دارد و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند دیگی از تواریخ هندوستان

که نوبتی از ارد شیر بابکان دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش آمیخته حمار وحشی
از و حاصل شد جنانکه گور تمامی از ان دراز گوش پیدا شود استر نتیجه اسب و درا
گوش است از غرایب آنکه اگر کسی سکام داشته باشد افکنده اسر ابوی کند و آب
بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بجا بگذرد او را سکام شود بقدر چند نوع باشد
از انجمله گاومیش که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد نقلست که در زمان سلطان
محمد چنگیزی گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در عهد سلطان حسین
میرزا گوساله از شکم گاوی که او را دو بچه کرده بیرون آمد چشمهایش در زیر حلقوم او
گوسفند گوشش ملایم ترین انعام است نسبت بمزاج بنی آدم و صاحب حبیب السیر در
بلخ گوسفندی دیده که شش گوش و چهار پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و به
زمین نمیرسید ایل اورا گوزن و گاو کوهی نیز گویند و گوزن تا سالی شاخ برنیارد و از گاه
دو شاخ راست برآرد و شش سال شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و هر زیاده گردد
تا شش سالگی بعد ازان در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز بروید از غرایب آنکه
گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب
روند ماهی جهته دیدن او بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه گوزن در تابستان اصلی نخورد
چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته برابی یا بایستد همی که از روی او
بروی وزد قانع شود و چندان آب نیاشامد که زهر اصلی از دردلش بیرون رود اگر
چنین نکند بمیرد گویند بعد از خوردن اصلی قطره آب در گوشه چشم ظاهر شود و مانند
منعقد گردد و آنرا فادزهر حیوانی خوانند و باعتقاد مؤلف سدیدی آنکه فادزهر حیوا

ورین گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر سموم است و مؤید یعنی احمد بن نصر الله در
خلاصة الحیوة از کتب معتبره حکما نقل میکند ملاحظه اطالت کلام نکرده بتحریر آن گستاخ
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از احفاد نامور
ثمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که او دنیه و عقیق از کوه نامبه شهری آورد گوه
و پیکه بر فلاخن گوه دست و پا دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریبه و بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه براو حمله زد او را بپای افکند و ذبح کرد
صاحبای فرج دیکه در دهن او بود فهمی بزرگ کنیم جلوه یده در دهنش مانده آنرا
بمشاهده این حالت زیاده تر متعجب شد در حال شکم او بشگافت و چون رودهای او را
ملاحظه نمود در روده کباد را به پارسی هزار خانه گویند سنگی الماس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارسطاسیوس را که از احفاد امام الحکما بقراط
و از تلامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
نمود حقیقت را واضح دانست ارسطاسیوس بعد از اندک تاملی رو باخنوش آورده
پرسید که دهن آن گوزن بهیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف لب بسیار داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گوهری سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آن موضع بیرون کنده اند ارسطاسیوس حکیم چون این علامت
شنید متوجه خرم زاد شده گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و لف

ورد نانش میباشد و در دم گرمی سبز رنگ میباشد و سرد و دماغ او و دو سنگ عجیب
متولد میشوند یکی بانهایت جمیع تریاقها دیگری خاصیت زهرها مثل دیدن کردن
انسان قاتل تواند بود پس ملک خرم زاد گفت ایها الحکیم این سنگ عجیب باید گرفت
گفت کسی را که قتل بر و واجب شده باشد حاضر کنید تا این سنگ را تجربه کنیم ملک فرمود
که از بندیخانه شصت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت اباو اجداد
قتل شما واجب شده گفتند آری ملک گفت سر سنگ مشتبه میان زهر و تریاق
آنرا برای امتحان بشما میدهم اگر زهر بوده باشد شما بسبب خود رسیده از عقوبت
اخروی خلاص میشوید و اگر از قبیل تریاقی زهرها باشد شما را منافع بدنی بسیار حاصل
خواهد شد بعد ازان آزاد خواهید شد بعد ازان حکیم ارسناسیوس آن سنگ ماکه قرنین
چهارم بود در میان شصت نفر تقسیمت نموده در حضور ملک خورانید بعد ازان
جماعتی موکل ساخت تا حقیقت معلوم شود اتفاقا وقتی که ایشان از مجلس ملک
بیرون میرفتند یکی از ایشان نارنجی را که بهفت نفر بالای آن هیچ نخورند
بعد از پنجروز ملک آنها را طلبیده احوال پرسید یکی از ایشان گفت که مرا تپ
یکسال خفقانی شدید نوعی حادث شده بود که بهلاکت خود جزم داشتم اکنون بمجرد
خوردن این سنگ بالکلیه از من زایل شد دیگری گفت که مرا دردسری عظیم
مزمن بود از خوردن آن تمامی زایل شد سیمی گفت که باصره من ضعف بسیار داشت
الحال در روشنائی قوتی مثل ایام جوانی می یابم چهارمی گفت که در معده من
بود بمجرد ورود این سنگ در معده من زایل شد پنجمی گفت که از مدت بدرد زانو

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و شنیدم گفت که مرا بواسیر مؤلم بود امروز آن الم مفارقت
کرده در بدن من نشاط و قوت پیدا شده حکیمی گفت که اگر زمان بعید بر ساقین بگذرد
دردم هیچ نباشد که همیشه آب متقطر از انها میرفت کنون آنهمه رو بخشکی نهاده به صحت
مبدل شد و بحالت اصلی آمد هشتمی گفت که از مدت دو ماه در دو سر عظیم حادث شده بود
که از شدت آن می نالیدم اکنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد
زیاده شد حکیم از سیاسپوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بود
گفت یک نارنج را تمام مکیده بود و هم حکیم گفت این شدت در وقت خوردن نارنج بود نه از
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع انداز انتشار حرارت
این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه در دوا مانرشی منع فرموده اند و در هیچ دوای
قوی خاصیت مثل پازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
وجه تسمیه این سنگ به پازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بخانه
رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنابر آن از درد
اضطرار و سر سیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد برآورد که مرا پازهر دهید چون
آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ پازهر قرار باید داد و معروف
آن غار زهر است و طریق خوردن و مقدار شربت ازان در هر مرض از امراض در کتب
مفیده طب مفصلا مسطور است آهو چند نوع می باشد از انجمله قسمی است که از ناف
او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و

سایر انواع آهو بزرگتر است و دو دندان سفید خوش نما در فک اسفل دارد و پیوسته
سنبل میچرد **نظم** بود چشم تبان پیوسته مایل بر خط مشکین ۰ چو مرین هر زمان باشد
سنبل زار آهو را و مردم در سنبل زار متعرض آهو نمیشوند تا وقتیکه خون در نافش
مجتمع شود خارشی او را در انجا پیدا آید آنوقت او را صید کنند و همچنین فارة المسک
و مشک او را در میان جوگذاند تا نیک بوی دهد چون در میدان احوال سباع و جانوران
چرنده تک و دو نموده شد طایر قلم در فضای احوال جانوران پرنده در پرواز آمد شتر
مرغ هر چند طبیعتش موافق دواب است و قوت طیران ندارد چون پر دارد جثه
نهد او را از طیور شمرده اند و شتر مرغ را گردن بلند و پاها کوتاه است در صورت تجمع
اندامش به ابطی ماند و در عظم جثه مانند گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست
اصلا آواز نشنود اما سامعه او بغایت قوی است او اب نخورد الا اندک اگر یک پا بیش
را بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ به بالاهت و حماقت مشهور است چنانکه
در وقت فرار از صیاد سر خود را در ریگ پنهان سازد و سایر اعضا ظاهر و پیدا گذارد
گویند شتر مرغ بیضه ها را شش بخش کند از قعر بچه بیرون آرد و بخش دیگر را بخورد و یک
بخش دیگر را بگذارد تا گنده شود و کرمها از انجا بیرون آید و خورش بچگانش گردد
و انجا نور در مصر بسیار باشد چنانکه گوشتش را بر قاره بفروشند در زمان سلطان
حسین میرزا شخصی شتر مرغی بهرات آورده بود خوانده میر صاحب حبیب السیر
که من بچند کرت بچشم خود دیدم که مقداری آهن را با آتش سرخ میساختند و
پیش او می انداختند و او در حال آنرا میخورد و اثر سوزش در هیچ عضو او ظاهر نمیشد

و هم از امیر علی شیر نقل میکنند که میرزا کچی یک از سفر سیستان شتر مرغی جهة سلطان حسین
میرزا آورد و آن بیضه قریب دو سال در خزانه بود و پادشاه آنرا جهة قبضه کمان و نیم
ساخته چون بیضه را پاره کردند از انجا بچه شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد ازان میگویند
که هرچند این واقعه از ان غریب تر است که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب دران احوال
امیر علیشیر نبود قبول باید کرد **عنقا** در مراصد البنان از شرح مقامات حریری که
مصنف آن ابو القاسم عبد الله بن عسکر بستا آورده که در زمین اصحاب س کوهی
بوده بارتفاع یک میل و در انکوه از قسم مرغان بسیار بوده در یکسالی یکبیضه مرغی
بزرگ خلقت و طویل العنق که ریش مشابه دوی آدمیان بود و در سایر اعضا
از هر حیوانی نمونه می نمود در انکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی را
هلاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آدمیان میرسانید و اهالی رئس آن را عنقای مغرب
میگفتند و المغرب الذی یحکی بالغرایب و چون مردم آنجا را از و متضرر شدند و نزد
پیغمبر خود حنظلة بن صفوان شکایت کردند و بدعای حضرت حنظله شه عنقا از میان
ارتفاع بزیر رفت و فرغانی مورخ که معاصر عزیز بالله اسماعیلی بود در تاریخ خود آورده است
که از صعید مصر طایری در غایت عظم جثه که لبان آدمی لحیه و قضیب شتر داشت و بر بالش
ملون بود بنحو رنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش میمود نزد عزیز آوردند و آنرا
مرغ عنقا میگفتند و زمخشری در ربیع الابرار از حضرت عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما روایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی طایرة
اسمها عنقا لها اربعة من کل جانب وجهها کوجه الانسان و صانع بعلت از

ز هر چیزی آنمرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفت او زوجی شبیه او آفرید
و بموسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ عجیب آفریدیم و رزق آن ما نیست
چونکه در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختیم و بانگ زنانی از ان دو طاهر فرزندان
تولد کردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجوار رحمت حق انتقال فرمود
آنمرغان از اراضی شام بصحرائی نجد و حجاز آمدند همواره وحوش و صبیان انحدود را
طعمه میساختند لاجرم در وقت ظهور موفور السرور شاهباز قلب و فوسین او او
صلی الله علیه وسلم مردم ازان طیور شکایت کردند بدعای اجابت آنحضرت
نسل آنها منقطع شد و ما ایم بافی میگوید آنچه در عدم اشیا مثل شده است که نباید
غفلت ورزد آنرفست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن
نشنیده ست و الله اعلم بلبل نیز نوعیست از هزار داستان و انواع
دارد و اشکال بسیار بعضی گویند عندلیب هم مراد از آنست عاشق گل است
سوسن بهار گلی از قفس بلبلی او بگفتند بلبل رو بر برگ گل نهاده نالهای موزون آغاز
کرد زنانی دراز فریاد نمود یکبار خاموش شد دیدند مرده بود و جانش از قفس
پریده سن انبنود رفته که بلبل از من آموزد چو شنیدم رو نهادن بر گل واز خویشتن
رفتن عقاب نزد اعراب بسیار مرغان مشهور است و او بغایت دور بین و تیز
پرواز است چنانکه جایست در عراق خود و شام و یمن و عقاب سه بیضه نهد
و در سی روز بچه بیرون آرد و از بچهای خود یکی را بیرون افکند که از طعمه دهی هر
بچه عاجز میشود و آن بچه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکننده استخوان

نوسوم است بالهام کارساز بیچاره تواز نوی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود و فرد
خدمی قادران توانست که هر بیچاره را چاره ساز است از عجایب آنکه بعضی از دعوی
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با نر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود و بچگانش او را برداشته بهندستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
غوطه دهند نگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد صحت یابد چرغ بضم
از اهل راز گفته اند که باز نر نمیباشد و روحش از طیور دیگر بود چنان مشهور است که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر بچرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز
میل اغوردن نکند و نجته از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر انند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و در مزه گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور بخت ترین
شخصی است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید لفلت که نوعی کسری یکی افزوده که بدترین مرغان را کند بهنه می گه
بدترین همه مهاباشد کباب نماید و بدترین مردمان همه تنگس بومی را گرفت
و بهنه م تلخه کباب کرد و بعالم ظلم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند
و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم گشاده را با خود دارد خوابش نمیبرد موش گیر
او را غلیواج نیز گویند و خاد و جدا نیز خوانند در رساله صید این عبارت مذکور است که موش گیر
خرد ترین جانور است دو تخم نهد و گاهی شش تخم بهر حال سه بچه بیرون آرد و اینصورت در غایت
غرابت واقعست گویند موش گیر بهترین جانور است در دق همسایه را که از گرسنگی

بهلالت رسند قصد بچه و بیضه همسایگان نکند نظم میکند مرد نکوی دین دار
چاره ناچار رعایت با چارپا در همه کار باو شه همه در فرق چون سایه همه
نگرد توبی شخصی پرسید که این سخن راست است که غلیواج شش ماه زنده
باشد جواب داد که این را کسی داند که یکسال غلیواج بوده باشد کرکس عرب
اگر کرکس را عریف خوانند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر تعریف
کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار کس و سنگ مسافت چیز را به بیند و صید و نیز
از مشرق بمغرب رود و همچنین بوی مردار از دور بشنود اگر بوی خوش بوی رسد
بیمار گردد و بمجرد خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر خود که حرکت
نتواند کردن و گرفتار شود کرکس را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه جدا از
اند لشکر او بمیرد در جوار خانه را تم حروف درختی کلان بود بر آنگه کسی آشیانه داشته بود
یکمرتبه طفلان بیضه او را شکستند او بار دگر بالاتر ازان بر شاخی بلند آشیانه ساخت
و باز بیضه انداخت و بچه کشید بار دیگر طفلان محله بجگانش از درخت بزیر انداختند
انها بر خاک طپیده مردند اندکی همان الحال از درخت او فتاد و سه روز طپیده
و مرده ماند و بگنگ گویند جانور لیست زیرک و بعضی از حکما گفته اند که گاهی
استخوان بگنگ بر غم وانده از دل بیرون برود اگر کسی در آب رود و چشم بگنگ
همراه داشته باشد غرق نشود هر چند که شناسا نداند کبوتر جانور لیست نهایت فضول
و انواع بسیار است چون حلت پیاده و بغدادی و شوستری و شیرازی و بربری
او صحرائی و طبیعت کبوتر آنکه از هزار فرسنگ آشیانه معهود دور افتد و باز

آن بگذر طلب بان موضع کند کبوتران نیز مثل آدمیان نیز با کبد یگانگی و زندگی
جفت شدن سر و دی همی بوسند اند اصطلاح شعرا کبوتر دم بوسه و با یکدیگر
راز طوطی مشهور است که عمر کبوتر بهزار سال میرسد طوطی با ناف او صاف
متصف است از انجمله در زبان مغز الدوله دلیلی طوطی سفید نر و او آدر و ندکه هنگا
و پای وی سیاه بود و بر سر اکلیلی فستقی است و در زبان سلطان بوسعید میرزا
طوطی سرخی برای او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده شد
که پایش سرخ بود گویند هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس سر او نماید
نماید اگنت در زبانش پیدا آید طاوس هم بهمین صورت بهترین طور است در سه
پایگی رنگ و رونق و زینت پرهای وی بکمال رسد ماده وی در سالی یکبار
دوازده تخم کمتر نهد باز خود بسیار پیدا میکند و تخمش آنکه نهاد زیر جفت او را در زیر
پاکیان نهند و پاکیان بجوجه بازداده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رساله
الصید آورده که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر محامعت ننمایند بلکه چون نر
مست شود در گرد چشم او نمی پدید آید طاوس ماده آنرا بخورد و ازین سبب بچه نهاد
گردد و آنرا از اسماری نقاط شنیده شد که ما چند نوبت بخت شمدن طاوس را
مانند سبب خوردن پاکیان مشاهده نموده ایم و از عجایب آنکه چون چشم
طاوس بطعام مسموم افتد آغاز قی کرده فاد رند غلام علیشاه دهلی باز زبان
میرزا مهدی جان نقل میکند که طاوسی هر زمان جامهٔ عاشق بود گردنش میگشت
در عهد ما مجنون زمان فراموش کاران افتاده که معشوق با نیز انست

تحیرت بجا بهم رسانیده ان طاوس رقص کنان نزدیکش رفت لفت چشم سوی من کن
طاوس که عاشق جانباز بود چشم سوی او نهاد زن سیل گرم در چشمش کشید و گفت
چشم دیگر بمن نه طاوس که اضطرار بدست بی تابی عشق داشت چشم دیگر نیز
گذاشت زن بیرحم سیل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاوس ناچیزی بخاک طپید
گوهر جانش بدیدم جانان نثار نمود زن نیز حسرت همین ستم پس از چند روز در گذشت
خروس حالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین براین رفته اند که اعتماد
بر بانگ خروس کرده نماز تواند گذارد و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خر
ملکی می بیند و بانگ کند و خروس بر ماده خود غیور است بصفت بخلوت
مشهور گویند طیره و فال بد گرفتن مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن
نابرانست که چون کافه برایا بیمن معدلت کیومرث از جمیع مکاره و بلایا محفوظ
و محروس بوده اند لاجرم او را بر جان و جنان دوست می داشتند و چنانچه
که بمرض موت مبتلا بود اتفاقاً خروسی بی هنگام بانگ کرد و مقارن آنحال
پادشاه ارتحال نمود بنابر آن بانگ او را در ان زمان بفال بد گرفتند و در کشتن
او مبادرت نمایند و تاج خروس دشتی بود او در هوای خوش و موسم
وزیدن باد شمال غره شود و در هوای مکدر و وقت هبوب باد جنوب لانه گیرد
و از بر و بحر نمیرمد **کبک** از غایت شهرت احتیاج تعریف ندارد از غرایب آنکه
کبک ماده بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که کبک ماده در خاک

طیره و فال بد گرفتن

بر پای خود خاک پاشد و بیضه نهد و یک دو آشیانه سازد و بیضه را که بچه نر شود یک سر محافظت
نماید و یک ماده بیضه را که بچه ماده گردد نگاهدارد و یک سر ماده خود در غایت غیرت باشد و در
سال عمر یابد هدهد قاصد حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب در زمین خان بتند
مرزه و ریشه بینند گویند که هر کس پر هدهد با خود نگهدارد در هر دشمن ظفر یابد و اگر پر هدهد
در خانه بویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر ایمن باشند فاخته آدمی انسی تمام دارد و الحق
پیوسته در موضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد بازار
گرد در زیرا که هر گاه آوازش بشنود بگیرد و فاخته چهل ساله شود و از زبان میرزا مظهر جانجانان
روایت کرده که جوانی بر جرم یکی را از خفت فاخته شکار کرد فاخته دوم تا بتهای نیاورده
خواست خود را هلاک سازد خس و خاشاک جمع کرده فراهم آورد آخر گری بسوزانید بمنقار خود
برداشته بر آتش خاشاک نهاد و بیمها نمدان پرها باد کرده تا آتش در گرفت و شعله بر خاست
خود را در آن افکنده بسوخت نیست عشق بازی است حیله سازی نیست عشق بازی
مکر سازی نیست قمری آورده اند که چون قمری را بمیرد ماده با دیگری جفت نگردد
در فراقش ناله کند تا وقتیکه بمیرد نظم نعت آنکس که زاندوه مروه همان بدر از کف بجز
برده رفته و نالهای جانان جالاک بهم آسوده سر بالش خاک نه شکایات دوری یاری
نه حکایات صبوری باری چغرک مانند سایر طیور دانه می چیند و بی آنکه ناخن درنده و شکنجه
باشد مثل سباع درندگی گوشت خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغرک هزار سال رسد
و در مرده جانب نقیض گرفته برآن رفته اند که چغرک بکثرت مجامعت مشغوف است بنابران زیاده
بر یکسال عمر نمی یابد فرسترک و قبل فرستوک و قبل فرشتک طایریست نهایت معروف

معروف دارد وی غرایب بسیار منقولست از جمله آن که چون خشمش بر گیرد باز برود و بیاید دفع
خفاش که دشمن بچگان ویست همواره گرفس در آشیانهٔ خود اندازد که خلش از بوی گرفس
بگریزد و دیگر آنکه اگر بچهٔ ویرا بزعفران رنگ نمایند بتصور آنکه اورا علت یرقان ....
حادث شده فی الحال رفته بمنقار خود بگیرد آنکه از ثقات نقل کرده اند که نوبتی در سلف آشیانهٔ
فراشتوک در خانهٔ شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فراشتوک آمد آشیانه را ویران
دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان بسیار و ناله می کرد که فراشتوک بسیار جمع آمدند هر یک
مقداری گل و خاشاک در منقار و چنگال داشتند بعد ازان همه از بام پائین شده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانهٔ دیگر ساختند و آنجا نور آنجا آمده و بیضه نهاد
و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که آشیانهٔ فرشتک در نظر
بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآشیانه رفته بچگان فرشتک را بخورد چون وی آنحال
مشاهده نمود بیرون دوید پیش از آنکه مار خود را بآشیانه اورساند باز آمده نزدیک بمار
پریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطاقت نشده ایستاد خانه پایان افتاد جمعی برخاسته
مار را بکشتند و در دهانش ملاحظه نمودند دیدند که فراشتوک خارشکی در انجا افکنده بود بدان
سبب شر او مندفع گردیده هر چند در وقوع این امر نهایت مستبعد مینماید اما چون از ثقات استماع
افتاده بود بقلم آمده حکمه بدزدی و خیانت موصوف است او بیضهٔ خود را بیرگ درخت
پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب بهنگام نزدیک تخم وی رود گنده شود همچنین حکمه
قوت خود را نیز نهان کند گویند غیر از آدمی و مگس و موش و مور هیچ جانوری خوردنی
پنهان نگاه نمی دارد و غریب چندین نوع باشد و طبیعت جمیع اصناف وی مجبول

است که در جای جفت شوند که هر کس نه بیند و ندانند بعضی علما بران رفته اند که نزاع و مجاست
نکند بجز دانگ طعمه مقدار خود بر داده دهد و قناعت کند روا نچه متفق علیه است آنست که غراب
با یک ماده مکرر جمع و مواصلت جایز نمی دارند و از نجه بهند و فاضوب اند لهذا در اشعار کمتر
معشوق بیوفا را زاغ مثل میزنند دیگر انکه غراب انکه چون بچه زاغ از سیمه بیرون آید و
نظر بدو نیفتد و مادر آنقدر گریه منظر نماید که چند روز گرد شکر دند و آن یاس رزاق علی
الاطلاق پندارد با آشیانه گلاغ فرستد تا قوت گاهش گردد و هرگاه زاغ بچه بر بر آرد و پاها
نهد حال نماند دیگر انکه کمال لیمن آنست که در بازار مصر معرکه گیران
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب و الله گلاغ بزبانیکه ذیب مفهوم میشود گفت
لا اله الا الله محمد رسول الله گلنگ جانوریست ابله و ننگ زیرا که در انوقت که در هوا می پرد
چون کسی دست جنبانند و اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر پرد و اما یک دفعه نیک دانه
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا برد او را همراه برد و در طعمه بدو نماید
شعری نوا گر بهشت خواهی ؛ جنت تحت پای مادر است : حق گفت رضای مادران
جوی : زیرا که رضای مادر آنست حباری و ابقاری بعد سی گویند و وی مرغیست
تیز پرواز چنانکه نوبتی در بصره بعد سی صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد
شام میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی میمیرد
ضرب المثل شده اگر پری از جناح بعد سی کنده شود دیر نمی بیرون آید بعضی گفته اند
بعد سی باتلاف صیاد ان لذیذ ترین لحوم طیور است لبط در وقتی که بط ماده بر سر تخم
نشیند یک لخطه را دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نوحه را دوست دارد

نزد بعض تشمیر پای ابقر
پنجمین خوانند

سمندر سرشته که در میان آتش ها شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از و
شعله زند و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچه کند گویند هزار سال عمر کند و بعضی
از اهل خبر گفته اند که چون آتش بر او بسیار شود و بسیار هیزم بر آتش کنند و آتش در آن زند
خود را بسوزاند بعد از آنکه خاکستر باران بارد سمندر دیگر از میان آن ظاهر گردد و الله
اعلم و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت خفاش که او را شب
پره گویند او طایریست بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان
و پستان و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر بچه زاید و
شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عرش دراز باشد و از جانوران پرنده بسوی
خفاش جانوری نیست و از چارپایان سوای موش و خایه نبارد و از خفاش آنکه محل پرواز
در شبانروزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از حین
غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و سایر اوقات جنبش از دیدن عاطل باشد
دیگر شبه در وقت خفاش بیرون آمده جانوران را خون خورد و خفاش ولدی
پرداز او را صید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که خفاش بدعای حضرت
عیسی مخلوق گشته بنابران صفت مرغان دارد و هرگز مسخ شهرت ندارد اما از غرایب
امور طیور عنقا مشهور آن که مذکور شگرد نفلست که بر سواحل دریای نیل مرغیست که
سرش سفید است و بافی اعضایش سیاه و آن طایر را نامی موضع بجای دیگر نبود و
پیوستهای آن بخورده و هرگاه در طیران آید لفظ بصیح گوید که الله فوق الفوق
چنانکه هر کس این کلمه را بشنود و بگریزد و حدود و شهر غیبت او را تا دو روز نگذرند

وی همراه کشتی در پرواز باشند و هر گاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی شود
که از جانوری ضرری متصور است نوبت بانگ کند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک آن
اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانور است اتفاقا شبانه رو نه بر جهاز می نشیند تا بر چوب
تیر که استاده می باشد و آن را دبوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند ملاحان
توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد که
بر جهاز مالنشست آما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز نه شدن نمود که به یکبار آن
جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بحال انداخت و ملاحظه کردیم شکل غایط آدمیان بود
و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود و قطبرستان مرغان کوراز یکجنس بر درختان بسیار
و مرغان دیگر بکثرت گنجشکی هم از یکصنف می آیند و مگس و پشه میگیرند و با آنمرغان می دهند
چون روز بآخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم میگیرند دیگر در ولایت
زنگ مرغیست که بر درخت کافور بیضه می نهد هر گاه مار قصد بیضه او کند او بیضه را
چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه او می شکند و چون
بچه بیرون کند داده پوست بیضه را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه
گرد بچه آنجانور میگردد و آنمرغ بر سر درختی استاده نمیزداد درخت کافور دیگر در خزیره
سقلاب طایریست که هر گاه راه بر اهل کشتی مشتبه شود آنمرغ می آید و در پیش کشتی میرود
ملاحان در عقبش میروند بطریق مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که دهان
بزرگ دارد و آنمرغ دهن خود را پر آب سازد و بر کهی می نشیند دیگران خود را بوی میرسانند
و آب از دهانش مینوشند و چون آب تمام شود باز بر سر شغل خود میروند و دیگر در ولایت

نرنگ مرغ است که مار سخت دبا بطریق که دُم مار را میگیرد و دمی پرد اگر مار قصد او کند سیگذارد
وباز در میان زمین در امیگیرد تا بر از زمین سخنی میرساند انگاه رها کند تا میرزمین
سخت خورد و بمیرد بعد ازان نشسته آنمار را میخورد تا دم مرا دمی اندازد زیرا که
اگر از را هم بخورد کور شود و راقم حروف چند بار مشاهده کرد که گرگس این عمل را با مار
بوقوع آورده یکبار مرغی شد که گرگسی ماری را از زمین برداشت در هوا برد و
مار در و چید هر دو بر زمین افتادند چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بودند
و دیگر در فرنگ جهانگیری آمده که جغک با اول مضموم نام مرغیست که نزد آن
یک بال دارد و بر یکجانب آن بال قلابی و ماده اش نیز یکبال دارد بر یکجانب
آن حلقه هنگاه فرود آیند هر دو یکدیگر جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند همینکه میل
پرواز کنند نر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و باهم پرواز کنند و بزبان عربی
انهار الانیفک خوانند و دیگر ..... در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در
دریای روم جزیره ایست موسوم بجزیره الیلور و در انجزیره اصناف مرغان را
یکصد و سی صنف یافته اند که غرب الاشکال و الاحوال اند و بر بنقطاس عجایب
ربع مسکون و غرایب عالم کون بسیار و بشمار اند و احاطه آنهمه مقدور بزبان
مقصور البیان نه خامه مکسور اللسان نسبت هل کان فی الایام غیر عجایبه
و اعجب عجایب آنست که آدمی بغایت غافل و ساهل ست حالانکه مضاجع و مقابر
آبا و اجداد و اصحاب و احباب خود می بیند و گاهی از گلبن عبرت نمی چیند الهیکم
التکاثر حتی زرتم المقابر و طرفه تر آنکه مال را که دوست و بست و دنیا بسیگذارد و مظلمه را

وطلبه را که دشمن اوست با خود میبرد اگر کسی مانند جریمه می بیند بهزار زبان شرح میکند و
گر خود مصدر هزاران قبایح شود در دلش هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردمان تحویل
را خطاب قارونی دهد خود در طلب سیم و زر تخت الثری حرص رود خداوندان جاه
و حشم را به تنخواه نمرودی نوازد و خود بباب بردت و تکبر با آسمان تجبر می پردخت آنرا عزازیل
دوست داشته هیچ تن با اوامر و نواهی وی نمی دهد و شیطان را دشمن انگاشته از
حکم او بیرون نمیرود و نیلا بیوفا دانسته ثواب باقی بر فانی نمیخرد و فیات را حق
پنداشته از بازپرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست ز دور انهٔ جهان ؛
تعمیر کارخانهٔ دنیا بغفلت است ؛ ای بسته دل بهیچ و همه بر فنا گفت ؛ امید پایداریت
از عمر و دولت است ؛ از خون داج خاک اهل سبز کرده ؛ شاخی که میوه حسرت و برگش
ندامت است ؛ در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند ؛ تو داده تن بجاه ضلالا اینچه
حالت است خاتمه بحمد الله و المنه این نامه نذرت علامه که مسمی بهبهٔ الاخبار است
بعنوان اختتام معنون و بزیب تمام مزین شد و سال تاریخ هجری از این رباعی مبین گردد
رباعی چون زینت اختتام شد نقش بیان ؛ در معنی تاریخ دلم خواست زجان ؛ گفتا
چون نظر بای اندیشه بسود ؛ آمد بر قم نبیدهٔ اخبار جهان ؛ اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای رنگین عبارت
در غذوبت و سلاست سلسبیل نسیم آسا و اشارتش در لطافت چون نسیم شمال و صبا
شرش نثره را از اوج اعتبار انداخته و نظمش نظم ثریا را بمقدار ساخته بیت بارش نهای

تا بروز رسیده و دود چراغ سرمه چشم گردیده کاینکار نامه از سواد بیاض
آمده الحال التماس بقیاس از ناظران سخن شناس آنکه در تفضح و تقبیح نکوشند بلکه
اخلاق حسن را کار فرموده بدیبای زیبای ذیل کرم و یا باصلاح قلم بپوشند
مثنوی شعر
ای بابسته در دام جهان ۰ دست همت برگشا خود را رهان ۰
خویش را بشناس تا خود کیستی ۰ آمدی آنجا برای چیستی ۰ بهر کاری آمدی ماند
بکار ۰ روز شد بیگاه آخر شرم دار ۰ در تجارت گر نگشتی مامور ۰ زاد
راهی هست لازم در سفر ۰ عمر رفت و خرمند است نیست سود ۰ باری این دم را غنیمت
دار زود ۰ اعتبار کار باشد بر اخیر ۰ عمر آخر گشت کاری پیش گیر ۰ آنچنان کاری
کز و رنجی برے ۰ تا ابد خرم نشینی برخوری ۰ سینجرامی در گلستان وصال ۰
بلبلوی گلبن زبستان جمال ۰ یک زبان و یک دل و یکدو سوے ۰ یک طلب
یک خواهش و یک خوشوی ۰ رستاز بند طبیعت بشکی ۰ هجر و وصل و قرب و
بعد نوبکی ۰ تو که و شادی کدام و غم کدام ۰ فارغ از هر چیز باشی والسلام ۰
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه این باب
العالمین الحمد لله علی لطفه المبدا و من الاختتام فی هذا الکتاب المسمی بزبدة الانجبا
از تالیفات زبدة الفضلا و قدوة العضحا بابل هزار دستان شیوا زبانی طوطی شکر
مقال باغستان شیرین بیانی شرافت مرتبت جناب مولوی محمد حسن صاحب قادری
تخلص شعری مظلکه این نادره تمثال مبارک فال از قالب طبع چون طاهر زرین
بال اوج گرای سعود گشته دست آموز دستگران والا نظر نکته بروری اهتمام

بیجمدان خاکسار احقر عباد الصمد المدعو بالسید عبد الاحد صفدری مدراسی الملوسوی المتخلص
بزیرک عفی عنه ولوالدیه و احسن الیهما والیه در کارخانهٔ استاد المطبعین جوهری امام
صاحب مطبع چشمهٔ نور امرتسر تاریخ غرهٔ ماه جمادی الثانی ۱۲۸۲ چنانچه این قطعات

تواریخ مفهوم میشود قطعهٔ تاریخ هجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب

تخلص زیرک دام فیوضه

نونهال امل رسید بیار	دلکش النسخه شده مطبوع	بعناعات داور دادار
در عبارات مغز روشن	جنت العدن تحتها الانهار	مژهٔ خاطر صغار و کبار
نظم بهتر ز لولوی شهوار	سر عالم نمود ناظر او	شر خوشتر ز نشهٔ برنا
از افادات قدوهٔ الفضلا	شیخ قادر بخش دهی متقدا	کجال نگه شده طیار
بر سر مخلصان صدق و ثنا	از پی انطباع تاریخی	اسبط الله ظله ابدا
گفت هاتف ز سال آن بایات	شده مطبوع عدیم النظیر	خواست زیرک ز طبع تاریخ

سنه ۱۲۸۲

تاریخ عیسوی صوری و معنوی ایضاً منه دام برکاته

شد چو مطبوع نسخهٔ مطبوع	دل ازین کار شکر بیحد گفت	بهر تاریخ عیسوی زیرک
گفته باحاظ موزه گفت	یاوه گو را زبان ببسته خرد	شصت و پنج و هزار و نود گفت
قطعهٔ تاریخ هجری بران	محمد سکه دولتمند گیتی یافت	که بخت نیک ذی اب یابد
کتاب دلکشا و نزهت آور	برای ناظرین کیا خوب چھپی	برای سال طبعش معنی و چھپا
ز هاتف این سخن شنیده ندا	سر اعدا تو گرد بال زیرک	چھپی ہے زبدہ تاریخ چھپی

چاپخانه مطبع فردوسی